



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عزیز ما صاب
الرحمان

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



علیہ السلام

نصائح معصومین

۱۴ گفتار از سیره علی اهل بیت
علیہ السلام

سید محمد رضا باقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمد رضا هاشم زاده

ناشر چاپی:

نقش نگین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۱	سخنی از ناشر:
۲۶	مقدمه مؤلف
۲۸	بهترین الگو
۳۱	منطق در شیعه
۳۷	گفتار اول: عبودیت
۳۷	اشاره
۴۰	مراحل و منازل عبودیت
۵۰	عبودیت و شکرگزاری
۵۱	معنی شکرگزاری
۵۱	اقسام شکر
۵۳	ارزش شکرگزاری در قرآن
۵۵	شکرگزاری در زندگی اهل بیت(علیهم السلام)
۵۸	اهمیت سپاسگزاری از همدیگر
۶۵	گفتار دوم: عزت نفس
۷۳	گفتار سوم: ارزش های اخلاقی
۷۳	اشاره
۷۶	شیوه اکتساب مکارم اخلاقی
۷۶	اشاره
۷۸	فوائد و آثار اخلاق خوب

۷۹	حدّ اخلاق خوب
۸۰	محور شخصیت انسان
۸۲	احترام شایان پیامبر(صلی الله علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی
۸۹	گفتار چهارم: شیوه معاشرت اهل بیت(علیهم السلام) با مردم
۱۰۹	گفتار پنجم: آئین دوستی
۱۰۹	اشاره
۱۱۱	ویژگیهای دوستان شایسته
۱۱۹	گفتار ششم: مزاح و شاد کردن مؤمنان
۱۱۹	اشاره
۱۲۲	روش پیامبر و ائمه معصومین(علیهم السلام)
۱۲۷	گفتار هفتم: تربیت
۱۲۷	اشاره
۱۲۸	انتخاب همسر ایده آل
۱۳۵	عوامل تربیت
۱۳۵	۱ وراثت
۱۳۸	۲ تلقین
۱۴۰	۳ تقلید
۱۴۲	۴ محیط
۱۵۵	گفتار هشتم: منزلت علم و دانش
۱۵۵	اشاره
۱۵۷	روایات
۱۵۷	اشاره
۱۵۸	۲ وارث انبیاء
۱۵۸	۳ برطرف کننده حجابها
۱۵۹	۴ برتر از خون شهداء
۱۵۹	۵ پاداش تحصیل دانش

- ۱۵۹ ۶ درجه عالم
- ۱۶۰ ۷ عالم نمی میرد
- ۱۶۰ ۸ نشانه های عالم و فقیه
- ۱۶۱ ۹ ارزش عبادت عالم
- ۱۶۱ ۱۰ علم خیر است
- ۱۶۲ ۱۱ علم موجب کمال عقل است
- ۱۶۲ ۱۲ افتخار پیامبر
- ۱۶۳ حفظ و نگهداری علم
- ۱۶۳ ۱ معنی علم
- ۱۶۴ ۲ مباحثه و نگهداری علم
- ۱۶۴ ۳ نوشتن
- ۱۶۵ ۴ تدریس
- ۱۶۵ ۵ عمل
- ۱۶۶ ۶ نشر علم
- ۱۶۷ عوامل برکت علم
- ۱۶۷ ۱ اخلاص
- ۱۶۷ ۲ تهذیب نفس و پارسایی
- ۱۶۸ ۳ زهد و پارسایی
- ۱۶۸ ۴ عمل
- ۱۶۸ ۵ ایمان
- ۱۶۹ ۶ سکوت حکیمانه
- ۱۶۹ ۷ غذای حلال
- ۱۶۹ ۸ تفکر
- ۱۷۰ ۹ تواضع و فروتنی
- ۱۷۰ ۱۰ تعظیم استاد
- ۱۷۱ ۱۱ حلم

۱۷۱	۱۲ توفیق الهی
۱۷۵	عوامل توفیق
۱۷۹	موانع و آفات علم
۱۸۵	علوم حقیقی و اقسام آن
۱۹۱	گفتار نهم: زهد و ساده زیستی
۱۹۱	اشاره
۱۹۵	زهد از نظر پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)
۱۹۸	زهد در کلام سیدالشهداء(علیه السلام)
۱۹۸	برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی
۱۹۸	اشاره
۱۹۸	۱ تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی:
۱۹۹	۲ رشد بصیرت و حکمت
۲۰۰	۳ صبر و ثبات
۲۰۱	۴ آرامش و سکون نفس
۲۰۲	۵ سخاوت و ایثار
۲۰۴	۶ استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف کاریها
۲۰۵	۷ استغنا و اعتبار
۲۰۶	۸ ورع و تقوا
۲۰۷	۹ و ۱۰ کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی
۲۰۷	۱۱ کنترل خواسته های نفسانی
۲۰۸	۱۲ تقویت قوه تعقل و اندیشه
۲۰۸	۱۳ عطوفت و مهربانی
۲۰۹	۱۴ تواضع و فروتنی
۲۱۰	عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی
۲۱۰	اشاره
۲۱۰	۱ جهان بینی و اعتقاد

- ۲۱۲ علم و آگاهی
- ۲۱۳ یاد مرگ
- ۲۱۵ تزهد(زی زهد را به خود گرفتن)
- ۲۱۶ توجه به آثار حیات بخش زهد
- ۲۱۶ توجه به زندگی زهدپیشگان
- ۲۱۷ فرازی از زهد امام صادق(علیه السلام)
- ۲۲۰ اعتدال و میانه روی در زندگی
- ۲۲۴ نتایج شوم دوری از اعتدال
- ۲۳۳ گفتار دهم: سخاوت
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۷ آثار و پیامدهای سخاوت
- ۲۴۵ گفتار یازدهم: توکل
- ۲۵۸ گفتار دوازدهم: صبر و استقامت در زندگی
- ۲۵۸ اشاره
- ۲۶۳ آثار و پیامدهای صبر
- ۲۶۷ فرازهایی از صبر و استقامت اهل بیت(علیهم السلام)
- ۲۷۳ گفتار سیزدهم: شجاعت
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۵ شجاعت از نظر قرآن و روایات
- ۲۸۵ گفتار چهاردهم: تغافل
- ۲۹۴ درباره مرکز

نصایح معصومین علیهم السلام: ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: هاشم زاده، سیدمحمد رضا، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور: نصایح معصومین علیهم السلام: ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام / سیدمحمد رضا هاشم زاده.

مشخصات نشر: اصفهان: نقش نگین: کهن دژ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص.

شابک: ۲۹۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۶-۳۹-۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: عنوان روی جلد: نصایح: سخنان چهارده معصوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۸۳] - ۲۸۸.

عنوان روی جلد: نصایح: سخنان چهارده معصوم.

عنوان دیگر: ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت (ع).

موضوع: چهارده معصوم -- فضایل

موضوع: اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۶/۱۷۶/BP۳۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۵۱۰۹۶

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

منطق در شیعه ۱۴۰۰۰

۱ عبودیت ۱۷۰۰۰

مراحل و منازل عبودیت ۲۰۰۰۰

عبودیت و شکرگزاری ۲۹۰۰۰

معنی شکرگزاری ۳۰۰۰۰

اقسام شکر ۳۰۰۰۰

ارزش شکرگزاری در قرآن ۳۲۰۰۰

شکرگزاری در زندگی اهل بیت (ع) ۳۳۰۰۰

اهمیت سپاسگزاری از همدیگر ۳۶۰۰۰

۲ عزت نفس ۴۱۰۰۰

۳ ارزشهای اخلاقی ۴۷۰۰۰

شیوه اکتساب مکارم اخلاقی ۴۹۰۰۰

محور شخصیت انسان ۵۲۰۰۰

احترام شایان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی ۵۴۰۰۰

۴ شیوه معاشرت اهلیت (علیه السلام) با مردم ۵۷۰۰۰

ص: ۶

۵ آئین دوستی ۷۲ ...

ویژگیهای دوستان شایسته ۷۴ ...

۶ مزاح و شاد کردن مؤمنان ۸۰ ...

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) ۸۲ ...

۷ تربیت ۸۶ ...

انتخاب همسر ایده آل ۸۶ ...

عوامل تربیت ۸۹ ...

۸ منزلت علم و دانش ۱۰۴ ...

روایات ۱۰۶ ...

حفظ و نگهداری علم ۱۱۱ ...

عوامل برکت علم ۱۱۴ ...

عوامل توفیق ۱۲۱ ...

موانع علم ۱۲۴ ...

علوم حقیقی و اقسام آن ۱۲۸ ...

۹ زهد و ساده زیستی ۱۳۱ ...

زهد از نظر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۱۳۵ ...

زهد در کلام سیدالشهداء (علیه السلام) ۱۳۷ ...

برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی ۱۳۸ ...

عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی ۱۴۶ ...

اعتدال و میانه روی در زندگی ... ۱۵۴

نتایج شوم دوری از اعتدال ... ۱۵۷

ص: ۷

۱۰ سخاوت ... ۱۶۳

آثار و پیامدهای سخاوت ... ۱۶۷

۱۱ توکل ... ۱۷۱

۱۲ صبر و استقامت در زندگی ... ۱۸۱

آثار و پیامدهای صبر ... ۱۸۵

فرازهایی از صبر و استقامت اهل بیت (علیهم السلام) ... ۱۸۸

۱۳ شجاعت ... ۱۹۲

شجاعت از نظر قرآن و روایات ... ۱۹۴

۱۴ تغافل ... ۲۰۰

ص: ٨

تصوير تقرظ

آيت الله حاج حسن امامي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الصَّلٰوةِ: آنچه از نظر قرآن کریم و احادیث رسول گرامی اسلام (ص) و روایات اهل بیت علیهم السلام قطعی و مسلم است و تاریخ زندگانی افراد و جوامع بشری نیز بر آن گواه است آنست که پیغمبر اسلام آنرا در یک جمله خلاصه فرموده و اعلام کرده که: دَائِكُمُ الذَّنُوبُ وَ دَوَائِكُمُ الْاِسْتِغْفَارُ (درد شما گناه و درمان شما طلب آمرزش است) لذا اگر ابتلاءات و گرفتاریهای انسانها ریشه یابی شود نوعا به یک یا چند گناه منتهی می شود بدینجهت گفته اند یکی از شرایط اجابت دعا آنست که پیش از درخواست رفع نیازمندیهای مادی و معنوی باید از خداوند طلب آمرزش شود، بدیهی است شناخت گناهان و شناخت پی آمد هریک عامل مؤثری است برای پرهیز و اجتناب از آنها از این جهت فاضل ارجمند جناب حجه الاسلام آقای آقا سید محمد رضا هاشم زاده دامت افاضاته با استناد به قرآن عظیم و احادیث معتبره به این امر مهم و حیاتی اقدام نموده و با عباراتی شیوا و قلمی رسا علل و عواقب گناهان را بررسی و راه مبارزه با آنها را بیان داشته اند خداوند این خدمت بزرگ را از ایشان قبول فرماید و وسیله نشر دیگر آثار بابرکت ایشان (به ویژه کتاب پر ارج سیره عملی اهل بیت علیهم السلام) را فراهم نماید وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

سید حسن فقیه امامی

ص: ۱۰

این صفحه کاملاً باید سفید باشد

سخنی از ناشر:

بسمه تعالی

سخنی از ناشر:

حجه الاسلام جناب آقای سید محمدرضا هاشم زاده در سال ۱۳۳۹ شمسی در روز عید فطر در شهر مذهبی اصفهان در یک خانواده روحانی چشم به جهان گشود و تحت سرپرستی پدر و مادر مذهبی و مهربان خود پرورش و تربیت یافت وی از همان طفولیت علاقه وافر به مجالس مذهبی و علماء و اولیاءالله داشت و همین ویژگیها، موجب شد که در سال ۱۳۵۵ پس از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه اصفهان و قم شود و دروس مقدمات و سطح را شروع کند و سرانجام پس از طی ده سال دوره مقدمات و سطح وارد مرحله دروس خارج شد و نزد آیات عظام و حجج اسلام آقایان ۱ سید محمدعلی صادقی (ره)، ۲ حاج آقا حسن صافی (ره)، ۳ حاج سید محمدعلی موحد ابطحی (ره)، ۴ حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی، ۵ حاج شیخ جعفر سبحانی، ۶ حاج آقا احمد امامی (ره)، ۷ حاج آقا

حسن امامی، ۸ حاج شیخ حسین مظاهری (۱)، ۹ حاج شیخ محمد ناصری (دامت برکاتهم)، توانست تلمذ و استفاده های فراوان کند و همچنین وی در کنار تحصیل مشغول تدریس (در حوزه و دانشگاه) و تحقیق و نویسندگی گردید و ثمره آن زحمات و فعالیتها، دهها کتاب و صدها مقاله در روزنامه های کثیرالانتشار شد. در انتها ضمن فهرست کتابهای مؤلف گرامی از خداوند مَنان توفیق روزافزون در تألیف و طبع سایر آثار ایشان را خواستاریم.

فهرست تألیف ها

۱ انسان نمونه در جهان بینی اسلامی (۵ ج)

۲ انسان در پرتو اخلاق

۳ نقش گناه در زندگی انسان

۴ فلسفه امتحانات الهی

۵ مبانی اعتقادی بشر

۶ انسان از دیدگاه نهج البلاغه

۷ نقش موعظه در زندگی انسان

۸ نقش دین در زندگی انسان

۹ روش نویسندگی

۱۰ ارزش کتاب و مطالعه

۱۱ شیوه سخنوری در اسلام

۱۲ شیوه تدریس

۱۳ روابط اجتماعی در اسلام

۱۴ حقوق خانواده در اسلام

۱۵ اربعین از دیدگاه قرآن و

۱- (۱۰) حاج سید حجّت موحد ابطحی (۱۱) حاج شیخ علی اکبر فقیه.....

ص: ۱۳

روایات

۱۶ سیره پیامبر اسلام (ص)

۱۷ سیره عملی اهل بیت علیهم السلام (موضوعی ۳ ج)

۱۸ معاد از دیدگاه اسلام

۱۹ تعلیم و تربیت در اسلام

۲۰ عوامل هدایت و ضلالت از دیدگاه اسلام

۲۱ شناخت و معرفت

۲۲ ویژگیهای اسلام

۲۳ خودسازی در پرتوی اخلاق و عرفان

۲۴ نقد و بررسی مکاتب مادی و سکولاریسم

۲۵ عوامل نهضت امام حسین (ع)

۲۶ روش شناخت قرآن

۲۷ فلسفه احکام

۲۸ نقش دعا در زندگی انسان

۲۹ مجادله و بحث در اسلام

۳۰ صدها مقاله در روزنامه های کثیرالانتشار.....

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

مقدمه مؤلف

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه خودسازید و با راستان باشید.

امروزه یکی از مباحث مهم تربیت، نقش الگوپذیری انسان می باشد و بافت شخصیت وی بستگی به نوع انتخابی است که در این راستا و منظر پیدا می کند.

متأسفانه جهان استکباری عصر ما با تکنولوژی مدرنی که در اختیار دارد، مانند رسانه ها و ماهواره ها، بدترین الگوهای تربیتی را به نسل جوان ما معرفی کرده اند و او را از فرهنگ اصیل اسلامی خود فرسنگها دور کرده و می کند. تو گویی او را مانند یک رُباط در اختیار خود قرار داده اند، که هیچ اختیار و اراده ای از خود ندارد مگر آنچه به نفع جهان غرب تمام می شود، چرا که با شیوه های مختلف تحت

عنوان ورزش، انسان دوستی، حقوق بشر، آزادی، روشنفکری، صوفگیری، ترویج و دامن زدن به التقاط و شبهات، تسامح، تساهل و صدها نیرنگ دیگر انسانهای زیادی را به انحراف و فساد سوق داده و می دهند!

لذا اسلام عزیز برای مبارزه با این انحراف ها تدابیری را عرضه می کند:

۱ رجوع به فطرتهای پاک

۲ تحکیم اعتقادات

۳ احکام

۴ اخلاق و تربیت

۵ سنت و ولایت (سیره عملی پیامبر و اهلیت(ع)).

که ما فعلاً بخاطر ضرورت بیشتر به بخش یا موضوع آخر می پردازیم امید است با این سلسله مباحث توانسته باشیم روزنه ای به انوار هدایت الهی داشته باشیم و قسمتی از دین خود را به جامعه و نسل جوان ایفا کنیم.

اقلّ الطلاب سید محمدرضا هاشم زاده

۱۴/۴/۷۷ حوزه علمیه اصفهان

بهترین الگو

در طی قرون گذشته دانشمندان شیعه و سنی درباره مهر و ولای آل محمد علیهم السلام از جوانب مختلف روایات، مطالب مختلفی ارائه داده اند.

ولی در طول تاریخ کمتر در سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) بصورت موضوعی یا ترتیبی مطالب بدست ما رسیده، لذا ما در این مختصر سعی بر آن داریم، بعضی از فرازهای ائمه (علیهم السلام) را به زبان ساده برای نسل جوان امروزمان به قلم تحریر در آوریم تا بدینوسیله بهترین الگوها را به آن معرفی کرده باشیم، چرا که خداوند آنها را به پاکی در قرآن یاد می کند.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. (۱)

ترجمه: خداوند اراده کرده است که ناپاکی و پلیدی را از شما (اهل بیت پیامبر) دور کند، و شما را از هر نظر پاک سازد.

شیخ مفید در بحث عصمت چنین می گوید:

إِنَّ الْأئِمَّةَ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ فِي تَنْفِيدِ الْأَحْكَامِ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَحِفْظِ الشَّرَائِعِ وَتَأْدِيبِ الْأَنَامِ مَعْصُومُونَ كَعِضْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ. (۱)

ترجمه: امامان که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت مردمند و معصوم (از گناه و خطا) هستند، همچون معصوم بودن انبیاء.

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب هماهنگ است امامت و ولایت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می باشد. که از همه مهمتر نقش تربیتی و الگویی آن بزرگواران است که وظایف تمام انبیاء می باشد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده است.

إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَنَظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْأِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي.... (۲)

۱- اوائل المقالات ، ص ۷۴

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۰

ترجمه: امامت زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است امامت اساس اسلام بارور، و شاخه بلند آن است، با امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می شود، و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می گردد، و اجرای حدود و احکام و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله امام صورت می گیرد.

امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می شمرد (و تحقق می بخشد) و حدود الهی را برپای می دارد و از دین خدا دفاع می کند، و به سوی راه پروردگارش به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می کند.

در این روایت ابعاد رهبری امام که نقش الگو برای فرد و جامعه اشاره شده است و علت اینکه خود را پیرو این خاندان می دانیم. و این واژه را پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره پیروان علی (علیه السلام) بکار بردند:

از جمله ابن عباس نقل می کند هنگامی که آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** نازل شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: **هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ**.....

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید. (۱)

منطق در شیعه

منطق در شیعه

آن کس که امام (علیه السلام) را شناسد در حقیقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را نشناخته است. چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُيُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۲)

ترجمه: من شهر علم هستم و علی (علیه السلام) در آن شهر، پس هر آنکس که خواهان ورود در شهر است نزد آن درآید تا وارد شهر گردد.

آری امامان علیهم السلام اوصیاء دوازده گانه پیامبر اسلام هستند، و در آینه تمام نمای سیمای معنوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشند و مطابق حدیث ثقلین، آنها در کنار قرآن، دو یادگار ارزشمند و گرانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، پس آشنائی با شیوه زندگی و خط سیر آنها، همان آشنائی با روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسیر زندگی آن حضرت است.

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷

۲- مستدرک حاکم، ج ۳

و وجود حضرت زهرا سلام الله علیها نیز، از این مجموعه نور جدا نیست، او پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مادر امامان (علیهم السلام) است، و در همه ابعاد زندگی با آنها هم خط و هم سواست تا جایی که امام زمان (علیه السلام) درباره مادر خود چنین می فرماید.

و فی ابْنِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمودند دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای من الگوی نیکوئی است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده:

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا مُرِيدًا... (۲)

ترجمه: ما انسان را به عنوان «مؤمن» نمی شمريم، مگر اینکه در همه امور ما، از ما پیروی کند، و ما را مراد خود قرار دهد.

از این گونه روایات به روشنی فهمیده می شود که یک فرد شیعه بطور قطع باید مجموعه فرهنگ و شیوه زندگی اهل بیت

۱- بحار، ج ۵۳، ص ۷۸

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸

(علیهم السلام) را بشناسد و با اعتمادی صحیح و نیتی خالص بدنبال آن حرکت کند و گرنه نام او در زمره شیعیان امام(علیه السلام) و امامان دیگر نخواهد شد، چنانکه امام باقر(علیه السلام) در ضمن گفتاری به جابر جعفی فرمود:

..... فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَاطَاعَهُ. (۱)

ترجمه: سوگند به خدا، شیعه ما نیست مگر کسی که پرهیزکار بوده، و از خدا اطاعت کند.

و امام سجاد(علیه السلام) فرمود:

أَلَا وَإِنَّ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَلَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ. (۲)

ترجمه: مبعوض ترین انسانها در پیشگاه خدا کسی است که امام را مقتدای خود در سنتها قرار دهد(تنها به اعتقاد اکتفا کند) ولی از رفتار و اعمال امام پیروی نکند.

نام شیعه بودن، کافی نیست، باید در عمل و رفتار، شیعه امامان(علیهم السلام) باشیم و به قول مولوی:

نام فروردین نیارد گل به باغ شب نگردد روشن از اسم چراغ

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴

۲- تحف العقول

اسم گفتمی رو مسمی را بجوی ماه در بالا است نه در آب جوی

هیچ اسمی بی مسمی دیده ای؟ یا ز گاف و لام گل، گل چیده ای؟

تا قیامت عارف آر می کند تا ننوشد باده، مستی کی کند

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۵

گفتار اول

عبودیت

گفتار اول: عبودیت

اشاره

۱ عبودیت

عبودیت یعنی اطاعت و تذللی که توأم با تقدس باشد. یعنی بنده در اثر اطاعت نهایت خضوع و ذلت را در برابر حق و خالق اظهار می دارد و در عین حال او را از تمام نواقص پاک و باکمال می داند.

خداوند متعال جن و انس را برای بندگی خلق کرده لذا عبودیت غایت خلقت شمرده شده است و در این زمینه قرآن کریم می فرماید:

و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. (۱)

ترجمه: جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بندگی و پرستش کنند.

و چون کمالات معنوی و روحانی حاصل نمی شود، مگر به بندگی و اطاعت و عبادت نیز متوقف بر معرفت است گویا عبادت غایت خلقت واقع شده است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی حضرت ابا عبدالله الحسین «علیه السلام» بر اصحابشان وارد شدند و فرمودند:

ای مردم خداوندی که منزّه است، بندگان را خلق نفرموده مگر

برای اینکه او را بشناسند و معرفت پیدا کنند، پس هنگامی که او را شناختند، مشغول بندگی و عبادتش می شوند و هرگاه او را پرستش کردند از اطاعت و عبادت غیر او بی نیاز خواهند شد. (۱)

و در حدیثی قدسی می فرماید:

كُنْتُ كَتْرًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتِ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكِنِّي أَعْرِفُ. (۲)

یعنی: من گنجی پنهان بودم و خواستم که شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

از این جهت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

إِنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ. (۳)

یعنی: بدرستی که اول عبادت خداوند معرفت و شناسائی اوست.

همچنین در اهمیت آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) کوری را دید که علاوه بر کوری مبتلا به فلج و جذام بود و در عین حال حمد و شکر خداوند می کرد.

حضرت عیسی (علیه السلام) از او پرسید: دیگر برای چه حمد

۱- بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۲

۲- بحار الانوار ج ۷، ص ۷۴، ص ۱۹۹

۳- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵

می کنی!؟

عرض کرد: زیرا خداوند مرا از بسیاری گرفتاریهائی که دیگران به آنها مبتلا هستند، نجات داده است. حضرت عیسی (علیه السلام) پرسیدند: نعمتی که خداوند به تو داده است چیست؟

عرض کرد: خداوند متعال نعمت «معرفت خویش» را به من عطا فرموده است.

آنگاه حضرت عیسی (علیه السلام) دست بر بدن او کشید و او را از تمام امراض ظاهری شفا داد.

این شخص بطور کلی نظر به جزئیات ظاهری زندگی ندارد، چون اگر تمام نعمتهای ظاهری و مادی را داشته باشد و معرفت پروردگارش را نداشته باشد مثل این است که هیچ چیز ندارد.

مراحل و منازل عبودیت

هرچند این بحث خود نیاز به کتاب مستقلی دارد ولی ما در اینجا بطور اختصار اشاراتی در این زمینه خواهیم داشت.

کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می گردد، منازل و مراحلی دارد.

اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط انسان بر نفس خویشتن است. به عبارت دیگر، کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اول بینش نافذ پیدا می کند، روشن و بینای خود می گردد. قرآن کریم می فرماید:

إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. (۱)

ترجمه: اگر تقوای الهی را داشته باشید، خداوند برای شما بصیرت و روشنی قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. (۲)

ترجمه: آنان که در راه ما بکوشند، ما راه های هدایت خویش را به آنها می نمایانیم.

مرحوم طریحی در کتاب مجمع البحرین می گوید:

تقوی یعنی: امتناع کردن از بدیها و پرهیز کردن از آنچه که هوای نفس به سوی آن انسان را دعوت کند.

و دوّم اینکه انسان بر اثر تقوی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قادر می گردد.

اراده انسان در برابر خواهشهای نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد، آدمی حاکم وجود خویش می شود، مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می کند.

در حدیثی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَيِّدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجِيحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنَالُ لِرَغَائِبٍ. (۱)

ترجمه: تقوی کلید دوستی و پس انداز روز قیامت است، آزادی است از هر قید و رقت و بندگی، نجات است از هر بدبختی، بوسیله تزکیه و تقوی انسان به هدف خویش می رسد و از دشمن نجات پیدا می کند

و به آرزوهای خویش نائل می گردد.

سپس می فرماید:

دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَ طُهْرَ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ. (۱)

ترجمه: تزکیه و تقوی، داروی بیماری دل‌های شما و شفای مرض بدن‌های شما و اصلاح خرابی سینه‌های شما و مایه پاک شدن نفوس شما است.

آری تقوا موجب بیداری از خواب غفلت می شود، و آدمی را به فکر تزکیه نفس خود می اندازد تا چشم ملکوتی او باز شود و مورد رحمت و توحید الهی قرار گیرد.

بیدار شو ای یار از این خواب گران بنگر رُخ دوست را به هر ذره عیان

تا خوابی در خودی خود پنهانی خورشید جهان بود ز چشم تو نهان

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه‌های پراکنده یعنی تسلط بر نیروی متخیله است به موجب این قوه است که ذهن ما هر لحظه از موضوعی متوجه موضوعی دیگر می شود.

و به اصطلاح تداعی معانی و تسلسل خواطر صورت می گیرد.

این قوه در اختیار ما نیست، بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم و لذا هرچه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معین متمرکز کنیم، که متوجه چیز دیگر نشود برای ما میسر نیست. لذا می بینیم بی اختیار قوه متخیله ما را به این سو و آن سو می کشاند.

بطور مثال هرچه می خواهیم در نماز «حضور قلب» داشته باشیم، یعنی هرچه می خواهیم این شاگرد را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم، نمی توانیم، یک وقت متوجه می شویم که نماز به پایان رسیده است و این شاگرد در سراسر این مدت «غایب» بوده است.

رسول اکرم (صلی الله علیه) تشبیه لطیفی دارد در این زمینه، دل را همانند دل افرادی که مسخر قوه متخیله است به پری تشبیه می کند که در صحرایی بر درختی آویخته شده باشد، که هر لحظه باد او را پشت و رو می کند. فرمود:

مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رَيْشَةٍ فِي الْفَلَاءِ، تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ يُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ (۱)

گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی اسیر صرصری است

باد پر را هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف

البته یکی از وظایف بشر تسلط بر هوسبازی خیال است، و گرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد و تمام نیروها و استعدادها را در وجود انسان باطل و ضایع می گرداند.

جان همه روزه لگد کوب خیال وز زیان سود و از خوف زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر(۱)

ساکنان راه عبودیت، در دومین مرحله، این نتیجه را می گیرند که باید بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا کنند و آن را برده و مطیع خویش می دهند و بر اثر این مطیع ساختن این است که روح و ضمیر به سائقه فطری خداخواهی هروقت میل بالا کند، این قوه با بازیگریهای خود مانع و مزاحم نمی شود.

لذا ما در سیره عملی اهل بیت علیهم السلام می بینیم همه آن بزرگواران چنین بودند. مانند علی (علیه السلام) و

زین العابدین (علیه السلام) که چنان در حال نماز مجذوب می شدند که از اطراف خود بی توجه می شدند و از شدت استغراق به خود باز نمی گشتند لذا می بینیم در حالت نماز تیری را از پای مولای متقین علی (علیه السلام) در آوردند و آن حضرت متوجه نشد!

یا هنگامی که امام سجاد (علیه السلام) به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد و حال او در نماز همچون بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود. اعضای بدنش می لرزید و به گونه ای نماز می خواند که گوئی آخرین نماز او است و هرگز بعد از آن زنده نمی ماند.

شبی حضرت مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند.

همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند. آن کودک از شدت درد فریاد می کشید، شکسته بند آمد و دست او را بست، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها و صداها را نشنید تا اینکه صبح آن شب متوجه شد، دست پسرش به گردش آویزان است فرمود: «چه شده؟» ماجرا را به آگاهی آن حضرت رساندند.

در مورد دیگری آورده اند: امام در حال سجده نماز بود، آتش سوزی سختی در خانه رخ داد، حاضران فریاد می زدند: یابنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّارُ النَّارُ. ای پسر رسول خدا! آتش! آتش

آن حضرت سرش را بلند نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید. پس از اتمام سجده به آن حضرت گفته شد چه چیز شما را از آتش سوزی باز داشت؟ در پاسخ فرمود:

أَلْهَتَنِي عَنْهَا النَّارُ الْكُبْرَى. (۱)

آتش عظیم دوزخ، مرا از این آتش سوزی (خانه) سرگرم و غافل ساخت.

آری برای کسب این پیروزی هیچ چیزی مانند عبادت که اساسش توجه به خدا است، نمی باشد توجه دل به خدا و تذکر اینکه در برابر رب الارباب و خالق و مدیر کل قرار گرفته است، زمینه تجمع خاطر و تمرکز ذهنی را فراهم می کند.

زلف آشفته او باعث جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد

مرحله سوم: این است که روح در مراحل قوت و قدرت و عبودیت به مرحله ای می رسد که در بسیاری از چیزها، از بدن بی نیاز می گردد، در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است و بدن نیازمند به یکدیگرند. حیات بدن به روح است.

روح صورت و حافظ بدن است، سلب علاقه تدبیری روح به بدن

مستلزم خرابی و فساد بدن است. و از طرف دیگر روح در فعالیتهای خود نیازمند به استخدام بدن است، بدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کار نیست.

بی نیازی روح از بدن این است که در برخی از فعالیتها از استخدام بدن بی نیاز می گردد.

این بی نیازی گاهی در چند لحظه و گاهی مکرر و گاهی بطور دائم صورت می گیرد. این همان «خلع بدن» معروف است.

«سهروردی حکیم اشراقی» معروف گفته است: ما حکیم را حکیم نمی دانیم، مگر آنکه خلع بدن کند. «میرداماد» می گوید: ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر آنکه خلع بدن (جدائی روح از بدن) برای او ملکه شده باشد و هروقت اراده کرد عملی گردد.

همانطور که محققان گفته اند خلع بدن دلیل بر کمال زیادی نیست، یعنی افرادی که هنوز از عالم «مثال» عبور نکرده و قدوم به غیب معقول نگذاشته اند، ممکن است به این مرحله برسند. (۱)

مرحله چهارم: این است که خود بدن در تحت فرمان و اراده شخص درمی آید بطوریکه در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می زند. این مطلب دامنه بحث زیادی دارد. امام

صادق علیه السلام فرمود:

ما ضَعَفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ. (۱)

ترجمه: آنچه که همت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و بطور جدی مورد توجه نفس واقع شود، بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحله پنجم: که بالاترین مراحل است این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامت های انبیاء و اولیاء حق از این مقوله است.

در خاتمه این قسمت این نکته را یادآوری می کنیم که در اوّل بحث اشاره کردیم و آن عبودیت و تقرب است، که باید بدانیم همه این مراحل نتیجه «قرب» به پروردگار است و نزدیکی به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری. در حدیث معروف و مشهور قدسی که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند، به صورت بسیار زیبایی این حقیقت بیان شده است.

امام صادق(علیه السلام) از رسول اکرم(صلی الله علیه و اله) روایت می کند که:

قال اللهُ عزَّ وَّ جَلَّ: ما تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا

اَفْتَرَضْتُ عَلَيْهِ اِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ اِلَيَّ بِالْثَّافِلَةِ حَتَّى اُحِبَّهُ فَاِذَا اَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصِيرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّذِي يَنْطِشُ بِهَا. اِنْ دَعَانِي اَحْبَبْتَهُ وَ اِنْ سَأَلْنِي اَعْطَيْتَهُ. (۱)

ترجمه: خداوند می فرماید: هیچ بنده ای با هیچ چیز به من نزدیک نشده است که از فرائض نزد من محبوبتر باشد. همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات که من بر او واجب نکرده ام. ولی او بخاطر محبوبیت آنها نزد من انجام می دهد به من نزدیک می شود تا محبوب من گردد. همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود، و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من بخواهد می بخشم.

در این حدیث جان مطلب ادا شده است: عبادت موجب تقرب، و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست، یعنی با عبادت، انسان به خدا نزدیک می شود و در اثر نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایتها گوش و چشم و دست و زبان او حَقَّانی می گردد، با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله می کند، دعایش

مستجاب می شود.

عبودیت و شکرگزاری

عبودیت و شکرگزاری

یکی از ویژگیهای مهم امامان معصوم علیه السلام مقام بندگی و شکرگزاری آنها در برابر پروردگار می باشد.

آنها این اصل را محور همه امور و سنگ زیرین رشد و تعالی و کمال می دانستند.

عبادتشان به خاطر کسب بهشت و خوف از دوزخ نبود. بلکه ذات پاک خدا را سزاوار آن می دانستند و به عنوان شکر در برابر نعمتهایش، او را عبادت می نمودند، عبادتی پاک و خالص، همیشگی و بی وقفه.

گروهی خدا را از روی میل به بهشت پرستش می کنند و این عبادت سوداگران است، و گروهی خدا را از روی ترس از آتش دوزخ، عبادت می کنند، و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را به خاطر شکر نعمتها می پرستند و این عبادت آزادگان است. (۱)

این مطلب از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده که در ذیل این حدیث فرمود:

و هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.

و عبادت آزادگان بهترین عبادت است.

معنی شکرگزاری

راغب در کتاب مفردات می گوید: شکر، همان تصور نعمت و اظهار آن است. نقطه مقابل آن کفر است که عبارت از فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

اقسام شکر

شکر بر دو گونه است ۱ شکر در برابر خالق ۲ شکر در برابر مخلوق.

شکر در برابر خدا، آن است که انسان نهایت خضوع را در برابر او بنماید و از هرگونه مخالفت با فرمان او بپرهیزد. مطابق بعضی از روایات. خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد:

ای موسی! حق شکر مرا به جای آور، او عرض کرد: «چگونه؟ در حالی که هر شکری کنم به خاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای». خداوند فرمود:

یا مُوسَى الْأَآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي. (۱)

ترجمه: اکنون شکر را بجای آوردی، چون می دانی که همین توفیق از من است.

در فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، از زبان مناجات آن حضرت با خدا چنین آمده است:

..... لَوْ حَاوَلْتُ وَاجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَالْأَحْقَابِ وَعَمَّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اشْتَطَعْتُ ذَلِكَ.

ترجمه: اگر تصمیم بگیرم و تلاش کنم در تمام اعصار و روزگارها زنده باشم و زندگی کنم و خواسته باشم یکی از نعمتهایت را شکرگذاری نمایم، توان آن را نخواهم داشت.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید؟

همین اظهار عجز، مرحله ای از شکر الهی است. وانگهی شکر در برابر خدا دارای مراحل و انواع مختلفی است.

۱ شکر قلبی: که عبارت است از تصور نعمتهای الهی در قلب و خشنودی باطنی به آن نعمتها.

۲ شکر زبانی: که انسان با زبان خود به حمد و سپاس الهی پردازد.

در حدیثی آمده روزی امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد. دید مرکبش گم شده، فرمود: اگر خداوند آن را به من برگرداند. حق شکر او را بجای می آورم.

طولی نکشید که مرکب پیدا شد و آن را نزد امام آوردند. آن حضرت فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ**. شکر و سپاس مخصوص خداست.

یکی از حاضران عرض کرد: فدایت شوم، مگر نفرمودی که اگر مرکب پیدا شد شکر الهی را بجای آورم؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

أَلَمْ تَسْمَعَنِي قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱)

ترجمه: آیا نشنیدی که گفتم الحمد لله.

ارزش شکرگزاری در قرآن

در قرآن با تعبیرات گوناگون حدود هفتاد بار از شکرگزاری، لزوم و نتیجه آن سخن به میان آمده است. از جمله در آیه ۷ سوره ابراهیم می خوانیم:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

ترجمه: اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما خواهم افزود و

اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. (۱)

ترجمه: و هر کس شکر کند به نفع خود شکر می کند و هر کس کفران نماید (به زیان خود نموده است که) پروردگار من غنی و کریم است.

قابل ذکر است که قرآن حضرت نوح علیه السلام را به عنوان بنده سپاسگزار معرفی کرده:

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا. (۲)

ترجمه: نوح (علیه السلام) بنده شکرگزار بود.

در مورد شکرگزاری حضرت نوح (علیه السلام) از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمودند: حضرت نوح (علیه السلام) هر روز بامداد و عصر، این دعا را می خواند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنَّ مَا صَبَحَ أَوْ أَمْسَى بِي مِنْ نِعْمَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۷

۲- اسراء / ۳

بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى، وَ بَعْدَ الرِّضَا. (۱)

ترجمه: خداوندا: من تو را گواه می گیرم که هر نعمتی که صبح و شام، چه دینی و چه دنیایی به من می رسد، همه از سوی تو است. تو یکتا و بی همتایی. حمد و سپاس مخصوص تو است آن قدر تو را در برابر نعمتهایت شکر گویم که از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی.

شکرگزاری در زندگی اهل بیت (علیهم السلام)

این بزرگواران در همه لحظه های عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالیتین مراتبش می نمودند. آنها اُسوه شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خدا آشکار می ساختند. در این جا نمونه هائی از مقام عبودیت و شکرگزاری آنها را ذکر می کنیم.

فراز اول

روزی عمر بن خطاب به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

آمد و آن حضرت به بیماری تب مبتلا بود. عمر گفت: «ای رسول خدا تب شما چقدر شدید است؟»

حضرت فرمود: در عین حال همین کسالت امشب مرا از تلاوت سی سوره قرآن که هفت سوره طولانی قرآن در آن بود باز نداشت.

عمر گفت: ای رسول خدا! خداوند گناه گذشته و آینده شما را بخشیده در عین حال چرا آن قدر خود را به زحمت می افکنی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا. (۱)

ترجمه: آیا بنده شاکر خدا نباشم.

فراز دوم

ابن ابی یعفر می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده بود و می گفت:

رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَا أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ.

ترجمه: پروردگارا مرا به اندازه یک چشم بهم زدن هرگز به خودم واگذار نکن و نه به اندازه کمتر از آن و نه به اندازه زیادتر از آن.

همان وقت دیدم قطرات اشک از دو سوی محاسنش سرازیر شد، سپس به من رو کرد و فرمود:

«ای ابن ابی یغفور! خداوند به اندازه کمتر از یک چشم بهم زد، یونس پیامبر(علیه السلام) را به نفس خودش واگذار کرد، و آن ماجرای(ترک اولی و قرار گرفتن در درون نهنگ....) برایش پیش آمد.

ابن ابی یغفور گفت: آیا کار یونس(علیه السلام) به کفر رسید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: نه! ولی اگر کسی در این حال بمیرد، به هلاکت رسیده است. (۱)

و از سخنان امام صادق علیه السلام است:

أَلَا - وَ إِنَّكَ لَوْ وَجِدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ، وَ رَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَ اشْتِئَصَّاتِ بُنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً، وَ لَوْ قَطَّعْتَ إِرْبًا إِرْبًا فَمَا أَعْرَضَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِزْمَانِ فَوَائِدِ السَّبْقِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ التَّوْفِيقِ. (۲)

ترجمه: آگاه باش! اگر شیرینی عبادت خدا را می یافتی، و برکات آن را می دیدی و از پرتو نور آن بهره مند می شدی، یک لحظه از آن دور

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۸۱

۲- مصباح الشریعه، ص ۵۵ / بحار، ج ۷۰، ص ۶۹

نمی شدی، هرچند قطعه قطعه گردی، آن کس که از عبادت خدا روی گردان است. علت آن جز این نیست که از آثار و بهره های پیشتاز عصمت و توفیق محروم است.

اهمیت سپاسگزاری از همدیگر

یکی از ویژگیهای اخلاقی که در استحکام روابط اجتماعی نقش بسزایی دارد و موجب راستی و صمیمیت می شود، و به پیوندها، صفا می بخشد. خصلت قدردانی و سپاسگزاری از خدمات همدیگراست.

روحیه قدرشناسی و سپاسگزاری از نیکان و خدمتکاران آنها را به خدمت و نیکی تشویق نموده و پشتوانه محکمی برای گسترش ارزشها و نیکی است.

و به عکس روحیه ناسپاسی و بی اعتنائی نسبت به خدمتگزاران و حقداران موجب ترک خدمت و دلسردی و کدورت خواهد شد.

قرآن در موارد متعدد از خداوند به عنوان شکور و شاکر یاد کرده.

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ. (۱)

ترجمه: کسی که فرمان خدا را در تمام کارهای نیک اطاعت کند خداوند (دوبرابر عمل او) شکرگزار و داناست.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. (۱)

ترجمه: همانا خداوند آمرزنده و بسیار سپاسگذار است.

یعنی انسانهایی که کارهای نیک انجام می دهند. خداوند از آنها تشکر می کند و با نیکی و پاداش رسانی به آنها، تشکر خود را اظهار می کند.

در روایتی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آمده:

وَمَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ. (۲)

کسی که از انسان ها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است.

امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند در روز قیامت به بنده اش می فرماید:

أَشْكُرْتُمْ فَلَنَا فَيَقُولُ، بَلْ شَكَرْتُمْكَ يَا رَبِّ فَيَقُولُ كَمْ تَشْكُرُنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْ.

ترجمه: آیا از فلان کس تشکر نمودی؟ او عرض می کند. پروردگارا بلکه تو را شکر نمودم. خداوند می فرماید: چون از او سپاسگزاری ننمودی، از من هم سپاسگزاری نکرده ای.

۱- شوری / ۲۳

۲- آثار الصادقین ، ج ۹ ، ص ۴۶۵

آنگاه حضرت فرمود:

أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ. (۱)

ترجمه: شکر گزارترین شما نسبت به خدا، شکر گزارترین شما نسبت به مردم است.

در زندگی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام موارد زیادی مشاهده می شود از باب نمونه:

فراز اول

حضرت خدیجه (سلام الله علیها) نخستین همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسیار به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) محبت و خدمت کرد و تمام اموال خود را در اختیار حضرت گذاشت و ایشان همه آن اموال را در راه گسترش اسلام مصرف نمود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از فوت خدیجه (سلام الله علیها) همواره از او یاد می کرد و از خدمت‌های فراوان وی قدردانی و تشکر می نمود، و درود بر او می فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می نمود و می فرمود: خدیجه (سلام الله علیها) وقتی به من پیوست که همه از من دور می شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت می نمود. خدا او را رحمت کند، که

بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم. (۱)

فراز دوم

پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد.

امیرالمؤمنان علی علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و خدمت نموده است، فرمود:

شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدند، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده اید.

آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرر فرمودند.

به این ترتیب، از کار او در ایام جوانی قدردانی کرد گرچه او مسیحی بود. (۲)

فراز سوم

۱- بحار، ج ۱۶، ص ۱۲

۲- تهذیب شیخ طوسی / ج ۶، ص ۱۰۱

یونس بن یعقوب یکی از شاگردان و ارادتمندان امام صادق(علیه السلام) و پدر بزرگوارشان بود و عمرش تا عصر امامت حضرت رضا(علیه السلام) ادامه یافت.

او از اهالی عراق و در سفری به مدینه نمود، همانجا از دنیا رفت. در آن عصر، افراد عراقی را در قبرستان بقیع دفن نمی کردند و قبرستان را برای افراد مخصوص اهل حجاز قرار داده بودند و دیگران را در جاهای دیگر به خاک می سپردند.

حضرت رضا(علیه السلام) وقتی که از فوت یونس بن یعقوب اطلاع یافت. به پاس سابقه و خدماتش، احترام شایانی به او کرد و برای سرپرستان قبرستان بقیع چنین پیغام داد:

یونس از غلامان آزاد شده امام صادق(علیه السلام) می باشد. جنازه او را در بقیع به خاک بسپارید. اگر از دفن او در بقیع جلوگیری نمایید ما نیز نمی گذاریم غلامان آزاد شده شما را در بقیع دفن کنند.

این پیغام باعث شده که جنازه یونس را در بقیع به خاک بسپارند. لذا امام رضا(علیه السلام) حنوط و کفن او را فرستاد و به شاگردان پدرش اعلام کرد، که در تشییع جنازه او حاضر شوند و برای دوست او به نام محمد بن حباب پیام فرستاد که نماز میت را بخواند.

شخصی به نام علی بن الحسین می گوید: روزی در قبرستان بقیع

کنار قبر یونس رفتم، محافظ قبرستان به من گفت صاحب این قبر کیست؟ و در توضیح جواب خود گفتم:

إِنَّ أَبَاحَسَنَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى (عليه السلام) أَوْصَانِي بِهِ وَأَمَرَنِي أَنْ أَرِثُ قَبْرَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (۱)

ترجمه: همانا حضرت رضا (علیه السلام) در مورد قبر یونس، به من سفارش کرده، و به من دستور داده تا چهل روز آب بر روی قبرش بپاشم.

به این ترتیب ائمه معصومین (علیهم السلام) از دوستان خود اینگونه قدردانی و سپاسگزاری می کردند.

ص: ۵۳

گفتار دوم

عزت نفس

گفتار دوم: عزت نفس

۲ عزت نفس

عزت در لغت به معنی شکست ناپذیری است، «عزیز» یکی از صفات خداوند است که در قرآن، ذات پاک خدا نودونه بار با این صفت یاد شده است.

عزت در مورد انسان نیز از همین ریشه سرچشمه می گیرد و به معنی حفظ آبرو و شخصیت و عدم گرنش در برابر صاحبان زر و زور و تزویر است که یک نوع شکست ناپذیری است چنین عزتی را بطور قطع در پرتو ارتباط محکم با صاحب عزت مطلق، خدای عزیز، می توان به دست آورد اتکا به قدرتی که با داشتن آن هرگز انسان، اسیر و ذلیل هوا و هوس نمی شود و در برابر طاغوت درون و برون سر خم نمی کند، به قول اقبال لاهوری:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد آنچه خود داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تراست من ندیدم که سگی پیش سگی قد خم کرد

بنابراین حقیقت عزت در درجه نخست در دل و جان انسان ظاهر می شود و او را از خضوع و سازش و خودباختگی در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد، و چنین خصلتی از خصال جوانمردان غیور است.

لذا در زندگی همه امامان (علیهم السلام) عزت نفس، بطور مشترک و آشکار به چشم می خورد که آنها دارای درجه عالی آن بودند، و از هرگونه اموری که موجب ذلت، یا نشانگر آن بود دوری می جستند. آنها عزت واقعی را در پرتو اطاعت و عبودیت پروردگار می دانستند.

در قرآن مجید در چند مورد، همه عزت را از آن خدا می داند و می فرماید:

إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱)

ترجمه: همانا همه عزت از آن خدا است.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ.

ترجمه: عزت، مخصوص خدا و رسول او مؤمنان است.

این آیات بیانگر آن است که خصلت عزت از صفات الهی است، و تجلی بارز آن در سیره اهل بیت (علیهم السلام) مشاهده می شود.

بنابراین آنانکه دارای این خصلت بزرگ هستند، در حقیقت مظهر یکی از صفات الهی می باشند. عزت براساس روایات اسلامی تنها در پرتو تقوا و بندگی خالص خدا و بستگی به او بدست می آید.

قال علی علیه السلام:

لَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى. (۱)

ترجمه: عزتی عزیزتر از تقوا و پرهیزکاری نیست.

از این رو آن بزرگوار در مناجات با خدا عرض می کرد:

إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا. (۲)

خدایا برای من همین عزت کافی است که بنده تو هستم.

در حدیثی از امام حسن (علیه السلام) آمده:

إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلا عَشِيرَةٍ، وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ. (۳)

ترجمه: هرگاه خواستی عزت بدون داشتن فامیل و شکوه بدون سلطنت را بیابی، از ذلت نافرمانی خدا به سوی عزت اطاعت خدا

۱- نهج البلاغه / حکمت ۳۷۱

۲- بحار، ج ۷۷، ص ۴۰۰

۳- بحار، ج ۴۴ ص ۱۳۹

خارج شو!

فراز اول:

در اسلام از هر چیزی که زمینه ساز برای ذلت انسان می شود، و یا کمترین رابطه ای با ذلت انسان دارد نهی شده است، از جمله تقاضا و درخواست از اشخاص نهی شده تا آنجا که روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمود:

أَلَا تُبَايِعُونِي.

آیا با من بیعت نمی کنید.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا با تو بیعت می کنیم.

تُبَايِعُونِي عَلَيَّ أَنْ لَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا. (۱)

ترجمه: با من چنین بیعت کنید که هیچ چیز را از مردم تقاضا نکنید.

از این ماجرا به بعد، اصحاب به قدری مراقب بودند که از کسی سؤال و تقاضا نکنند که حتی اگر سوار بر مرکب بودند، و تازیانه از دستشان بر زمین می افتاد، به کسی نمی گفتند آن را به ما بده، بلکه خودشان پیاده شده و آن را برمی داشتند.

سپس آن حضرت فرمود: اگر یکی از شما ریسمانی بردارد و به

بیابان برای جمع کردن هیزم برود کوله باری از هیزم بر دوش گیرد و آن را بیاورد و بفروشد، و از مزد آن معاش زندگی خود را تأمین کرده و آبرویش را حفظ کند، برای او بهتر از سؤال کردن است.

قال الصادق علیه السلام:

شَيْعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا. (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: شیعه ما از مردم چیزی را تقاضا نمی کند گرچه از گرسنگی بمیرد.

در روایتی دیگر امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

مَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرُ النَّعَمِ. (۲)

ترجمه: دوست ندارم دارای شتران سرخ مو (و ثروت کلان) باشم، ولی در برابر تحصیل آن لحظه ای تن به ذلت دهم.

فراز دوم:

یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام مفصل بن قیس به محضر آن حضرت رسید و به بیان گرفتاریها و رنجهای زندگی خود پرداخت، امام صادق (علیه السلام) به کنیز خود دستور داد کیسه ای که محتوای آن چهارصد درهم بود به او داد، و آنگاه به او فرمود: «با این

۱- بحار، ج ۹۶ ص ۱۵۸

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۴.

پول زندگیت را بهبود بخش.»

مفصل عرض کرد: «منظورم از شرح حال خود این بود که در حق من دعا کنید.»

امام صادق(علیه السلام) فرمود: بسیار خوب، دعا هم می کنم و در پایان به مفصل فرمود:

إِيَّاكَ أَنْ تُخْبِرَ النَّاسَ بِكُلِّ حَالِكَ فَتَهَوَّنَ عَلَيْهِمْ. (۱)

ترجمه: از بازگو کردن شرح حال خود برای مردم، دوری و پرهیز کن، که اگر چنین کنی نزد مردم ذلیل و خوار می شوی (بنابراین برای دوری از ذلت، درد دلت را برای مردم بیان نکن).

قال الباقر(عليه السلام): طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ إِسْتِثْلَابٌ لِلْعِزِّ.... وَ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ. (۲)

ترجمه: حاجت خواستن از مردم، موجب سلب عزت خواهد شد، و قطع امید از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمن در دینش می باشد.

۱- بحار، ج ۴۷، ص ۴۴

۲- بحار، ج ۷۵، ص ۱۱۲

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۶۱

گفتار سوم

ارزش های اخلاقی

گفتار سوم: ارزش های اخلاقی

اشاره

۳ ارزش های اخلاقی

واژه اخلاق (جمع خُلُق) در اصل به معنی نهاد، باطن و سیرت است. بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است چرا که انسان موقعی که دارای حسن اخلاق باشد به معنای آن است که دارای نهاد و باطنی پاکیزه و ارزشمند است.

در مکتب اسلام، حُسن خلق و فضیلت، عبارت است از کرامت نفس، و بدخُلُقی ناشی از دنائت نفس است.

افرادی که روحشان از خصلت بزرگواری شکل گرفته و شریف النفس بار آمده اند دارای فضائل اخلاقی و ملکات انسانی هستند، اینگونه افراد با طبع عالی که دارند، پیرامون رذائل اخلاقی نمی گردند و زیر بار کارهای پست و ذلت بار نمی روند، بنده دنیا و برده شهوت خود نمی شوند و خویشان را به پلیدی های گناه آلوده نمی کنند.

عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ شَرُفَتْ نَفْسُهُ نَزَّهَتْ عَنْ دَنَائِهِ الْمَطَالِبِ. (۱)

ترجمه: حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: کسی که دارای شرافت نفسانی است ضمیر خودش را از خواسته های پست و ذلت آور منزه می دارد.

برعکس افرادی که طبعشان از فرومایگی شکل گرفته و با پستی و خواری نفس بار آمده اند همواره در معرض گناه و رذائل اخلاق قرار دارند و جامعه از بدرفتاری آنان احساس ناامنی و نگرانی می کند.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قَالَ مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (۱)

ترجمه: حضرت امام هادی (علیه السلام) فرمود: کسی که نزد خودش پست و موهون است و در باطن، خویشتن را حقیر و خوار می داند، از شر او ایمن مباش.

توضیح اینکه: انسان دو چهره دارد: ۱ چهره ظاهر ۲ چهره باطن. به عبارت دیگر صورت و سیرت، جسم و روح.

یک انسان تربیت شده مکتب وحی، انسانی است که هر دو چهره او پاکیزه، سالم و زیبا باشد.

شاید بتوان گفت نود درصد از شخصیت و کمال آدمی در سیرت باطنی او بستگی دارد و آنچه که کارساز است و نقش بسزائی در

سعادت و ارتقاء و تکامل انسان دارد، ارزشهای معنوی و کمالات نفسانی است.

صورت زیبا نمی آید به کار حرفی از معنی اگر داری بیار

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

در شایستگی علم اخلاق همین قدر بس! که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

لَوْ كُنَّا لَا - نَزَجُوا جَنَّةً و لَا - نَخْشَى نَارًا و لَا - ثَوَابًا و لَا - عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنَا لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ
النَّجَاحِ (۱).

اگر به بهشت و ثواب امیدوار نباشیم و اگر از جهنم هم نترسیم شایسته است که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم، زیرا مکارم اخلاق ما را به پیروزی و رستگاری راهنمایی می نماید.

شیوه اکتساب مکارم اخلاقی

شیوه اکتساب مکارم اخلاقی

اشاره

اخلاق خوب و بد، در اکثر موارد، جنبه اکتسابی دارد و همان عادت های خوب و بدی است که در انسان پدید آمده و رفته رفته صورت خُلق و خوی را به خود گرفته و در عین حال انسان با کمی توجه و مراقبت، می تواند آن را تغییر دهد و در اخلاق خود، تحول و دگرگونی بوجود آورد.

دلیل اینکه عقل و شرع، دارنده اخلاق خوب را ستایش، و دارنده خصلت های ناپسند را نکوهش می کنند، بخاطر آنست که دارنده هریک از آنها قادر به تغییر آن هست و اگر اراده او اثر نداشت و قدرت تحول در او نبود، تمجید و انتقاد موردی نداشت.

یکی از راههایی که ما را به اصلاح اخلاق، کمک می کند. توجه به ارزش خارق العاده اخلاق خوب می باشد و همچنین توجه به پستی و زشتی اخلاق بد، که برای دارندگان آنها بوجود می آورد!

لذا بیانات اهلبیت (علیهم السلام) بهترین راهنمایی هستند، که می تواند در این مسائل، ما را هدایت و رهبری کند و پیامدهای خوب

و بد اخلاق را که در زندگی دنیا و آخرت دارد برای ما، بازگو نمایند.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا لَهُ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ حُسْنُ الْخُلُقِ. (۱)

ترجمه: اگر مردم می دانستند که حُسن خُلق چه اهمیتی در زندگی آنها و چه اثری در سعادت آنها دارد، خود را به داشتن اخلاق خوب، نیازمند و محتاج می دانستند.

اکثر مردم از نتایج اخلاق خوب غافلند و خود را از آن بی نیاز می دانند، بخصوص افرادی که از نظر ثروت یا علم یا مقام و نظائر آنها، خود را برتر از دیگران می پندارند، اخلاق خوب را یک امر زائد و بی ثمر تلقی می کنند.

در حالیکه هیچیک از مزایای نامبرده نمی توانند جای خالی اخلاق را پر کنند و کسی که از اخلاق خوب بی بهره باشد از انسانیت واقعی بی بهره است.

به بیانی دیگر: اگر کسی فاقد مال و مقام و علم باشد، ولی اخلاق خوب داشته باشد از کسانی که اخلاق ندارند و همه چیز دارند، به مراتب بهتر است، زیرا همان اخلاق خوب، او را برای رسیدن به سایر مزایا راهنمایی و کمک می کند.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

إِنَّ حَسْنَ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

ترجمه: همانا دارنده اخلاق خوب، برنده سعادت دنیا و آخرت است.

آری! آسایش در زندگی، از بزرگترین موهبت‌های الهی است که در پرتو حسن خلق بدست می آید و اشخاص بد اخلاق، به دست خود، خویشتن را از این نعمت بزرگ محروم می سازد.

قال الصادق (عليه السلام):

لَا عَيْشَ أَهْنَا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ. (۲)

ترجمه: هیچ زندگی، گواراتر و لذتبخش تر از حسن خلق نیست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مُردنی است

فوائد و آثار اخلاق خوب

اخلاق خوب در دنیا جمال و شخصیت انسان است، موجب تقرب به حق و پیامبر و ولی او می شود، بوسیله آن دین صاحبش

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۷۳

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۶

کامل می گردد. همچنین موجب گشایش در زندگی مادی و معنوی وی خواهد شد. و سرانجام اخلاق نیک میزان اعمالش را سنگین می کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«حاتم» زمان ما کسی است که خوش اخلاق باشد، و سوء اخلاقِ صاحبش را به فشار قبر و جهنم مبتلا می کند و در دنیا هم دوست داران کمی خواهد داشت.

آری میزان شناخت افراد فقط علم یا پول یا ریاست نیست، بلکه صفات پسندیده ایست که دارنده آن نزد حق مقبول و نزد خلق ممدوح و ممتاز می باشد. (۱)

حدّ اخلاق خوب

امام صادق (علیه السلام) به [ابن جُنْدَب] در زمینه حدود اخلاق نیک فرمودند:

۱ اتصال و پیوند به کسی که با تو قطع رابطه کرده ۲ بذل و عطا و بخشش به آنکه محروم کرده ۳ احسان و نیکی درباره کسی که به شما بدی نموده ۴ سلام و ادب و احترام درباره کسی که دشنامت داده ۵ انصاف دادن نسبت به دشمن ۶ عفو کسی را که

در حق تو ظلم کرده. (۱)

محور شخصیت انسان

محور شخصیت انسان

همانگونه که در مباحث قبل اشاره کردیم شرافت و شخصیت انسان مربوط به قلب و روانش می باشد نه به ظاهر و صورت او. چنانکه سعدی با الهام از آیات و روایات اسلامی می گوید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و نشان آدمیت

بنابراین محور شخصیت انسان، روح و روان اوست که از آن گاهی به قلب و نفس و سیرت تعبیر می شود.

خداوند در قرآن به روح و نفس انسانی که خوب و بد را می فهمند و زمینه ساز پاکیزگی و ارزشها است سوگند یاد کرده، می فرماید:

وَ نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا. (۲)

۱- تحف العقول، ص ۳۰۵

۲- شمس / ۷

ترجمه: و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته است.

این روح و نفس انسانی به قدری عظیم و ارجمند است که خداوند وقتی روح را در کالبد حضرت آدم دمید به همه فرشتگان دستور داد به آدم سجده کنند. یعنی خدا را به شکرانه اینکه چنین روح عظیمی به انسان عنایت فرموده سجده نمایند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. (۱)

ترجمه: هنگامی که کار (آفرینش کالبد آدم) را به پایان رساندم و در او از روح (شایسته) خود دمیدم، همگی بر او سجده کنید.

به گفته فلاسفه، انسان دارای سه نوع روح است: ۱ روح نباتی ۲ روح حیوانی ۳ روح نورانی

در مورد روح نباتی (عامل رشد جسم) و روح حیوانی (رهبری غرائز)، انسان و حیوان ها مشترک هستند ولی روح نورانی، مخصوص انسان است و همین روح موجب شد که خداوند فرمان سجده کردن فرشتگان را در برابر آدم (علیه السلام) صادر کرد.

آری محور شخصیت و امتیاز آدمی، روح نورانی اوست، روحی که خداوند به آن سوگند یاد نموده روحی که انسان را از آلودگیهای

گناه بازمی دارد و او را به ارزشهای اخلاقی و کمالات هدایت و ارشاد می نماید.

ولی باید توجه داشت که این روح همواره به تعالیم و آموزشهای عالی که از قرآن و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) سرچشمه می گیرد، نیاز دارد که اگر لحظه ای این مخزنها جدا گردد، به روح حیوانی و بدتر از آن تبدیل و مسخ خواهد شد، چنانکه در قرآن آمده:

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. (۱)

ترجمه: منافقان تیره دل همانند کسانی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کنند) ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت خداوند (طوفانی می فرستد) و آن را خاموش می کند و در تاریکیهای وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.

احترام شایان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی توجه خاصی داشت، و اگر شخصی بعضی از این صفات در او یافت

می شد، به دیده احترام و تکریم به او نگاه می کرد.

در تاریخ نقل است، در سال نهم هجری حاتم طایی، یعنی قبیله طیّ، به سرپرستی عدی بن حاتم هنوز تسلیم اسلام نشده بودند. از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپاهی به فرماندهی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به این دودمان سرکش حمله کرده، آنها را شکست دادند. عدی بن حاتم به شام گریخت ولی خواهرش همراه عده ای به اسارت اسلام درآمد. (۱)

هنگامی که خواهر عدی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد، گفت:

ای محمد (صلی الله علیه و آله)! پدرم (حاتم) از دنیا رفت و نگهبانم (عدی) ناپدید شد. اگر صلاح می دانی مرا آزاد کن و شماتت و سرزنش قبیله های عرب را از من دور ساز، همانا پدرم بردگان را آزاد می ساخت. از همسایگان نگهبانی می نمود و به مردم غذا می رسانید و آشکارا سلام می کرد و در حوادث تلخ روزگار، به مردم کمک می کرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که به ارزشهای ارجمند اخلاقی احترام بسیار می گذاشت به دختر حاتم فرمود:

یا جَارِبَهُ هَذِهِ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَوْ كَانَ أَبُوكَ مُسْلِمًا لَتَرَحَّمْنَا عَلَيْهِ.

ای کنیز! این صفات از صفات مؤمنان راستین است اگر پدرت مسلمان بود ما به او رحمت می فرستادیم.

سپس به مسئولین امر فرمود:

خَلُّوا عَنْهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. (۱)

ترجمه: به پاس احترام ارزشهای اخلاقی پدر این دختر، او را آزاد سازید.

این فراز، بیانگر نهایت احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خصال و اصول اخلاقی است، که حتی بودن آن در زندگی کافری مانند حاتم، موجب شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دختر او را آزاد فرمود و به دخترش احترام شایان نمود.

حتی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در بعضی از دعاهاى خویش تعالی محاسن و مکارم اخلاق از پروردگار خویش طلب می کردند.

كان النبي (صلی الله علیه و آله) كثير الضراعة و الإبتهاال، دائم السُّؤالِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرْزِقَهُ بِمَحَاسِنِ

الْآدَابِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. فَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي وَ خُلُقِي وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ. (۱)

ترجمه: حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) زیاد تضرع و زاری می کرد و پیوسته از خداوند متعال می خواست که او را به محاسن و مکارم زینت بدهد و همیشه در دعای خود می گفت خدایا خلقت و خویم را نیکو قرار بده و نیز می فرمود: پروردگارا مرا از زشتیهای اخلاق دور بدار.

تذکر چند نکته:

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا:

۱ انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفسد اخلاقی هزینه ها و زحمتهای لازم بود، در زمان ما به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره در سراسر دنیا منتشر می شود، و اخیرا به برکت «ایترنت» هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم جهان قرار می گیرد، لذا می بینیم مفسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را درهم

شکسته و تا اقصا نقاط دنیا پیش رفته، تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاصد اخلاقی نیز در آمده است!

۲ از سوی دیگر یکی از علل عقب افتادگی مسلمین، فقر اخلاقی و آلوده شدن آنان به صفات رذیله و خصالت های ناپسند است.

۳ در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) که نمونه های بارز آن می باشند از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هر گاه به آن کوتاهی شود فاجعه و ناگواریهایی در انتظار است.

اینک وظیفه هر انسان مسلمان و خردمند است که با اخلاق اسلامی و سیره بزرگواران دین توجه بیشتری داشته باشد، و از شیوه خوب برای تهذیب نفس خود و هموعانش بخصوص نسل جوان کوشش بعمل آورد.

خداوند به همه ما و افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذائل اخلاقی، که جامعه بشری را به جهنمی سوزان تبدیل می کند، از اعماق جان ریشه کن کنیم، و فضائلی که به جامعه ما روح صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد، و بزرگترین سعادت و کمال (قرب الی الله) را برای ما فراهم می کند، آراسته شویم.

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ٧٧

گفتار چهارم

شیوه معاشرت اهلیت

علیهم السلام با مردم

گفتار چهارم: شیوه معاشرت اهلیت (علیهم السلام) با مردم

۴ شیوه معاشرت اهلیت (علیهم السلام) با مردم

اسلام که یک آئین آسمانی است به معاشرت و روابط اجتماعی، اهمیت فراوان داده و برای تحکیم رشته های برادری و پیوستگی افراد با یکدیگر دستورهای کامل و جامعی داده است تا جائی که در قرآن آمده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبائی پیشه سازید و در مشکلات باهم صبر کنید و با یکدیگر رابطه داشته باشید تا رستگار شوید.

همچنین یکی از اصول اخلاقی امامان معصوم (علیه السلام) شیوه معاشرت و برخورد خوب آنها با مردم می باشد. که ما باید با الگو قرار دادن آن روش ها، روابط اجتماعی و برخورد اسلامی آن بزرگواران را بیاموزیم و در زندگی عملی خود تحقق دهیم.

خداوند در قرآن مجید، از شیوه معاشرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مردم تمجید می کند و می فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ. (۱)

ترجمه: ای پیامبر! به (برکت) رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن.

فراز اول احترام به شخصیت مردم

یکی از نکات مهم در آئین معاشرت، احترام به شخصیت مردم است که مورد توجه اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته است.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در احترام به مردم به جزئی ترین امور توجه داشت و از کوچکترین وظیفه خودداری نمی کرد.

كَانَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُكْرِمُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ حَتَّى رُبَّمَا

سَبَطَ ثَوْبُهُ وَ يُؤَثِّرُ الدَّخِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ و....(۱)

ترجمه: یعنی هر کس بر رسول گرامی اسلام وارد می شد، آن حضرت به او احترام می گذاشت و چه بسا عبای خود را به جای فرش، زیر پای او می گسترانید و بالشی که خود به آن تکیه داشت به وی می داد.

روزی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تنها در مسجد نشسته بود، شخصی وارد شد و به جانب آن حضرت آمد، ایشان از جای برخاست و قدری عقب رفت و جای خود را به او داد.

عرض کرد یا رسول الله مسجد خالی و جا وسیع است، چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود: از حقوق مسلمان بر مسلمان آن است که وقتی خواست نزد او بنشیند، قدمی به عقب برود و برای او حریم قائل شود. اگر چند نفر در حضور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می نشستند، آن حضرت برای حفظ احترام همگان، نگاههای مودت آمیز خود را به طور مساوی متوجه تمام حضار می فرمود.

پیامبر اسلام هنگامیکه به مجلسی وارد می شد، در هر نقطه ای از مجلس که جای خالی وجود داشت می نشست و به صدر و ذیل مجلس اعتنائی نداشت. آری احترامی که رسول اکرم (صلی الله علیه

و آله) در معاشرتهایش به شخصیت دیگران می گذاشت، همه را مجذوب و فریفته خود ساخته بود.

احترام به شخصیت دیگران، در آئین معاشرت آنچنان حائز اهمیت است که قرآن کریم به پیامبر اسلام توصیه می کند:

قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. (۱)

ترجمه: ای پیامبر به بندگان من بگو در مقام سخن گفتن و مکالمه با مردم، از هر طبقه ای که باشند به نیکی سخن بگویند و از گفتارهای نامناسب و زشت بپرهیزند.

قال رسول (صلی الله علیه و آله):

لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ.

ترجمه: هیچ یک از افراد مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک نشمارید، زیرا مسلمان هر قدر هم کوچک باشد نزد خداوند بزرگ است.

برخی از افراد با دوستان خود، به اصطلاح دوستانه رفتار می کنند و به بهانه دوستی، وظیفه ادب و احترام یکدیگر را زیر پا می گذارند، در حالی که همین روش غلط، اساس دوستی ها را متزلزل و دوستان را به یکدیگر دل سرد می سازد.

قال علی (علیه السلام):

لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ إِتْكَالًا عَلَيَّ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنِ ضَيَّعْتَ حَقَّهُ. (۱)

ترجمه: هیچگاه حق دوستت را به خاطر مراتب دوستی که بین شما حکم فرماست ضایع مکن، زیرا کسی که حقش را ضایع کنی دیگر دوست تو نخواهد بود.

فراز دوم کیفیت برخورد با مردم

مردی به نام زُهری با چهره غم آلود و قیافه گرفته به حضور امام چهارم وارد شد.

امام از او علت افسردگیش را پرسید، گفت یابن رسول الله غم و اندوه است که از هر طرف بر من وارد می شود.

از یک طرف حسودانی که نمی توانند رفاه و آسایش مرا ببینند، با کارهای خودشان مرا غمگین می کنند، از طرفی دشمنان و بدخواهان موجبات ناراحتی مرا فراهم می سازند، از جانب دیگر کسانی که به آنها خدمت کرده ام و انتظار دوستی از آنها داشته ام اینک مزاحم من می شوند.

امام فرمود: ای زُهری: زبان را حفظ کن و هر سخنی را بر زبان جاری نکن. تا دوستانت را از دست ندهی و آنان را با خود دشمن نکنی.

گفت: یابن رسول الله من با سخنانی که می گویم به آنها خدمت و احسان می کنم.

فرمود: چنین نیست، پرهیز از اینکه سخنی بگویی که اذهان مردم آماده پذیرش آن نیست.

سپس فرمود: ای زُهری هر کس عقل و خردش کامل نباشد به کوچکترین چیزی به هلاکت می رسد. آنگاه امام یک دستور اساسی به زهری داد که با عمل کردن به آن، رفتار مردم او را افسرده و غمگین نسازد.

فرمود: ای زهری چه عیبی دارد اگر تو تمام مسلمانان را به منزله خانواده و بستگان خودت بدانی؟ سالخوردهگان را پدر خود، خردسالان را فرزند خود و همسالانت را برادر خود بشماری. وقتی چنین حسابی نزد خودت کردی، به کدامیک حاضری ظلم کنی، به کدامیک حاضری نفرین کنی، حاضری آبروی کدامیک از آنها بریزد؟

ای زُهری اگر فکر کردی که من از فلانی بهترم، اینطور به خودت

تلقین کن، اگر او از تو سالخورده تر است به خودت بگو او در اسلام و ایمان بر من سبقت دارد و کارهای نیک پیش از من انجام داده است. و اگر از تو خردسال تر است به خودت بگو که او از من کمتر گناه کرده است. و اگر همسال تو است به خودت بگو من به گناهان خود یقین دارم و درباره گناهان او اطلاعی ندارم.

اگر مردم احترام و تعظیم کردند بگو این از بزرگواری خود آنهاست. و اگر بی مهربی و جفا دیدی بگو این بواسطه لغزش است که من مرتکب شده ام.

اگر این روش را در پیش گیری زندگی بر تولدت بخش می شود و دوستان فراوان به دست خواهی آورد و از شماره دشمنانت کاسته خواهد شد. این نکته را نیز فراموش نکن که مردم آن کس را بیشتر احترام می کنند که خیرش بیشتر به مردم برسد و از مردم چیزی نخواهد. (۱)

بنابراین آنچه ذکر شد یکی از مهمترین رموز موفقیت در زندگی اجتماعی از نظر اسلام، احترام به شخصیت مردم و اداء مراتب ادب نسبت به همگان است و در این باره روایات بسیاری وارد شده و ما برای نمونه چند نمونه دیگر آن را نقل می کنیم.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: اندازه حُسن خلق چیست؟ حضرت فرمود:

تَلَيْنَ جَنَاحَكَ وَ تَطَيَّبُ كَلَامُكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ. (۱)

ترجمه: فروتنی کنی، خوش سخن باشی و با برادرت با خوشرویی برخورد نمایی.

و عنه عليه السلام:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ الْإِنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ وَ الْبِشْرُ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. (۲)

ترجمه: سه چیز است که هر کس یکی از آنها را نزد خدا برد، خداوند بهشت را بر او واجب کند

۱ انفاق در تنگدستی ۲ خوشرویی برای همه مردم ۳ انصاف دادن از خود (یعنی حق را بگویند اگرچه بر زیان او باشد)

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۳

فراز سوم، تواضع و فروتنی

یکی دیگر از مسائلی که در آئین معاشرت، آثار نیکو داشته و ایجاد محبوبیت اجتماعی می کند تواضع و فروتنی است.

فروتنی، نه تنها به موقعیت افراد لطمه نمی زند، بلکه سبب ازدیاد موقعیت می گردد، آنچه شخصی را در نظر مردم منفور می سازد، تکبر و خود بزرگ بینی است، زیرا این صفت، انسان را از احترام و تجلیل دیگران باز داشته و تخم دشمنی در دلها می بارد. قرآن کریم در مقام ستایش و تمجید از مردم متواضع می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (۱)

ترجمه: بندگان شریف و بزرگوار خدا، کسانی هستند که در روی زمین با وقار و تواضع و بدون خودخواهی و تکلف راه می روند و وقتی از اشخاص نادان، سخنان ناروا می شنوند، سخن ناروا نمی گویند و مانند نادانان رفتار نمی کنند.

روش پیامبر اسلام و خاندان گرامیش بر همین اصل استوار بود. با طبقات ضعیف و تهیدست، معاشرت می کردند. با آنها بر سر یک سفره می نشستند و برادرانه با آنها رفتار می نمودند. رسول

اکرم (صلی الله علیه و آله) با خودپسندیهای مردم به شدت مبارزه می کرد و درس فروتنی و تواضع را در هر موقع که مقتضی می دید به آنان می آموخت.

یکی از روزها که آن حضرت در مجلس خود نشسته و یارانش دورتادور مجلس نشسته بودند. مردی مسلمان که تهیدست بود و لباس کهنه ای به تن داشت وارد شد و طبق سنت اسلامی (که هر کس در هر مقامی هست وقتی وارد مجلس می شود، باید بیند هر جا، جای خالی هست بنشیند و محل مخصوص را بعنوان اینکه شأن من چنین ایجاد می کند در نظر نگیرد.) نگاهی به اطراف مجلس کرد و در نقطه ای جایی خالی یافت، رفت و آنجا نشست بطور اتفاق در آن مکان، کنار مرد ثروتمندی قرار گرفت. مرد ثروتمند لباسهای خود را جمع کرد و خودش را به کناری کشید و از آن فقیر فاصله گرفت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که مراقب رفتار او بود، رو به او کرد و فرمود: ترسیدی که از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ نه یا رسول الله. ترسیدی از ثروت تو چیزی به او منتقل شود؟ نه یا رسول الله. ترسیدی لباسهایت در اثر تماس با او آلوده شود؟ پس چرا خودت را جمع و جور کردی و از او فاصله گرفتی؟ یا رسول الله اعتراف می کنم که مرتکب خطائی شده ام و اکنون برای جبران این خطا و

کفاره این گناه حاضرم نصف ثروتم را به این برادر مسلمان ببخشم. مرد فقیر وقتی سخنان او را شنید گفت: یا رسول الله من حاضر نیستم بپذیرم. حُضار با تعجب پرسیدند چرا؟ گفت: می ترسم من هم گرفتار غرور خودخواهی شوم و روزی با یکی از برادران مسلمان خود آن چنان رفتار کنم که امروز این مرد با من رفتار کرد. (۱)

حالا دقت بفرمائید، اگر کسی رفتارش چنین باشد، آیا می تواند در اجتماع دوستانی برای خود پیدا کند و آیا بطور اساسی مردم به چنین کسی اعتنا می کنند.

بدین جهت است که اسلام با خودخواهی و تکبر به مبارزه برخاسته و قرآن کریم صریح می فرماید:

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در جهنم محلی است بسیار ناراحت کننده که مخصوص متکبران است. قرآن کریم سخنان حکمت آمیز لقمان حکیم را که به فرزندش اندرزهای سودمند داده نقل، و در ضمن آنها می فرماید:

و لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا يَمْشِيَ فِي الْأَرْضِ مَرْحَانًّ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. (۱)

ترجمه: هرگز از روز تکبر و ناز، از مردم رخ متاب و با غرور و تکبر در روی زمین راه مرو، زیرا خداوند مردم متکبر و خودستا را دوست نمی دارد.

امام صادق (علیه السلام) منشأ روانی تکبر و خودپسندی را عقده حقارت می داند و می فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيههُ إِلَّا مِنْ ذَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ. (۲)

ترجمه: هیچکس گرفتار بیماری تکبر نمی شود مگر بواسطه پستی و ذلتی که در درون خویش احساس می کند.

فراز چهارم وفای به عهد

یکی دیگر از عواملی که در حُسن معاشرتهای اجتماعی تأثیر بسزائی دارد وفای به عهد می باشد چرا که وفای به عهد را انسان در نهاد خویش درک می کند و پیمان شکنی و تخلف از تعهدات را زشت و ناپسند می شمارد.

۱- لقمان / ۱۸

۲- کافی، ج ۳

در زندگی اجتماعی، مقید بودن به انجام تعهدات، اثر بسیار نیکوئی دارد، زیرا اعتماد مردم به انسان جلب نموده، بلکه باید گفت یکی از ارکان سعادت اجتماع است که در تمام شئون زندگی مردم مؤثر بوده و خود مقدمه پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها است. هر قراردادی که بین دو نفر بسته شود، از نظر اخلاقی قابل احترام و دارای ارزش است، اگرچه هیچگونه تضمین قانونی و رسمی نداشته باشد و موضوع تعهد نیز کوچک و بی اهمیت باشد.

قرآن کریم وفای به عهد را جزء شرایط ایمان و صفات مؤمنین دانسته و می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.... وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * (۱)

ترجمه: همانا رستگار و نجات یافته و سعادت‌مند مردم با ایمان، آنانکه در نماز خود با تمام وجودشان خاضع و خاشعند و آنانکه از رفتار و گفتار لغو و بیهوده رو گردانید..... آنانکه به امانت‌ها و عهد و پیمانهای خود وفادارند.

در آیه دیگری می فرماید:

وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا. (۱)

ترجمه: نیکوکاران کسانی هستند، که وقتی با کسی عهد و پیمانی بستند به آن وفا می کنند.

پیامبر بزرگوار اسلام در یکی از سخنانش فرمود:

مِنْ عَامِلِ النَّاسِ فَلَمَّ يَظْلِمُهُمْ وَ حَيْدَتْهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ عَيْدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُوتُهُ وَ ظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ وَ وَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ. (۲)

ترجمه: کسی که در معاشرت و داد و ستد با مردم، ظلم نکند و در سخن خود دروغ نگوید و به وعده ها و تعهدات خود وفادار باشد، چنین کسی در کمال جوانمردی و عدالت است و لازم است انسان با او طرح دوستی و برادری بریزد و روابط مودت آمیز برقرار سازد.

امام پنجم حضرت باقر(علیه السلام) نیز فرموده اند:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً آدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِّ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَ الْفَاجِرِّ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ. (۳)

۱- بقره / ۱۷۷

۲- بحار، ج ۷۵

۳- خصال، ج ۱ ص ۶۶

ترجمه: سه چیز است که (از وظایف حتمی و قطعی هر مسلمانی است) و خداوند اجازه تخلف از آنها را به هیچکس نداده، اول اداء امانت، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا گنهکار. دوّم وفای به عهد، چه با شخص درستکار باشد یا نادرست، سوّم نیکی در حق پدر و مادر، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

همانطور که وفای به عهد، حُسن اعتماد را در جامعه بیدار می کند و نظر در شئون مختلف زندگی برقرار می سازد، بی اعتنائی به وعده ها و پیمانها سبب بدبینی و بی نظمی و گاهی سبب از هم گسیختگی کارها می گردد.

متأسفانه در میان مردم افرادی یافت می شوند که نه تنها به وعده های خود عمل نمی کنند بلکه عهدشکنی و فریبکاری را زرنگی و وسیله پیشرفت دانسته و آن را هنر می پندارد، در صورتیکه عمل آنان با هیچیک از اصول اخلاقی و انسانی سازگار نیست و آنان بدون تردید جزء خیانتکاران به اجتماع اند.

اینک در پایان این بحث توجه شما خوانندگان عزیز و ارجمند را به طرز معاشرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با مردم جلب می کنم تا به فضل الهی با تأسی به آن بزرگوار بتوانیم پیرو واقعی آن پیشوای بزرگ انسانیت باشیم.

- ۱ پیامبر اسلام دعوت همه کس را می پذیرفت، خواه دعوت کننده آزاد باشد یا برده، ثروتمند باشد یا فقیر.
- ۲ هر حاجتمندی نزد او می آمد، حضرت برمی خواست و برای انجام تقاضایش می کوشید.
- ۳ عذرخواهان را می پذیرفت.
- ۴ کارهای بد دیگران را تلافی نمی کرد، بلکه از لغزش هایشان چشم می پوشید.
- ۵ به هرکس برمی خورد، ابتدا سلام می کرد.
- ۶ بر ناملایماتی که از دشمنان خود می دید صبر می کرد.
- ۷ بدون تکبر روی زمین می نشست.
- ۸ به هنگام احتیاج، کفش و لباس خود را شخصا اصلاح می کرد.
- ۹ در صورت کسی خیره نمی شد.
- ۱۰ بیماران را عیادت می کرد اگرچه راه منزلشان دور بود.
- ۱۱ با فقیران در یک مجلس و بر سر یک سفره غذا می خورد و آنان را مورد تفقد قرار می داد.
- ۱۲ در خوراک و لباس امتیازی برای خود قائل نمی شد، با مسلمانان مصافحه می کرد و با گرمی دست آنان را می فشرد.
- ۱۳ محبوبترین مردم نزد آن حضرت کسی بود که بیشتر به مردم

کمک کند و با مردم بجوشد.

۱۴ مجلسی که پیغمبر در آن نشسته بود، انجمن حلم، حیاء، صبر و امانت بود.

۱۵ در حضور آن حضرت سالخوردگان محترم بودند.

۱۶ و خردسالان مورد نوازش قرار می گرفتند.

۱۷ همیشه خوشرو و خوش اخلاق بود.

۱۸ سخنگیر نبود.

۱۹ کینه کسی را در دل نمی گرفت.

۲۰ فریاد نمی کشید.

۲۱ هیچگاه سخن زشت و ناروا، حتی نسبت به کفار و بت پرستان، بر زبان نمی آورد.

۲۲ از کسی عیبجوئی نمی کرد.

۲۳ سخن کسی را قطع نمی نمود.

۲۴ از حال اصحاب خود، اگر غایب می شدند جويا می شد.

۲۵ هیچگاه در حضور کسی پاهای خود را دراز نمی کرد.

۲۶ نسبت به تمام بندگان خدا مهربان بود.

۲۷ صلہ رحم می کرد.

۲۸ و به خویشان خود محبت می نمود و در وفای به عهد از همه

مردم مقیدتر بود.

۲۹ اگر کسی با او سخن می گفت با نهایت دقت گوش می داد و تنها به گوش دادن قناعت نمی کرد، بلکه با تمام بدن متوجه او بود.

اینها نمونه ای از اخلاق و رفتار خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بود که محدثین و مورخین اسلام نقل کرده اند امید است عموم پیروان آن حضرت توفیق پیروی و عمل به سیره عملی آن بزرگوار را پیدا کنند.

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۹۷

گفتار پنجم

آئین دوستی

گفتار پنجم: آئین دوستی

اشاره

۵ آئین دوستی

همه انسانها در تمام مراحل زندگی، از آغاز کودکی و جوانی تا روزگار پیری، نیازمند به دوستی و رفاقت دیگران می باشند. افراد بشر به واسطه خلق و خوی اجتماعی خویش ناگزیر هستند در اجتماع و باهم زندگی کنند و برای رسیدن به مقاصد و هدفهای خود، از همکاری و یاری دوستان بهره بگیرند.

کسانی که دوستان شایسته دارند، هیچگاه در دنیا تنها و بی یار و یاور نخواهند بود، زیرا دوستان شفیق در روزگار خوشی و ناخوشی، همدم و یاور آنها هستند.

لذا یکی از اصول زندگی امامان (علیهم السلام) که همه آنها بطور مشترک اهمیت بسیار به آن می دادند، دقت در انتخاب دوست بود، و دوستان واقعی را از ذخائر دنیا و آخرت می دانستند.

قال علی (علیه السلام):

عَلَيْكُمْ بِالْإِخْوَانِ، فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

ترجمه: برای خودتان دوستانی از میان برادران دینی بدست آورید، زیرا آنان ذخائر جهان و سرای آخرت می باشند.

بدون تردید هر دوستی در امور مادی و معنوی رفیق خود اثر می گذارد و هریک بطور آگاه یا ناآگاهانه بر عقاید و افکار و اخلاق و رفتار دیگری نفوذ می کند.

تجربه نشان داده است که بسیاری از دوستی ها سبب تغییر سرنوشت افراد شده و مسیر زندگی آنان را عوض کرده است.

دوستان در روش و مسلک و دین یکدیگر اثر می گذارند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ. (۱)

ترجمه: انسان بر دین دوست و همنشین خود است.

حضرت سلیمان (علیه السلام) فرموده است: درباره خوبی و بدی هیچکس قضاوت نکنید تا رفقاییش را ببینید، زیرا هرکس بوسیله امثال و همنشینانش شناخته می شود و به یاران و دوستانش منسوب می گردد. (۲)

امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش فرمود:

جَالِسُوا أَهْلَ الدِّينِ وَ الْمَعْرِفَةِ، فَإِنَّ لَمْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ

۱- بحار، ج ۷۴، ص ۱۵۴

۲- مستدرک الوسائل، ج ۲

فَالْوَحْدَةُ أَنْسٌ وَأَسْلَمٌ. (۱)

ترجمه: با صاحبان دین و معرفت همنشین شوید، اگر چنین افرادی را نتوانستید بیابید آنس گرفتن به تنهایی بهتر بوده و برای سلامتی دین انسان، شایسته تر است.

همنشین تو به ز تو باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ الرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالنَّثَنِ حَمَلَتْ نَثْنًا. (۲)

ترجمه: همنشینی با بدان، موجب کسب بدی می شود، مانند بادی که هر گاه به چیز گندیده بوزد بوی بد را با خود حمل خواهد کرد.

تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

ویژگیهای دوستان شایسته

ویژگیهای دوستان شایسته

ویژگیهای اخلاقی دوستان فوق العاده در سازندگی یا ویرانی شخص مؤثرند. به علاوه گاهی اثر محیط و دوستان آن قدر زیاد

۱- بحار، ج ۷۴، ص ۱۹۶

۲- غررالحکم

است که اثر «وراثت» و تربیت خانوادگی را به کلی دگرگون می‌سازد. در بسیاری از توابع چنانچه فرزندان خانواده های پاک و باشخصیت با افراد ناشایست مصاحبت و همنشینی نمایند، دچار آلودگی و انحراف می‌شوند، برعکس، چنانچه دوستان فردی، آگاه، متعهد و مسؤول باشند، کمبودهای فرهنگی، تربیتی و خانوادگی اش، در اثر مصاحبت با چنین افراد جبران گردیده و به کمالات انسانی دست می‌یابد.

از این رو انتخاب دوستان بسیار مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

امیرالمؤمنین در وصیت خود به امام حسن (علیه السلام) فرمود:

ای پسر من! از دوستی با احمق بپرهیز، که می‌خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می‌رساند. و از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا او هنگام شدیدترین حاجت، تو را رها می‌کند. و از دوستی با انسان فاسق دوری کن، زیرا او تو را به چیز اندکی می‌فروشد. و از همنشینی با دروغگو بپریز، زیرا او مثل سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را از نظر تو دور می‌سازد. (۱)

ناگفته نماند که از بررسی روایات، انتخاب دوستان صالح و دوری از دوستی با افراد ناباب چنین بدست می‌آید، دوستانی انتخاب کنید

که دارای ویژگیهای زیر باشند:

۱ عاقل و دوراندیش بودن. ۲ باایمان و تقوا. ۳ راستگو. ۴ اهل ادب و معرفت. ۵ امین و خائف از خدا. ۶ سودمند برای علم و دین. ۷ وفاداری. ۸ آینه دوست بودن. ۹ اخلاق خوب. ۱۰ ایثارگر با مال و جان.

در اینجا نظر شما را به دو روایت جلب می کنم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

عَلَيْكَ بِأَخْوَانِ الصُّدُقِ، فَأَكْثَرُ مِنْ اِكْتِسَابِهِمْ، فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ، وَجُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ. (۱)

ترجمه: بر تو باد به همنشینی با برادران راستین و در تحصیل این گونه دوستان، بسیار بکوش چه آنکه آنها هنگام آسودگی، نیرو و حامی هستند و هنگام بلا، سپر می باشند.

شخصی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: «همنشینان نیک کیانند؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ فرمود:

مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَيْتُهُ، وَزَادَكُمْ مَنَظِقَهُ، وَذَكَرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ. (۲)

۱- بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۷

۲- بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۶

ترجمه: آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد، و منطق و گفتارش بر علم شما بیفزاید، و عملش آخرت را به یاد شما بیاورد.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امامان(علیهم السلام) در مورد همنشین و انتخاب دوست بسیار محتاط و حساس بودند و در این راستا با قاطعیت برخورد می کردند، در این مورد به فرازهایی از زندگی آنها توجه کنید.

فراز اول

پیامبر(صلی الله علیه و آله) با افراد پاک و باایمان مانند سلمان، بلال حبشی، عمار، خُباب و صُهب، همنشینی می کرد و آنها همواره به عنوان دوست، در محضر آن حضرت بودند.

گروهی از سران مشرک قریش نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمده و گفتند: ای محمد! آیا با مصاحبت با اینگونه افراد خشنود شده ای و توقع داری ما از آنها پیروی کنیم و در کنار آنها بیاییم؟! اگر آنها را از خود دور سازی، شاید نزد تو آییم و از تو پیروی کنیم و به عنوان دوستانت، در اطرافت باشیم.

در این هنگام، آیه نازل شد و سخن آنها را محکوم نمود و روش پیامبر(صلی الله علیه و آله) را تأیید و تثبیت کرد.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ. (۱)

ترجمه: و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن.

فراز دوم

ابوهاشم جعفری، یکی از شیعیان برجسته بود. امام صادق (علیه السلام) روزی از روی اعتراض به او فرمود: «چرا با عبدالرحمن بن یعقوب همنشین می شوی؟! ابوهاشم عرض کرد: او دایی من است. امام فرمود: عقیده او درباره صفات خدا، باطل است و در این باره سخن نادرست می گوید لذا فرمود:

فَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ تَرَكَتْنَا وَ إِمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَ تَرَكَتَهُ.

ترجمه: یا با او بنشین و ما را ترک کن، و یا با ما بنشین و او را ترک کن.

ابوهاشم عرض کرد: او هر عقیده ای دارد برای خودش است. من که عقیده درستی دارم عقیده باطل او چه زیانی به من می رساند؟!

امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیا از این نمی ترسی که عذابی به

سویس بیاید و تو را نیز به خاطر نزدیک شدن به او فراگیرد....(۱)

فراز سوم

نجاشی شاعر، یکی از طرفداران و دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود و با اشعارش سپاه علی (علیه السلام) را بر ضد معاویه تحریک می کرد و مکرر در سپاه علی (علیه السلام) با دشمن می جنگید. ولی همین شخص یک بار در ماه رمضان شراب خورد و شرابخواریش ثابت شد. علی (علیه السلام) خودش هشتاد تازیانه به او زد. سپس او را یک شب زندانی کرد. روز بعد دستور داد او را آوردند و حضرت به بیست تازیانه دیگر هم به او زد.

نجاشی عرض کرد ای امیرالمؤمنین! هشتاد تازیانه در مورد شرابخواری به من زدی پس این بیست تای دیگر برای چیست؟ امام در پاسخ فرمود:

هَذَا لِتَجْرِيكَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. (۲)

ترجمه: این بیست تازیانه به خاطر جرأت و گستاخی تو به شرابخواری در ماه رمضان است.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۴۵

۲- فروع کافی، ج ۷، ص ۲۱۶

مطابق روایات، نجاشی به شام گریخت و به معاویه پیوست. بعضی به امام علی (علیه السلام) گفتند: «با دادن پول و مماشات با این گونه افراد آنان را برای خود نگهدار، نگذار به دشمن بیوندند.» در پاسخ فرمود:

مَا كُنْتُ مُتَّخِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.

ترجمه: من گمراهان را بازوی خود قرار نمی دهم.

ص: ۱۰۷

گفتار ششم

مزاح و

شاد کردن مؤمنان

گفتار ششم: مزاح و شاد کردن مؤمنان

اشاره

۶ مزاح و شاد کردن مؤمنان

در اسلام به شاد کردن مؤمن اهمیت بسیاری داده شده و از آن به عنوان یکی از ارزشهای والای اخلاقی یاد می‌شود، تا آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي، وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ. (۱)

ترجمه: کسی که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد نموده و کسی که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است.

یکی از اموری که موجب شادی و حُسن سلوک است «مزاح و شوخی مشروط» است. علاوه بر این که مزاح، نشانه تواضع و صمیمیت نیز می‌باشد. مزاح و خوشروئی و لبخند به عنوان یک اصل اخلاقی در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) بوده است.

با توجه به اینکه مزاح و شوخی همواره با خوش رویی و خندان بودن همراه است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

حُسْنُ الْبَشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ (۱)

ترجمه: خوشروئی کینه دل را برطرف می سازد.

به طور کلی اهل بیت(علیهم السلام) خوش برخورد، خنده رو و در برخورد با مؤمنان(جز در موارد استثنائی) چهره شادی داشتند و موجب شادی آنها می شدند و از خشونت و تلخی و آخم دوری می کردند. از مجموعه آثار رسیده از ائمه معصومین(علیهم السلام) استفاده می شود، که مزاح و شوخی تا حد اعتدال مطلوب است، زیرا پیشوایان دینی ما بطور مطلق از مزاح نهی نکرده اند.

بلکه شوخ طبعی را، بطور نسبی و در شرایط خاصی ستوده اند و حتی خود آن بزرگواران گاهی مزاح می کردند، چنانکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنِّي لَأَمْزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا (۲)

ترجمه: من مزاح می کنم ولی سخنی جز حق نمی گویم.

شخصی به نام معمر بن خالد می گوید:

از امام هشتم علی بن موسی الرضا(علیه السلام) پرسیدم: قربانت

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴

۲- محجه البيضاء، ج ۵، ص ۲۳۲

شوم، اگر کسی در میان جمعیتی باشد که هنگام سخن گفتن با یکدیگر شوخی می کنند و می خندند وظیفه او چیست؟

فرمود: باکی نیست تا زمانی که نباشد. گناه، و من گمان دارم که مقصود حضرت فحش بود. یعنی در صورتی که مزاح و شوخی توأم با فحش و ناسزاگویی و تهمت و غیبت نباشد اشکالی ندارد. سپس فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) این گونه بود(و در زمان او) مرد اعرابی خدمت آن حضرت می رسید و برای ایشان هدیه ای می آورد و همانجا می گفت بهای هدیه ام را پردازید. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می خندید. و هرگاه اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد، ای کاش نزد ما می آمد.

شخصی دیگر می گوید که امام صادق(علیه السلام) فرمود:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ ؛ قَالَ الْمِزَاحُ.

ترجمه: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در او دُعابه هست. عرض کردم: دُعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلا رَفَثٍ.

ترجمه: خداوند انسان شوخ طبع را دوست دارد به شرط آنکه از

گناه و ناسزاگویی پرهیزد.

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)

روش پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز مزاح می کردند و مردم را نیز به آن ترغیب می نمودند، چنانکه امام صادق (علیه السلام) به شخصی فرمود:

آیا با یکدیگر مزاح می کنید؟ آن مرد گفت: کم مزاح می کنیم. امام فرمود: این طور نباشید زیرا شوخی نشانه خوش خلقی است و به وسیله شوخی برادر دینی خود را خوشحال می کنی. سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای اینکه کسی را خوشحال کند با او مزاح می کرد.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): لَيْسَ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَعْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ. (۱)

ترجمه: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هرگاه یکی از اصحاب خود را اندوهگین می دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می کرد.

و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يُدَاعِبُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا. (۱)

ترجمه: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مزاح می کرد ولی جز حق سخنی نمی گفت.

نمونه و فرازهایی از شوخی ها

روزی پیره زنی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: دعا کنید خداوند مرا اهل بهشت کند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیره زن وارد بهشت نشود.

آن پیره زن گریه کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خندید و به او فرمود: «آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا * (۲)

ترجمه: ما آنها را آفرینش تُوینی بخشیدیم. و همه را دوشیزه قرار دادیم. (۳)

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۷۷

۲- واقعه / ۳۵ و ۳۶

۳- بحار، ج ۱۶، ص ۱۹۵

پیره زنی بر اثر پیری دندانهایش افتاده بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را دید و فرمود: پیره زن بی دندان به بهشت نمی رود.

پیره زن گریه کرد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد: ای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) من بی دندان هستم. پیامبر خندید و فرمود:

لَا تَدْخُلِينَ الْجَنَّةَ عَلَىٰ حَالِكِكِ (۱)

ترجمه: تو با این حال وارد بهشت نمی شوی.

یک روز پیامبر(صلی الله علیه و آله) با علی(علیه السلام) خرما می خوردند. پیامبر(صلی الله علیه و آله) از روی مزاح، هسته های خرماهایی را که می خورد به پیش روی علی(علیه السلام) نهاد. وقتی که از خوردن خرما فارغ شدند، همه هسته ها را نزد علی(علیه السلام) جمع شده بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّكَ لَا تُكُولُ.

ترجمه: ای علی! تو پرخور هستی.

علی (علیه السلام) در پاسخ (از روی مزاح) عرض کرد، پرخور کسی است که خرما را با هسته اش بخورد. (۱)

آری امامان (علیهم السلام) نیز به پیروی از پیامبر اینگونه شوخیها را داشتند ولی هرگز از حق و حقیقت خارج نمی شدند. لذا نتیجه می گیریم شوخی با شرایط آن ممدوح است و روایاتی هم که مذمت از مزاح کرده است به جهت آن است که آلوده به گناه و معصیت می شود.

ص: ۱۱۵

گفتار هفتم

تربیت

گفتار هفتم: تربیت

اشاره

۷ تربیت

تربیت یعنی پرورش دادن، نیروهای بالقوه را به فعلیت رساندن، که در دین مبین اسلام از وظایف قطعی هر فرد است که خود و هرکسی را که در حوزه تسلط اوست تربیت کند و خویشتن را مسئول پرورش آنها بداند.

در شیوه زندگی اهلیت (علیهم السلام)، یکی از ویژگیهای آنها این بوده، که عنایت خاصی به داشتن فرزند، و تربیت فرزند براساس صحیح داشتند، از همان آغاز تکوین فرزندان می کوشیدند که نهاد آغازین فرزند براساس توحید و ایمان باشد، و بعد چون باغبانی آگاه و دلسوز، که در پرورش نهال، کوشا است، در پرورش معنوی فرزند می کوشیدند.

امامان (علیهم السلام) تمام اصول تربیت صحیح را نسبت به فرزندان خود با دقت و جدیت رعایت می کردند. که ما در این بحث اشاراتی از نظر اسلام و آن بزرگواران خواهیم داشت.

انتخاب همسر ایده آل

انتخاب همسر ایده آل

اسلام دوره شروع تربیت را، از زمان ازدواج و پیوند زناشویی مرد و زن دانسته و پدر و مادر آینده را به پیش بینی این امر مهم و حیاتی موظف ساخته است.

چرا که همسر صالح و شایسته یکی از بزرگترین نعمتهای الهی می باشد و این نعمت بزرگ عامل سعادت خانواده ها و مایه پیشرفت در امور مختلف و آرامش دلها و پرورش صحیح فرزندان و پاکی نسل می گردد. و از سوی دیگر مشاهده می کنیم، بسیار از انحراف های فردی و اجتماعی، از بی توجهی به تربیت فرزندان نشأت می گیرد.

چرا که تربیت خوب و دینی می تواند، بسیاری از گناهان و انحراف های اجتماعی را مهار، و انسان را بسوی ارزشهای واقعی راهنمایی کند.

لذا پایه و شروع این تربیت، از معیارهای ازدواج و انتخاب همسر مطلوب می باشد.

پیشوایان اسلام در انتخاب همسر دقت بسیار داشتند و یاران و

دوستان خود را هم سفارش می کردند که انتخاب همسر مطلوب را بر اساس دین و اخلاق و ارزشهای دینی قرار دهند، تا در پرتو آن بتوانند، زیربنای یک زندگی ایده آل همراه با فرزند با تربیت را برای خود و اجتماع بوجود آورند.

در اینجا توجه شما عزیزان به برخی از احادیث اسلامی که در این موضوع (انتخاب همسر ایده آل) آمده جلب می کنم.

قال الصادق (عليه السلام):

إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْتَّرْوِيجِ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيَحْمَدُ اللَّهَ....(۱)

ترجمه: هرگاه از شما قصد ازدواج کرد سزاوار است دو رکعت نماز بخواند و از خدا بخواهند که همسری عقیف و امین، با دیانت و متواضع و حافظ ناموس و اسرار.... نصیب وی بنماید.

عن النبي (صلى الله عليه و آله):

إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ. (۲)

ترجمه: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هرگاه خواستگاری به سراغ شما آمد که دارای دیانت و اخلاق باشد، او را

۱- جواهر الکلام، ج ۲۹ ص ۳۹

۲- وسائل، ج ۱۴ ص ۵۲

رد نکند و الا فتنه و فساد روی زمین را فرا می گیرد.

و علت آن، چنین بیان شده است:

لَاِنَّ الْمَرْءَةَ تَأْخُذُ مِنْ اَدَبِ زَوْجِهَا وَ يَقْهَرُهَا عَلٰى دِيْنِهِ. (۱)

ترجمه: زیرا زن تحت تأثیر اخلاق شوهرش قرار می گیرد، و شوهر او را بر دینش مقهور می سازد.

و از سوی دیگر فرمود:

اَيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدَّمَنِ.

پرهیزید از سبزی هایی که از جاهای کثیف می روید.

شخصی پرسید: منظور از این جمله چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الْمَرْءَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ الشُّوْءِ. (۲)

ترجمه: زن زیبایی که در خانواده ناشایسته، به وجود می آید.

بر همین اساس، اکثر ازدواجهای امامان و فرزندان آنها فامیلی بوده، زیرا افراد شایسته در میان بنی هاشم، فراوان بودند.

بطور مثال امام سجاد (علیه السلام) با فاطمه دختر عمویش، امام حسن (علیه السلام) ازدواج کرد، و فرزندش امام باقر (علیه

السلام) از

۱- فروع کافی، ج ۵ صص ۳۶۸ و ۳۶۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴ صص ۲۹ و ۱۹

همین مادر (فاطمه) زاده شد.

امام علی (علیه السلام) بیشتر دختران خود را به عقد و ازدواج برادرزاده هایش فرزندان عقیل، مانند مسلم (علیه السلام) عبدالله، محمد و عبدالرحمن درآورد، و یک دخترش حضرت زینب (سلام الله علیها) را همسر برادرزاده اش عبدالله بن جعفر، نمود. حضرت ابوالفضل العباس، با «لُبَّابَه» دختر عبدالله بن عباس ازدواج نمود. و گاهی خواستگاران نابابی می آمدند آنها را رد می کردند، بطور مثال معاویه توسط مروان خواست اُمّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به عقد ازدواج یزید درآورد، عبدالله بن جعفر گفت: اختیار این دختر با دایه هایش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می باشد و به این ترتیب مانع چنین ازدواج شد.

پس تا اینجا نتیجه می گیریم هرچه معیارهای ازدواج، از روی اصول اسلامی بیشتر دقت شود در تربیت فرزند تأثیر زیادتری خواهد داشت. البته موضوع ازدواج بحث مفصلی را طلب می کند، که ما در فرصتی دیگر به این فراز می پردازیم و در اینجا فقط بصورت اجمال به بعضی دیگر از ویژگیهای همسر ایده آل اشاره می کنیم و سپس بحث تربیت فرزند را ادامه می دهیم.

آری اسلام عزیز اهمیت خاصی در معیارهای ازدواج داده است حتی در احادیث زیادی ویژگیها و صفات ظاهری و باطنی همسر ایده آل را بیان کرده و همسر خوب را بعد از اسلام بزرگترین نعمت الهی توصیف کرده است.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

مَا اسْتَفَادَ امْرَأٌ مُسْلِمَةً بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ مِنْ زَوْجِهِ مُسْلِمَةٍ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا. (۱)

ترجمه: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) می فرمایند: بعد از اسلام و ایمان به خدا، هیچ فایده و نعمتی به پای همسر مسلمانی نمی رسد که شوهرش از دیدن وی خوشحال شود.

در اینجا نیک دانستم بطور خلاصه نظر بعضی از فقها و بزرگان دین را در مورد صفات مطلوب همسر مطلوب اظهار کنم. مرحوم صاحب جواهر و مرحوم سید محمد کاظم یزدی می فرمایند:

۱ دارای اصالت خانواده و دیانت و تقوا و فرهنگ باشد

۲ دوشیزه و بکر بودن

۳ زایا و بیچه دار شدن

۴ عقیف بودن و شرم و حیای همسر

۵ مودت و محبت

البته ناگفته نماند اسلام به صفات زیبا و مطلوب ظاهری توجه دارد ولی آنها را زمانی دارای ارزش و امتیاز می داند که همگام و همراه با دیانت و تقوا و آگاهی های لازم و کمالات معنوی بوده باشد و از صفات و اخلاق رذیله به دور باشد.

در غیر این صورت زیباییها و تناسب اندام و..... جز گرفتاری و وبال شوهر چیز دیگری به دنبال نخواهد داشت.

مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لِحَمَالِهَا جَعَلَ اللَّهُ جَمَالَهَا وَبَالًا عَلَيْهِ.

ترجمه: معصوم (علیه السلام) در این حدیث می فرماید: هر کس با زن یا دختری فقط به خاطر زیبایی اش ازدواج کند، خداوند آن جمال و زیبایی را برای چنین کسی مایه زحمت و گرفتاری قرار دهد.

نتیجه گیری و جمع بندی

از مجموع روایات چنین استفاده می شود که ویژگیهای شانزده گانه زیر، نشانه همسر شایسته است:

۱ عقل ۲ دینداری ۳ اخلاق نیک ۴ زیبایی ۵ کم بودن مهریه زوجه ۶ آمادگی برای بیچه دار شدن ۷ بکارت ۸ محبت و مهربانی ۹ عفت و پاکدامنی ۱۰ شوهرداری نیک ۱۱ اطاعت از شوهر ۱۲

خودآرایی و آرایش برای همسر ۱۳ از خانواده اصیل و پاک ۱۴ امانتداری و صداقت ۱۵ خوشبویی و پاکیزگی ۱۶ تهیه غذای
مطبوع. (۱)

۱- البته بعضی از این ویژگیها بصورت مشترک در زن و مرد باید موجود باشد. مانند (۱ و ۲ و ۳ و ۸ و ۹ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵
و.....)

قانون وراثت یکی از موضوع های مهم اسلام و روانشناسی امروز می باشد لذا اگر اسلام در انتخاب همسر توجه خاصی مبذول داشته، بخاطر این است که فرزندان از هر نوع ضایعه و بیماری ژنتیکی مصون و محفوظ بمانند.

امروزه بحث وراثت یکی از مهمترین بحثهای اجتماعی است که باید تمام خانواده ها با آن آشنا باشند و بدانند که دانش و فرهنگ بشری ثابت کرده که تمام صفات پدر و مادر از نظر خلقت و اخلاق به فرزندانسان به ارث می رسد و از اخبار و روایت های اهلیت (علیهم السلام) هم این مطلب استفاده می شود.

قال علی (علیه السلام):

حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمود: سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت است.

بنابراین معلوم می شود نه تنها صفات پدر و مادر بلکه صفات و روحیات آباء و اجداد و نیاکان هم در نسلهای بعدی اثر دارد.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

أُنْظِرْ فِي آيِّ شَيْءٍ تَضَعُ وَلَدِكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمود: بین نطفه خود را در چه محلی مستقر می کنی، زیرا اخلاق اجداد و پدران به فرزندان به ارث می رسد و خون (ژن) تأثیر خود را می گذارد.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده: در زمان پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) مردی از انصار شکایت کرد و گفت: یا رسول الله: همسرم دختر عموی من است، زنی پاک و باعفت می باشد. ولی برای من فرزندی آورده است که چهره اش سیاه و به نژاد سیاهان حبشی شباهت دارد در صورتیکه من و زخم و پدران و مادران ما همه سفید پوست هستیم.

پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) مقداری صبر کرد، سپس از زن صحابی توضیح خواست، زن به پاکی و طهارت خود سوگند یاد نمود. آنگاه رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرمود: بین هر انسانی تا حضرت آدم نود و نه (۹۹) عرق (ژن) وجود دارد که در ساختمان فرزند فعالیت می کنند و فرزند شبیه یکی از آن عرقها می گردد و این بچه سیاه پوست شما از همان عرقهای دور دست است، که در اجداد

و اجداد اجدادت سابقه ندارد. کودک را بگیر، او فرزند توست، زن عرض کرد یا رسول الله! عقده مرا گشودی و از غصه خلاصم کردی. (۱)

آری وراثت نه تنها صورت ظاهر و شکل و قیافه ظاهر و گروه خونی و رنگ چشم و مو و غیره منتقل به نسل آینده می شود، بلکه صفات باطن و حساسیتها و خُلق های آدمی نیز ممکن است انتقال یابد بخصوص مادر!

نقل است محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد وی در جنگ جمل فرماندهی لشکر را به دست داشت. حضرت به او فرمان حمله داد، پس از حمله به دشمن و وارد شدن ضرباتی بر بدنش دوباره به پیشروی ادامه داد ولی متوقف شد. در این هنگام علی (علیه السلام) از این موضوع ناراحت شد و با قبضه شمشیر به دوش او کوبید و فرمود:

أَدْرَكَكَ عِرْقٌ مِنْ أُمَّكَ.

این صفت و ترس را، از مادرت به ارث برده ای. (۲)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۵ ، ص ۱۲۸

۲- تتمه المنتهی ، ص ۱۷

۲ تلقین

نوع رفتار و کرداری که والدین در گفتار، معاشرتشان با فرزندان بکار می‌گیرند و به فرزند القاء می‌کند حتی نامگذاریهای آنها نوعی از تلقین می‌باشد.

لذا انتخاب نام نیکو و مناسب برای فرزندان از جانب والدین، یک تکلیف دینی و از جمله حقوق اولاد است و سهم بسزائی در تلقین‌های اولیه او دارد. در حدیث از امام علی (علیه السلام) آمده:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام): أَوَّلُ مَا يَبْرُؤُ الرَّجُلُ وَلَدَهُ، أَنْ يُسَمِّيَهُ بِإِسْمِ حَسَنِ (۱).

ترجمه: اولین عطیه و بخشش پدر بر فرزندش آن است که نام نیکو برایش انتخاب کند.

در تاریخ آورده اند معاویه «شهر شام» و اطراف آن را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده بود. و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سد محکمی در مقابل سیاستهای شوم خود می‌دانست از شیوه تلقین، دشمنان زیادی برای حضرت فراهم می‌کرد. بطور مثال به مأمورین خود دستور داده بود برای بعضی از فرزندان خانواده‌ها بعنوان هدیه از طرف معاویه بره گوسفندی می‌فرستاد و کودکان بر اثر ممارست و

بازی با بره مأنوس می شدند و پس از مدتی که می گذشت عُمّال (مأمورین) معاویه شبانه بچه گوسفند را می بردند و فردای آن روز وقتی بچه ها از خواب بیدار می شدند سراغ بره از مادر می گرفتند. و سپس بر اثر شایعه در جواب آنها می گفتند: علی (علیه السلام) آمده و بره شما را برده است!

بنابراین بچه از راه تلقین دشمنی با علی (علیه السلام) پیدا می کرد و روی همین اصل وقتی امام به شهادت رسیدند باور نمی کردند که علی (علیه السلام) در مسجد کشته شده و در نتیجه هرگز باور نمی کردند که علی (علیه السلام) با نماز و مسجد سر و کار داشته باشد! و آن مردم از راه تلقین امام را سب (دشنام) می کردند و این عمل ادامه داشت، تا اینکه در زمان یکی از خلفای اموی (عمر بن العزیز) با یک نقشه عاقلانه، ناسزا گفتن مولای متقیان ممنوع شد. لذا در روایتی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آمده است:

لا تَلْقُنُوا الْكُذَّابَ فَتَكْذِبُوا.....(۱)

ترجمه: به انسانهای دروغگو راه و شیوه دروغ را تلقین نکنید و به آنها نیاموزید چرا که بچه های یعقوب نمی دانستند، گرگ انسان را می درد!

از تذکر و تلقین پدر استفاده کردند(که این باید بدانیم تلقین خوب بد روی فرزندان اثر خواهد داشت و در بزرگی آثارش را نمایان خواهد کرد.

۳ تقلید

یکی دیگر از عواملی که در تربیت فرزندان بسیار مؤثر می باشد موضوع تقلید است چرا که فرزندان اولین الگوی تربیت خود را والدین می دانند و اگر آنها بتوانند خوب الگوهائی برای بچه های خویش باشند توانسته اند قدمهای مثبتی در شیوه های تربیت بردارند. ولی اگر در این امر کوتاهی کنند زمینه های انحراف را ناخودآگاهانه بر صفحه پاک طفل ترسیم کرده اند.

بنابراین دوران کودکی از نظر پی ریزی اساس زندگی، اهمیت فوق العاده دارد و فرزند هرچه باید تشکل شخصیتی داشته باشد از همان دوران طفولیت الهام می گیرد.

رفتار والدین نسبت به کودک در تعلیم و تربیت مهم است، اما مهمتر از آن طرز رفتار و اخلاق شخصی خود والدین می باشد.

بطور مثال پدر و مادری که به هم دروغ می گویند، در مقابل فرزند مرتب نزاع و دعوا می کنند و در گفتارشان کلمه های رکیک و زشت

می باشد انتظار نداشته باشند فرزند آنها اخلاق و کردار خوب داشته باشد. بنابراین والدین بیشترین نقش را در تربیت فرزند دارند و از اول باید با مراقبتهای صحیح او را درست تربیت کنند.

چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطاب به فرزند عزیزش امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمده:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَ يَسْتَعْلَ لُبُّكَ. (۱)

ترجمه: قلب بچه نوره مانند زمین خالی از بذر و گیاه است، هر تخمی که در آن افشاندن شود به خوبی می پذیرد و در خود می پرورد، ای فرزند عزیز، از دوران کودکی تو استفاده نمودم و خیلی زود در پرورش تو قیام کردم پیش از آن که دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید.

در حدیث دیگری آمده است.

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ. (۲)

ترجمه: مربی و هدایت کننده مردم باشید، نه با زبان، بلکه با اعمال و رفتار و کردارتان.

۱- نهج البلاغه ، نامه ۳۱

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۷۸

لذا والدین کودک گمان نکنند با یک تغذیه و بهداشت و چند جمله نصیحت و امر و نهی فرزند خویش، مسئولیت تربیت آنها تمام است.

بلکه باید بطور دقیق اعمال و کردار خود را با معیارهای دینی میزان قرار دهند. و اگر نواقصی در تربیت خود دیدند نخست خود را اصلاح کنند تا الگوهای خوبی در تربیت برای فرزندان خود باشند.

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

إِنْ سَمَّتْ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَأَبْدَ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاظِيكَ صِلَاحَ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمود: اگر در صدد اصلاح دیگران هستی در ابتدا، خودت را اصلاح کن این عیب بزرگی است که به اصلاح و تربیت دیگران پردازی و خودت فاسد باشی.

۴ محیط

یکی دیگر از عوامل مهم و مؤثر در تربیت، محیط است و کودک بدون آنکه خود متوجه شود از محیط پیرامون خود تقلید می نماید.

محیط به سادگی و آسانی در کودک غرائز و عاداتهایی می پروراند،

حال اگر محیط نیکو باشد آثار نیکو خواهد بود و اگر غیر از آن باشد زمینه های گناه و انحراف فراهم می شود.

به عبارت دیگر انسان در رفتار و کردار خود فقط در برابر انگیزه های درونی و طبیعی خویش گرنش ندارد، بلکه در برابر عوامل خارجی که با او در ارتباط هستند و در وی اثر می بخشند، نیز پذیرش دارد، به همین سبب محیط، نقش خود را در وجود افراد بجا می گذارد و عادت ها و اخلاقیات گوناگون را به او می دهد.

اسلام عزیز مسئله محیط را بسیار مهم تلقی کرده است، زیرا محیط زندگی فرد از مهمترین عناصر آفریننده زمینه های اجتماعی و تربیتی در فرد است. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند:

إِذَا خَبَثَ الزَّمَانُ كَسَدَتِ الْفَضَائِلُ وَ ضَرَّتْ وَ نَفَقَتِ الرَّذَائِلُ وَ تَقَعَّتْ. (۱)

ترجمه: وقتی محیط اجتماع آلوده (و ناپاک) باشد، سجایای انسانی (و فضائل اخلاقی) بی رونق و زیان آور می شود و برعکس رذائل (و ناپاکیها) در جامعه رایج و سودبخش می گردد.

آداب و رسوم و عاداتهای معمولی در هر جامعه ای درست یا نادرست بر روی افراد مؤثر خواهد بود، و تنها کسانی می توانند از

فساد و گمراهی مصون بمانند، که در راه انجام سنن اسلام و سیره اهل بیت (علیه السلام) ووظایف، مجاهده کنند و بر شهوات و تمایلات غیر مشروع خود حاکم باشند، شخصیت خویش را نبازند و عنان نفس سرکش را هرگز از دست ندهند و این کار بسی دشوار و مشکل است.

لذا در قرآن آمده که وقتی به انسانهای گناهکار گفته می شود چرا فساد کردید، چرا به خدا ایمان نیاوردید؟ می گویند: ما در جامعه و محیطی بودیم که امکانات لازم در اختیار نداشتیم و نتوانستیم راه راست را برویم.

قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعِفِينَ فِي الْأَرْضِ.

ترجمه: ما در روی زمین ضعیف و ناتوان بودیم.

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. (۱)

ترجمه: فرشتگان می گویند آیا زمین خدا پهناور نبود، که در آن سفر و هجرت کنید (و از محیط جهل و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید پس عذر آنان پذیرفته نمی شود) و مأوای ایشان جهنم است که بد جایگاهی است.

دریغا که امروز اجتماع و محیط اسلامی ما گرفتار بسیاری از افراد منحرف و کژاندیش شده است که نه احساس دینی دارند و نه احساس ملی و وطنی! آنها هیچ هدفی برای ملت خود نمی شناسند و با تمام توان برای به نابودی کشاندن مقدمات امت اسلامی و نابودی ارزشهای مذهبی و روحی آنان در تلاشند، اما جوان های مسلمان باید مراقب چنین شیطان صفتانی باشند و هیچگاه با آنان پیوند نداشته باشند. مبدا محیط و دوستان آلوده آنها را منحرف کنند.

قال علی (علیه السلام): لَا تَصْحَبِ الشَّرِيرَ؛ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ. (۱)

ترجمه: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: از مصاحبت با افراد فاسد پرهیز زیرا طبیعت (تو) به طور ناآگاه، بدی و ناپاکی را از طبع منحرف (آنها) می دزدد، در حالی که تو از آن بی خبری.

معاشرت با اشخاص پست و خودخواه، ضررهای عمده دارد. زیرا اثرات اخلاقی آنها فکر را تاریک و محدود می کند و روح مردانگی و اخلاق عالی را در انسان می کشد و اگر مجالست با آنها ادامه یابد قلب سخت و سنگین می شود و قوای اخلاقی ضعیف می گردد و قوه عزم و اراده و حس پیشرفت و تفوق در طبیعت

شخص معدوم می شود.

برعکس محیط سالم و معاشرت و دوستی با اشخاصی که عاقل و متدین و فاضل باشند دارای ارزش بسیار است، زیرا صحبت آنها روحی تازه در انسان می دمد و راه و رسم زندگانی را به ما می آموزد و عقاید و نظرهای ما را نسبت به دیگران اصلاح می نماید و مثل آنست که ما را شریک عقل و دانش و تجربیات خود می کند.

بنابراین برای ساختمان اخلاقی، هیچ چیز مؤثر و مفیدتر از محیط سالم و مصاحبت و دوستی با انسانهای فعال در دین و تجربه و علم نیست، چون معاشرت آنها قوای معنوی ما را زیاد می کند و بر نیروی اراده ما می افزاید و مقصد ما را در دنیا بلندتر و عالتر کرده و ما را برای انجام امور زندگانی خویش و کمک به دیگران آماده می سازد.

سعدی درباره اثر همنشینی و مصاحبت دوستان خوب چنین سروده است.

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکى یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پدرم در ضمن مواعظ خود به من فرمود:

يَا بُنَيَّ مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ وَمَنْ يَدْخُلْ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ وَمَنْ لَا يَمْلِكُ لِسَانَهُ يَنْدَمُ. (۱)

ترجمه: پسرم هر کس با بدان بنشیند، از گزند آنان محفوظ نمی ماند و هر کس در اماکن نامناسب قدم بگذارد، بدنام می شود و کسی که اختیار زبانش را نداشته باشد به پشیمانی گرفتار می گردد.

لذا ضرورت دارد خانواده ها بخصوص در زمان حاضر بیشتر به امر تربیت و محیط فرزندان و دوستان آنها توجه داشته باشند. در اینجا نیک دیدم داستان ها و فرازهایی درباره نقش محیط و رفیق در زندگی انسان یادآوری کنم تا انشاءالله والدین بیشتر در این امر مهم با فرزندان خویش همکاری داشته باشند.

فراز اول

همچنین که از قبل اشاره کردیم قرآن مجید و پیشوایان معصوم(علیه السلام)، به نقش محیط زندگی و دوستان نزدیک در انسانها هشدار می دهند و به پیروان اسلام دستور داده اند که از آثار

سوء آنها احتراز نمایند و از مصاحبت با اشخاص ناصالح دوری گزینند، اینک توجه شما را به پاره ای از آیات و احادیث جلب می نمایم.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن نَذَرْتَهُمْ يُطْلُوعِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا. (۱)

ترجمه: حضرت نوح (علیه السلام) به پروردگار عالم عرض کرد خداوندا هیچ یک از کافرین را، در روزی زمین باقی مگذار و الا بندگان تو را گمراه می کنند و از خود نیز جز افراد فاسد و تبهکار و ناسپاس بجای نمی گذارند.

این آیه هم اثر محیط را می پذیرد و هم اثر وراثت را، زیرا گمراه کردن دیگران اثر محیط، و به وجود آوردن افراد ناسپاس و مفسد، اثر وراثت است.

در آیه دیگر چنین آمده:

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ..... (۲)

ترجمه: در این آیه نیز خداوند متعال به اثر عجیب محیط زندگی و

دوستان منحرف اشاره فرموده می گوید در قیامت اشخاصی که بر اثر مصاحبت با اشخاص فاسد منحرف گشته اند، تأسف می خورند و می گویند: ای کاش با این مفسدان رفیق نمی شدیم که ما را به فساد کشیدند و از یاد خدا گمراه ساختند.

در ذیل همین آیه آمده است که:

شخصی به نام «عقبه بن ابی معیط» در اثر تحریک رفیقش به پیامبر خدا جسارت کرد و آب دهانش را بر صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) انداخت و احشاء گوسفند مرده را روی آن حضرت انداخت و ایشان را مورد آزار قرار داد. علاوه بر این آیه، آیات زیاد دیگری نیز نقش محیط و اثر دوستان را در انسانها بازگو نموده و از آن جمله هنگام جان کندن، آثار محیط و دوستان ناصالح، بوسیله مأمورین قبض روح مورد گفتگو قرار خواهد گرفت. (۱)

و پیامبر خدا از مکه معظمه به جهت همان محیط فاسد، در اثر ساکنین فاسد آن، به «مدینه منوره» هجرت کرد و مسلمانان صدر اول اسلام، از ترس محیط فاسد به حبشه و جاهای دیگر مهاجرت نمودند.

عن علی (علیه السلام):

إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ. (۱)

ترجمه: مبدا با افراد ناصالح دوستی نزدیک داشته باشید که فساد و تباهی آنان در شما اثر سوء خواهد گذاشت.

و عنه (علیه السلام): مَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ.... (۲)

ترجمه: حضرت فرمود: اگر کسی را از جهت معنوی خوب شناختید و مذهب و اعتقادات او برای شما معلوم نشد، رفقای نزدیک وی را ملاحظه نمائید. چنانچه آنان اهل تقوی باشند، او هم باتقوا است و اگر دوستانش فاسد بودند، بدانند که او نیز بهره ای از دین ندارد.

فراز دوم

حضرت نوح (علیه السلام) که فردی شایسته و لایق بود تا بجائی که خداوند او را به مقام نبوت برگزید با توجه به مسئله وراثت و لیاقت پدر، باید فرزند او نیز لایق و شایسته باشد، ولی فرزندش در اثر معاشرت با افراد نالایق و محیط آلوده، ناپاکی دامنگیر او شد و

۱- نهج البلاغه ، نامه ۶۹ ، ص ۱۰۷۰

۲- بحار الانوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۹۷

نیکیهای وراثت تحت تأثیر عوامل محیط قرار گرفت، و در نتیجه از دایر خاندان نبوت بیرون رفت و آن زمانی که حضرت نوح (علیه السلام) برای نجات اخیار امت خود کشتی ساخت و بنا بود مردم منحرف به عذاب الهی گرفتار غرقاب شوند حضرت نوح (علیه السلام) درباره نجات فرزندش با پروردگارش سخن گفت!

در خطاب آمد:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»

او از خاندان تو نیست.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

فراز سوم

پدر پلید و فرزند لایق: متوکل عباسی که یکی از خلفاء و از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بود، وی غاصب حق خاندان امامت و رسالت به شمار می آید.

در هتاک و استهزاء و ایذاء آنان کوشش فراوانی داشت، به طور اتفاقی شبی پسرش به مجلس عیش او وارد شد. مشاهده کرد پدرش به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دشنام می دهد و دلچکی در

مجلس او شرکت دارد و متکائی به شکم بسته و حضرت مولی الموحدين علی (علیه السلام) را مورد استهزاء قرار داده و مثل او «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» (پرسید از من قبل از اینکه مرا در میان خود نیابید) می گوید.

او که پدرش را غاصب حق امامت می دانست و علاقه قلبی به اهل بیت (علیهم السلام) داشت از این منظره بسیار ناراحت شد. فردای صبح آن روز به خدمت حضرت هادی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: یابن رسول الله اگر کسی به جده ات حضرت زهرا (سلام الله علیها) را سب کند و حضرت علی (علیه السلام) را از راه تمسخر و استهزاء تقلید کند وظیفه درباره او چیست؟ حضرت فرمود چنین آدمی واجب القتل است و باید او را گشت. گفت: من همچنین صحنه ای را دیشب در مجلس پدرم دیدم!

سپس گفت: بنابراین من می روم پدرم متوکل را می کشم. حضرت فرمود: قاتل پدر عمرش کوتاه می شود، عرض کرد: من چنین عمر ننگین را که در سایه پدری چون متوکل باشد نمی خواهم. لذا شبانه در مجلس پدر رفت و او را با وزیرش فتح بن خاقان کشت و این فرزند هم بیش از شش ماه عمر نکرد.

ص: ۱۴۲

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۱۴۳

گفتار هشتم

منزلت علم و دانش

گفتار هشتم: منزلت علم و دانش

اشاره

۸ منزلت علم و دانش

از مسائلی که از دیدگاه اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) مورد کمال اهمیت قرار گرفته و درباره آن توصیه و تأکید فراوان شده منزلت علم و دانش است.

اسلام علم را باور دارد و نقش کارساز آن را در تحویل و رشد و شکوفائی اجتماع انسانی ارج می نهد، از طرف دیگر این واقعیت را گوشزد می فرماید: که اگر اجتماع از علم روی گرداند، اجتماعی عقب مانده و ناتوان خواهد بود، که روابط فکری و پیوندهای عقلی در آن به صحت خواهد گرائید. از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

هَلَاكَ أُمَّتِي فِي تَوَكُّكِ الْعِلْمِ.

ترجمه: نابودی امت من هنگامی است که دانش را رها کند.

اسلام از آغاز طلوع نور خود، در برابر نادانی و بی خردی ایستادگی کرده و با جمود فکری به مبارزه پرداخته است و در برابر آن با تشویق و جدیت کم نظیر پیروانش را به فراگیری دانش

فراخوانده و انسانها را به آزاد اندیشی دعوت کرده است.

از دیدگاه این دین آسمانی، اندیشه و دانش دو عنصر اساسی زندگانی فرد و اجتماع را تشکیل می دهند و از مهمترین عوامل رشد و پیشرفت فرهنگی و اجتماعی امتها می باشند.

براساس همین دیدگاه است که دانش آموزی را از فرائض قرار داده و آن را پایه انکارناپذیر شکل گیری اجتماع و رشد و پویائی تمدن دانسته است.

این واقعیت در قرآن کریم و سخنان گوهر بار اهل بیت (علیهم السلام) آشکارا بیان شده همچنین بسیاری از چهره های برجسته اسلامی نیز در فضیلت علم سخنها گفته اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

در کتاب آسمانی ما (قرآن) پیرامون منزلت و ارزش علم و جایگاه رفیع دانشمندان آیاتی چند به چشم می خورد، از آن جمله است:

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (۱)

ترجمه: خداوند، کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که از دانش بهره گرفته اند، به درجه های برتر می رساند.

فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (۱)

ترجمه: اگر شما نمی دانید، از کسانی که اهل ذکر و آگاهی هستند بپرسید.

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. (۲)

ترجمه: همانا در میان بندگان، فقط دانشمندان از خداوند می ترسند.

در این آیات زیبا و آیات بی شمار دیگر هم می بینیم که چگونه سخن از اهمیت علم و مقام والای عالمان به میان آمده و این انسانهای تلاشگر را پایگاه اندیشه و مرکز نور در زمین خوانده شده اند.

روایات

اشاره

سخنان گوهر بار رهبران معصوم اسلام نیز آکنده از ارج گذاری دانش و دانشمندان و تشویق به فراگیری علم می باشد.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُغَاءَ

ص: ۱۴۷

العِلْم. (۱)

ترجمه: فراگیری دانش بر هر انسان مسلمانی واجب است، آگاه باشید که خداوند دانشجویان را دوست دارد.

۲ وارث انبیاء

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

قَالَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ..... (۲)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمود: علماء وارثان انبیاء و پیامبران هستند.

۳ برطرف کننده حجابها

عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) قال:

ثَلَاثٌ تُخْرِقُ الْحُجُبَ وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ وَوَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ وَصَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحْصَنَاتِ. (۳)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: سه چیز است که همه موانع و حجابها را برطرف می سازد و تا پیشگاه خداوند

متعال

۱- سفینه البحار، «ماده علم»

۲- وسائل، ج ۱۸، ص ۵۳

۳- الشهاب فی الحکم و الأدب، ص ۲۲

بالا می رود: ۱ صدای قلم علماء، ۲ صدای قدم مجاهدین، ۳ و صدای نخ ریزی زنان با شرافت.

۴ برتر از خون شهداء

وَ عَنَّهُ (صلى الله عليه و آله):

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَزْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ. (۱)

ترجمه: آنگاه که قیامت برپا شود، مرکب و دوات علماء را با خون شهیدان می سنجند (و معلوم می شود که) قلم علماء بر خون مقدس شهداء برتری دارد.

۵ پاداش تحصیل دانش

عَنِ الرَّضَا (عليه السلام) قَالَ:

مَنْ كَانَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَأَنَّ الْجَنَّةَ فِي طَلْبِهِ. (۲)

ترجمه: امام رضا (عليه السلام) فرمود: کسی که در طلب علم می کوشد، بهشت نیز در طلب اوست.

۶ درجه عالم

عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (عليه السلام) قَالَ:

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲

۲- میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۱۱

عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ.....

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: علماء شیعه، مرزداران عقیده وایمان هستند، که ابلیس و مزدورانش، بدان تهاجم می‌برند و علماء مستضعفان شیعه ما را از یورش آنان حفاظت می‌کنند تا آنکه شیاطین نتوانند بر شیعیان ما تسلط یابند، آگاه باشید که کسی که خود را برای این امر مهم آماده سازد، مقام او از مرتبه مجاهدانی که با دشمنان مرزهای خاکی می‌جنگند هزاران بار برتر و بالاتر است زیرا مجاهدان از جان شیعیان ما حفاظت به عمل می‌آورند ولی علماء از دین و عقاید آنان نگهبانی می‌نمایند. (۱)

۷ عالم نمی‌میرد

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

أَلْعَالِمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا وَ الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَ إِنْ كَانَ حَيًّا. (۲)

ترجمه: حضرت فرمود: دانشمند زنده است اگرچه مرده باشد و نادان مرده است اگرچه زنده باشد.

۸ نشانه‌های عالم و فقیه

عَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ:

۱- محجه البيضاء، علامه فیض کاشانی، ج ۱، ص ۳۱

۲- غرر الحکم، ص ۳۷

مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقِيهِ، الْحِلْمِ وَالْعِلْمِ وَالصَّمْتِ. (۱)

ترجمه: از حضرت رضا (علیه السلام): فرمود: از نشانه های فقیه، بردباری و دانایی و خاموشی است.

۹ ارزش عبادت عالم

قَالَ الصَّادِقُ (عَلِيهِ السَّلَامُ):

رَكَعَةٌ يُصَلِّيهَا الْفَقِيهُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ رَكَعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ. (۲)

ترجمه: یک رکعت نماز دانشمند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نماز عابد (می باشد).

۱۰ علم خیر است

قَالَ عَلِيٌّ (عَلِيهِ السَّلَامُ):

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. (۳)

ترجمه: از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره «خیر» سؤال شد که فرمود: خیر آن نیست که مال و اولاد تو زیاد باشد، خیر آن است

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۸۸

۲- بحار، ج ۲، ص ۱۸

۳- نهج البلاغه، ص ۴۸۴

که علم تو بسیار گردد.

۱۱ علم موجب کمال عقل است

قال علی (علیه السلام):

وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ. (۱)

ترجمه: تحصیل علم و دانش مایه تقویت و تأیید عقل انسان است.

قال الصادق (علیه السلام): كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعَقْلَ. (۲)

مطالعه بسیار و پی گیر در مسائل علمی، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است.

۱۲ افتخار پیامبر

عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ):

إِفْتِخَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي فَأَقُولُ عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي. (۳)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: من به علما امت خود در قیامت افتخار می کنم و به نظر من علماء امت من بسان انبیاء

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۲۸۷

۲- بحار، ج ۱، ص ۵۲

۳- مستدرک سفینه البحار، ماده علم، ج ۷، ص ۳۴۳

قبل من هستند.

ز دانش زنده مانی جاودانی ز نادانی نیابی زندگانی

بود پیدا بر اهل علم اسرار ولی پوشیده گشت چشم اغیار

نه بهر خورد و خوابی همچو حیوان برای حکمت و علمی چو انسان

حفظ و نگهداری علم

۱ معنی علم

در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی نزد ایشان آمد و چنین پرسید: «علم و دانش، یعنی چه؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یعنی سکوت کردن. او پرسید: سپس چه معنی دارد؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: گوش فرادادن. او پرسید سپس چه معنی دارد. حضرت فرمود: به خاطر سپردن. او پرسید:

سپس چه معنی دارد؟ فرمود: عمل کردن به آن. او پرسید: سپس چه معنی دارد، ای رسول خدا؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله)

فرمود:

انتشار نمودن آن. (۱)

۲ مباحثه و نگهداری علم

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قَالَ:

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى الْعِلْمَ، قُلْتُ وَ مَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ: أَنْ يُذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ الْوَرَعِ. (۲)

ترجمه: امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدا رحمت کند کسی را که علم را نگه دارد، راوی می گوید: به امام گفتم زنده نگاه داری علم چیست؟ امام پاسخ فرمود: مراد، آن است که با اهل دین و پرهیزکاری مباحثه و مذاکره شود.

۳ نوشتن

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) قَالَ:

قَيِّدُوا الْعِلْمَ، قِيلَ وَ مَا تَقْيِيدُهُ قَالَ كِتَابَتُهُ. (۳)

ترجمه: علم را در بند و زنجیر بگیرید تا فرار نکند! گفته شد چگونه؟ فرمود آن را بنویسید.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵

۴ تدریس

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

عَلَّمَ عِلْمَكَ وَتَعَلَّمُ عِلْمَ غَيْرِكَ فَتَكُونُ قَدْ أَتَقَنَّتْ عِلْمَكَ وَ عَلِمْتَ مَا لَمْ تَعَلَّم. (۱)

ترجمه: امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: علم خود را به دیگران بیاموز و دانش دیگران را فراگیر تا علم خود را استحکام بخشی و آنچه را که نمی دانی بدانی.

۵ عمل

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ:

مِلَاكُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. (۲)

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ملاک دانش، عمل است.

مردی به حضور امام سجاد (علیه السلام) آمده با اشتیاق و شور خاصی از امام چند سؤال کرد، و آن حضرت پاسخ سئوالهای او را داد، او اندکی توقف کرد و (حرکت کرد و رفت) بار دیگر بازگشت و سؤال دیگری را مطرح نمود، و تصمیم داشت همچنان به سئوال خود ادامه دهد. امام سجاد (علیه السلام) برای آنکه به او بفهماند، علم

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۱

۲- غررالحکم، حرف (م)

برای عمل است، نه انباشتن آن، بدون عمل، به او رو کرد و فرمود: در کتاب مقدس «انجیل» نوشته شده است.

«به آنچه داشته اید، ولی عمل به آن نکرده اید، از آنچه نمی دانید نپرسید، زیرا اگر به «اندوخته های علم، عمل نگردد، موجب افزایش ناسپاسی و دوری داننده علم از خدا می گردد.» (۱)

به گفته سعدی:

از من بگوی علام تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری

علم، آدمیت است و جوانمردی و شرف ورنه ددی به صورت انسان مصوری

بار درخت علم نباشد بجز عمل با علم اگر عمل نکنی، شاخ بی بری

۶ نشر علم

عن علی (علیه السلام) قال:

مِلَاكُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ.

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ملاک دانش، نشر آن است.

عوامل برکت علم

۱ اخلاص

عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

إِنَّ حَيَاةَ الْأَرْضِ بِحَيَاةِ الْإِنْسَانِ وَإِنَّ حَيَاةَ الْإِنْسَانِ بِحَيَاةِ الْعِلْمِ وَإِنَّ حَيَاةَ الْعِلْمِ بِحَيَاةِ الْعَمَلِ وَإِنَّ حَيَاةَ الْعَمَلِ بِحَيَاةِ النَّيِّهِ وَإِنَّ حَيَاةَ النَّيِّهِ بِحَيَاةِ الْإِخْلَاصِ. (۱)

ترجمه: حیات زمین به حیات انسان است. و البته حیات انسان به حیات علم و دانش بستگی دارد و بدون تردید حیات علم به حیات عمل و حیات عمل به حیات نیت و حیات نیت به اخلاص مربوط می شود.

۲ تهذیب نفس و پارسایی

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

مَنْ لَمْ يَهْدُبْ نَفْسَهُ كَمْ يَنْتَفِعُ بِالْعَقْلِ. (۲)

ترجمه: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: کسی که به تهذیب نفس خود نپردازد از عقل (و دانش و حکمت) خویش بهره مند نمی شود.

۱- مشکاه الانوار باب الاخلاص

۲- الحیاه ، ج ۱ ، ص ۱۵۳

۳ زهد و پارسایی

عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ:

مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمود: حکمت، با کمک زهد نتیجه می دهد.

۴ عمل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ كَفَى مَا لَا يَعْلَمُ. (۲)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی که بدانچه آموخته است عمل کند از آنچه نمی داند کفایتش می کند.

۵ ایمان

عَنْ امير المؤمنين (عليه السلام):

وَ بِالْإِيمَانِ يُعَمَّرُ الْعِلْمُ. (۳)

ترجمه: حضرت فرمود: به وسیله ایمان به خدا، علم و دانش پیشرفت و تکامل پیدا می کند.

۱- غررالحکم ، باب الحاء

۲- مشکاه الانوار ، باب علم و عمل

۳- نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۲۱۹

۶ سکوت حکیمانه

عَنْ امير المؤمنين (عليه السلام) قَالَ:

أَلْزِمِ الصَّمْتَ يَسْتَنْزِ فَكْرُكَ. (۱)

ترجمه: با سکوت همراه باش، تا فکر تو جلا و نورانیت یابد.

۷ غذای حلال

عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) قَالَ:

ضِيَاءُ الْقَلْبِ مِنْ أَكْلِ الْحَلَالِ. (۲)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: نورانیت دل به خوردن غذای حلال بستگی دارد.

۸ تفکر

عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ:

لَا عِلْمَ كَالْتَّفَكُّرِ. (۳)

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: دانشی همچون تفکر و اندیشیدن نیست.

۱- غررالحکم

۲- اثنی عشریه ، ص ۱۵

۳- میزان الحکمه ، ج ۷ ، ص ۵۴۰

۹ تواضع و فروتنی

عَنْ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

يَا هُشَامُ إِنَّ الزَّرْعَ يُنْبِتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يُنْبِتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تُعَمَّرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تُعَمَّرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ
الْجَبَّارِ. (۱)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای هشام گیاه در زمین نرم می روید نه در زمین سخت، و چنین است «حکمت» که در دل شخص متواضع رشد و نمو خویش را به دست می آورد، نه در دل متکبر.

۱۰ تعظیم استاد

عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ:

بَرَكَهُ الْعِلْمُ فِي تَعْظِيمِ الْأَسْتَادِ. (۲)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: برکت و پیشرفت علم در تعظیم از استاد است.

۱- سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۲۹

۲- المواعظ العددیه ، ص ۱۲۰

۱۱ حلم

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

لَنْ يُثْمَرَ الْعِلْمُ حَتَّى يُقَارَنَهُ بِالْحِلْمِ. (۱)

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: دانش، نتیجه مطلوبی ندارد، جز آنکه با «حلم» همراه باشد.

۱۲ توفیق الهی

عَنْ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ. (۲)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: حصول علم به فراوانی تعلیم (چندان) بستگی ندارد بلکه دانش نوری است که خداوند به دل هر کس که بخواهد می افکند.

در اینجا لازم می دانم در این قسمت بخاطر اهمیت آن شرح مختصری را به عرض خوانندگان و راهیان طریقت علم و حقیقت بیان کنم.

ارزش علم به علت غائی آن می باشد، و آنها میسور نمی شود مگر

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۱۷

۲- مهجه البيضاء، ج ۵، ص ۴۵

اینکه توفیق الهی همراهش باشد تا آن حقیقت نوری علم در وجود انسان روشن شود، و حقایق را آنگونه که هست مشاهده کند و به طور کلی انسان در انجام هر کار خیری، نیاز به عنایت و «توفیق» از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق خدایی شامل او نشود، به انجام کارهای خداپسندانه موفق نخواهد شد.

بر این اساس به خاطر موفقیت در علم و با هر کار خیری، لازم است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به اهداف عالی و مهم و ارزنده برای ما امکان پذیر و آسان شود.

قال الجواد(علیه السلام):

الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَ وَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.

ترجمه: انسان مؤمن به سه چیز محتاج است: ۱ توفیقی که از جانب خداوند بدست آورد. ۲ از طریق نفس خود، موعظه گر خود باشد. ۳ نسبت به کسی که او را نصیحت می کند حالت قبول و پذیرش داشته باشد. (۱)

بنابراین فرمایش «توفیق» الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن و دانشجوئی است تا با کمک آن تصمیم و اراده خود را جامه عمل

در دعائی که هنگام زیارت مشاهده مشرفه مستحب است قرائت شود می گوئیم:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ نَيْتِي بِالتَّوْفِيقِ. (۱)

ترجمه: خداوندا..... تصمیم و نیت مرا به «توفیق» پیوند زن.

زیرا نیت و تصمیم بر هر کار خداپسندانه در صورتی که مقرون به «توفیق» الهی نباشد اثر عملی ندارد باید تصمیم و نیت انسان به توفیق الهی ضمیمه شود تا کارساز گردد، وگرنه تصمیم و نیت در صورتی که همراه توفیق نباشد، اثر عملی نخواهد داشت. گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده بهره مند می شود.

لذا توفیق الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن و عالمی است، زیرا اراده و قدرت بر انجام امور خیر علت تامه برای تحقق آنها نیست، برای تحقق کارهای پسندیده، گذشته از تصمیم و توانایی، احتیاج به «توفیق» الهی نیز داریم، و در صورتی که توفیق الهی ما را یاری نکند امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد. خداوند از قول حضرت شعیب (علیه السلام) می فرماید: که او به قوم خویش چنین فرمود:

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ. (۱)

ترجمه: من اراده ندارم مگر اصلاح را به قدری که استطاعت دارم و «توفیق» ندارم مگر به کمک خداوند.

این فرمایش دلیل بر آنست که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. آری مردان خدا و اولیاء الله چون به این حقیقت توجه دارند که همه کارهای نیک آنان، با توفیق خداوند است آنان را غرور و کبر فرانمی گیرد.

آنان خود را در این میان هیچ می دانند. داشتن این روحیه و اعتقاد، بر اخلاص آنان می افزاید و از خودبینی و منیت باز می دارد.

عوامل توفیق

۱ نیایش برای کسب توفیق

باید از خداوند بزرگ درخواست «توفیق» بنمائیم برای کسب علم یا هر مورد خیری در زندگانی! در دعاهای بسیاری این مسئله را از خداوند بزرگ مسئلت می کنیم.

در دعای پس از نماز جناب جعفر طیار می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَىٰ وَأَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَىٰ....

ترجمه: خدایا از تو خواستارم «توفیق» اهل هدایت و رفتار اهل تقوی را.

از این جمله استفاده می شود علاوه بر توفیق برای کارهای نیک و رفتار اهل تقوی را نیز باید از خداوند طلب کنیم تا عمل ما رنگ اخلاص به خود بگیرد.

از امام حسن عسگری (علیه السلام) در تفسیر قول خداوند:

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ. نقل شده که فرمود:

قُولُوا إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِالتَّوْفِيقِ لِدِينِكَ وَطَاعَتِكَ. (۱)

ترجمه: بگوئید ما را به راه آنانکه نعمت بر آنها بخشیده ای بوسیله توفیق برای قبول دین تو و اطاعت تو هدایت فرما.

بنابراین «توفیق» دینداری و اطاعت از فرمانهای خداوند، لطفی است که باید از سوی او به بندگان عنایت شود و همه باید خواستار آن باشند که «توفیق» الهی بخصوص در راه کسب علم رفیق راهشان شود، تا سفر پرخطر دنیا را با عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.

در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:

اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي فِيهِ عَلَى التَّقَى وَصُحْبَةِ الْأَبْرَارِ. (۱)

ترجمه: خداوندا در این روز مرا به تقوی و صحبت با ابرار و نیکان «توفیق» عنایت فرما.

در دعای شب بیست و دوم ماه رمضان آمده است:

وَأَرْزُقْنِي فِيهَا التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۲)

ترجمه: خدایا در این شب، «توفیق» بر آنچه پیروان آل محمد (صلی الله علیه و آله) را موفق فرموده ای به ما روزی فرما.

۱- بحار، ج ۹۸، ص ۳۷

۲- بحار، ج ۹۸، ص ۵۳

۲ دعای والدین

دعای پدر و مادر در اینجا «توفیق» نقش عظیمی دارد بعضی از بزرگان ما هم توفیق های خود را به خاطر دعای والدین می دانند.

مرحوم علامه مجلسی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت اطهار(علیهم السلام) در میان علماء شیعه کم نظیر بلکه بی نظیر است. توفیقات عظیم خود را مرهون دعای پدر بزرگوارش مرحوم مجلسی اول که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود است می گوید:

در یکی از شبها پس از آنکه از تهجد فارغ شدم حالتی برایم دست داد که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید. در این اندیشه بودم که از خدای بزرگ چه چیزی را درخواست کنم ناگاه صدای گریه محمد باقر از گهواره بلند شد. گفتم: خدایا به حق محمد و آل محمد(صلوات الله علیهم اجمعین) این کودک را مروج دین و نشر دهنده احکام پیغمبر قرار ده و او را از توفیقات بی نهایت خود بهره مند گردان.

صاحب کتاب «مرآة الاحوال» گفته است: امور خارق العاده ای که از علامه مجلسی ظاهر شده است بطور مسلم از آثار این دعا است. (۱)

۳ ایمان، تقوا، اخلاص ۴ تعلیم و تربیت در تحصیل ۵ تلاش و کوشش ۶ مصاحبت با علماء و اخیار ۷ استفاده از تجربه های اساتید ۸ احترام و بزرگداشت اساتید ۹ صبر و استقامت ۱۰ توأم بودن علم و عمل ۱۱ عبادت و بندگی ۱۲ خدمت به مردم ۱۳ محاسبه نفس و تفکر در نعمت های الهی ۱۴ محبت اهل بیت (علیهم السلام) و توسل به آنها..... هر کدام می تواند نقش کلیدی در موفقیت علم و دانش داشته باشد. (۱)

۱- در اینجا بخاطر اختصار و تعادل در فصل ها به فهرست و عناوین اکتفا شد. امید است در نوشتار دیگری بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم.

موانع و آفات علم

۱ عن النبي (صلى الله عليه و آله) قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنَبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ كَانَ قَدْ عَلِمَهُ. (۱)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: بنده خدا، گناهی را مرتکب می شود و در نتیجه اش دانشی که آموخته بوده است را، فراموش می کند.

۲ پرخوری

عن النبي (صلى الله عليه و آله) قَالَ: لَا تُمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ كَالزَّرْعِ إِذْ كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ أُثْلِفَ. (۲)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلى الله عليه و آله) فرمود: دل‌های خود را با کثرت خوردنیها و آشامیدنیها نکشید، زیرا دل‌ها مثل کشت و زرع هستند که با زیادی آب، از پای درمی آید.

۱- بحار، ج ۷۳، ص ۳۷۷

۲- جامع الاخبار، فصل النوادر، ص ۱۴۱

وَعَنِ الْمَسِيحِ (عليه السلام) قَالَ:

الدُّنْيَا دَاءٌ الدِّينِ وَالْعَالِمُ طَبِيبُ الدِّينِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجُزُّ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ. (۱)

ترجمه: در حدیثی از حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است: دنیاپرستی آفت دین است و عالم نیز طبیب دین، پس هرگاه این طبیب را دیدید که آن بیماری را به خودش سوق می دهد او را متهم به بیماری کنید و بدانید که او «ناصح» نیست.

۴ ریاست طلبی

قال الصادق (عليه السلام) مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ. (۲)

ترجمه: هر کسی قصد ریاست داشته باشد هلاک می شود.

عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ:

مَا أَرَى شَيْئًا أَضَرُّ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ حَقِّقِ النُّعَالِ. (۳)

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: چیزی را برای دلها از

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۴

۲- بحار، ج ۷۳، ص ۱۵۲

۳- لثالی الأخبار، (به نقل از قلم سلیم)

صدای پای همراهان (که آهسته آهسته در همراهی آدم حرکت می کنند و باعث حشمت، ابهت و جلال آدمی می گردند) زیان بارتر ندیدم.

۵ تکبر

عن النبی (صلی الله علیه و آله) قال:

مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِتَكْبُرِ مَاتَ جَاهِلًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْمُنَازَرَةِ مَاتَ فَاسِقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ زَنَدِيقًا وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا. (۱)

ترجمه: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که دانش را جهت تکبر فرا گیرد، سرانجام با جهل به حقایق هستی، از دنیا خواهد رفت و کسی که دانش را جهت گفتار فرا گیرد، نه کردار او نیز با «نفاق» خواهد مُرد. و کسی که دانش را برای مناظره و جدل فراگیرد فاسق خواهد مُرد و کسی که دانش را برای فرونی اموال بیاموزد، گمراه خواهد شد و کسی که علم را برای عمل بیاموزد عارف از دنیا خواهد رفت.

۶ شهوت پرستی

قال امیرالمؤمنینی (علیه السلام):

لَا تَجْمَعُ الشَّهْوَةَ وَالْحِكْمَةَ. (۱)

ترجمه: حضرت فرمودند: شهوت با حکمت، یکجا جمع نخواهد شد.

۷ شیطان

عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُنَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (۲)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر شیاطین، سرزمین جان بنی آدم را قرق گاه خود قرار ندهند، بنی آدم به ملکوت آسمانها و زمین نظر می کند.

رهنمود فیض کاشانی (رحمه الله علیه):

راه دستیابی به معرفت حقیقی و علم لدنی (دانش خدادادی) عبارت است از:

الف: فراغت دل از غیر تعلم و آموختن.

۱- غررالحکم ، باب الحاء

۲- محجّه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۲

ب: تصفیه باطن از طریق پرداختن به تخلیه از رذائل (کدورات و پلیدیهای) اخلاقی.

ج: آرایش باطنی به فضایل و خصلتهای پسندیده.

د: فرمان برداری از دستورات شرع مقدس اسلام.

ه: رعایت تقوی و پرهیزکاری (و با روی آوردن به دین راه راست که آدمی به چشمه سار حکمت، هدایت می شود)، چنانکه خداوند متعال در قرآن فرمود:

تقوی پیشه کنید تا خدا به شما، علم ارزانی بدارد.

و نیز فرمود:

اگر تقوی پیشه کنید خدا بر شما «فرقان» (دانشی که حق را از باطل تمیز دهد و راه را از چاه بازشناسید و سعادت را از شقاوت متمایز گردانید) عطا می کند.

و نیز فرمود:

کسانی که در راه ما بکوشند، راههای هدایت خود را به او می شناسانیم.

و البته در احادیث پیامبر اسلام نیز آمده است:

علم بر اثر کثرت آموختن حاصل نمی آید بلکه، نوری است که خدا هر کس را که بخواهد هدایت کند، در قلب آنان می افکند، و کسی که

چهل صبح اخلاص (خلوص) را پیشه خود سازد، چشمه سار حکمت از دل او بر زبانش فوران می کند و کسی که آموخت و به عمل بدان پرداخت خدا علم و دانش از مسائل و احکمی را که نیاموخته است به او ارزانی می دارد. (۱)

راز محبوبیت و مبعوضیت عالم

قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) لَوْ أَنَّ حَمَلَةَ الْعِلْمِ حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لَأَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَهْلُ طَاعَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَكِنَّهُمْ حَمَلُوهُ لِطَلَبِ فَمَقْتَهُمُ اللَّهُ وَ هَانُوا عَلَي النَّاسِ. (۲)

ترجمه: علی (علیه السلام) فرمود: اگر حاملان علم، بگونه ای خالصانه، به علم روی آورند، بدون تردید خدا و خداپرستان راستین، آنان را دوست می دارند، لکن اینان (برخی از علماء) جهت دست یافتن به دنیا، علم را فرا گرفتند، خداوند هم آنان را از خویش رانده و مورد اهانت مردم واقع شدند.

۱- وافى ، فیض ، مقدمه اول

۲- تصنیف نهج البلاغه، لیب بیضون، ص ۶۷

علوم حقیقی و اقسام آن

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مسجدی شد دید جماعتی دور مردی را گرفته اند، پرسید آن مرد چه کاره است؟ عرض کردند: علامه است. فرمود: چگونه علامه است؟ عرض کردند: انساب اعراب و تاریخ و وقایع عرب و ایام جاهلیت و شعر و ادبیات عرب را خوب می داند. فرمود: اینها چیزی است که هر که نداند ضرر به حالش ندارد و هر کس بداند نفعی به او نمی بخشد. سپس فرمود:

إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيُّهُ مُحَكَّمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوَ فَضْلٌ. (۱)

ترجمه: علم سه گونه است: ۱ اصول عقائد. ۲ علم اخلاق. ۳ فروع الدین. دانستی های دیگر فضل است.

عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) كَانَ يَقُولُ: فِي ذُبْرِ الْفَجْرِ إِذَا صَلَّى. اللَّهُمَّ إِنِّي

أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَ عَمَلًا مُتَقَبَّلًا وَ رِزْقًا طَيِّبًا. (۱)

ترجمه: ام سلمه (رض) همسر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از هر نماز صبح می فرمود: خداوندا از تو علم نافع و عمل مقبول و روزی پاک می خواهم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

گنجی سودمندتر از علم نباشد. و فرمود: در فراگیری علم بکوشید که فراگرفتنش حسنه است و مذاکره آن تسبیح، و بحث در آن جهاد و آموختن آن دیگر صدقه است. علم در هنگام وحشت انیس و در تنهایی یار و همدم و بر دشمنان سلاح و برای دوستان زینت است. علم کسانی را به مقام پیشوائی و رهبری می رساند که سودشان به مردم رسد و مردم از آنها پیروی کنند و عمل آنان الگوی عمل مردم بوده، بینش بینایان را فزونی دهد، و ناتوانان را توان بخشد. به دانش، خدا را بندگی کنند و او را بشناسند و به یکتائیش اعتراف نمایند، و به برکت دانش خانواده ها به هم پیوندند و به حلال و حرام خویش آگاه شوند. و فرمود: دانش گمشده مسلمانان است که مدام در جستجوی آن می باشد، و فرمود علم به پیکری می ماند، که سر او فروتنی، و چشمش پاکی از حسد، و گوشش فهم و زبانش راستی و

حافظه اش کنجکاوی و پژوهش، و قلبش حُسن نیت و عقلش شناخت اسباب و علل هر چیز، و دستش رحمت و هدفتش سلامتی از هر عیب، و پایش دیدار دانشمندان و حکمتش پرهیزکاری و سرانجامش نجات و فایده اش سلامت جاوید، و مرکبش وفا و سلاحش نرمش در گفتار و شمشیرش رضا به قضای خدا، و کمانش مدارا کردن بامردم و لشکرش بحث با دانشمندان و ثروتش ادب، و محصولش اجتناب از گناه و توشه اش نیکوکاری است.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود:

علم را حد و پایانی نباشد پس از هر علمی بهترین بخش آن را انتخاب کن.

قال علی(علیه السلام):

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ: الْفِقْهُ الْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ وَالنَّحْوُ لِلْسَانَ وَالنُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ. (۱)

حضرت فرمودند: علوم چهار قسم است: ۱ علم دین. ۲ علم طب. ۳ علم نحو برای حفظ زبان. ۴ و علم نجوم برای شناخت زمان.

حقیقت علم چهار کلمه است

سُئِلَ عَلِيٌّ (عليه السلام) عَنِ الْعِلْمِ قَالَ:

أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ، وَأَنْ تَعْصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ وَأَنْ تَعْمَلَ لِإِدْتِيَاكَ بِقَدْرِ عُمرِكَ فِيهَا وَأَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا. (۱)

ترجمه: از حضرت علی (علیه السلام) درباره علم سؤال شد فرمود: علم چهار کلمه است: اول: آنکه عبادت و اطاعت خدا کنی به هر اندازه ای که به خدا نیازمندی. دوم: معصیت و نافرمانی خدا کنی به اندازه ای که طاقت آتش داری. سوم: به قدر عمرت در دنیا برای دنیا کوشش کنی نه بیشتر. چهارم: برای آخرت تلاش کنی به قدری که در آنجا ماندگار و باقی هستی.

قال الصادق (عليه السلام):

وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ. الْأَوَّلُ أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَأَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَأَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَأَنْ تَعْرِفَ

ما يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ. (۱)

ترجمه: امام صادق (علیه السلام) فرمود: تمام علم مردم را در چهار چیز یافتیم، اول آنکه پروردگار خود را بشناسی دوم آنکه خوبی های خدا را به خودت بشناسی (خودشناسی) سوم آنکه بدانی مقصود از خلقت تو چیست چهارم آنکه بدانی که چه چیز تو را از دین خارج می کند.

ص: ۱۷۹

گفتار نهم

زهد و ساده زیستی

گفتار نهم: زهد و ساده زیستی

اشاره

۹ زهد و ساده زیستی

زهد عبارت است از عدم تمایل و رغبت نسبت به چیزی که در آن جاذبه میل و رغبت به طور طبیعی وجود داشته باشد و انسان در اثر عوامل اختیاری نسبت به آن بی رغبتی نشان دهد، و زیبایی و ارزشهای آن را ناچیز بشمارد. قرآن کریم آنگاه که برادران یوسف او را به عنوان برده و غلام به بهائی اندک بفروختند می فرماید:

وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ. (۱)

یعنی آنها درباره برادرشان یوسف زهد ورزیدند که او را با قیمت ناچیزی مبادله کردند.

آنها در اثر حسد نخواستند یوسف را در میان خود ببینند و پدر را سالها در فراقش مبتلا کردند این مفهوم در واژه زهد تعبیری عربی و لغوی است که در گفتار معمولی بکار می رود.

اما زهد به عنوان یک فضیلت اخلاقی و معنوی مفهوم والایی دارد که در لسان عرفا یکی از منازل عبودیت است. به تعبیر دیگر

زهد عبارت است از دل‌کندن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت. قرآن کریم در دو جمله کوتاه تعریفی جامع و شامل آورده، که مشتمل است بر یک دنیا حکمت و معرفت. می‌فرماید:

..... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ.....(۱)

ترجمه: یعنی اقبال و ادبار دنیا، بود و نبودش، نزد شما یکسان باشد به طوری که با از دست دادن آن متأثر و متأسف و اندوهگین نشوید، و با به دست آوردنش خوشحال و وابستگی در خود احساس نکنید، آنگاه به مقام زهد نائل شده اید.

از این جمله (آیه) استفاده می‌گردد، که زهد یک امر قلبی است که با این دو خصلت (عدم تأسف نسبت به از دست رفته‌ها، و عدم خوشحالی نسبت به داده‌ها) شناخته می‌شود.

بنابراین، زاهد واقعی کسی است که مظاهر زیبا و فریبنده دنیا او را فریفته و دل‌باخته نسازد و توجهش از مادیات دنیا به عنوان وسیله کمال مطلوب، و بالاترین خواسته عبور باشد، تا توجهش به هدفهای والاتری سوق پیدا کند.

قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا

تَأْسُوا عَلَى مَافَاتِكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ. (۱)

ترجمه: تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، آنجا که خداوند می فرماید: ۱ تا بر گذشته تأسف نخورید ۲ و نسبت به آینده شاد و دل بسته نباشید. بنابراین آن کس که غم گذشته نمی خورد و نسبت به آینده شاد و دل بند نیست، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است.

قال الصادق (عليه السلام):

الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ، وَلَا أَضَاعَةِ الْمَالِ، وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْ تَقُ مِنْكَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ. (۲)

ترجمه: زهد ورزی در دنیا به حرام کردن حلال، و تباه ساختن مال نیست، بلکه زهدورزی در دنیا این است که آنچه در اختیار تو است برای تو مطمئن تر از آنچه در دست خدا است نباشد.

قال علي (عليه السلام):

الزُّهْدُ تَفْصِيرُ الْأَمَالِ وَ إِيْلَاصُ الْأَعْمَالِ. (۳)

۱- حدید / ۲۳ ، نهج البلاغه ، حکمت ۴۳۹

۲- کنز العمل ، حدیث ۶۰۵۹ نظیر این حدیث از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) (در بحار، ج ۷۷ ص ۱۷۲) نقل شده است.

۳- غرر الحکم ، ج ۱ ، ص ۷۶

ترجمه: زهد یعنی کوتاه نمودن آرزوها و پاکیزه کردن کردارها.

وَ عَنَّهُ (علیه السلام):

الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ. (۱)

ترجمه: حضرت علی (علیه السلام) فرمود: زهد، خوی و اخلاق افراد خالص و صاف است.

خداوند متعال به موسی کلیم فرمود:

يَا مُوسَى إِنَّهُ لَنْ يَتَزَيَّنَ الْمُتَزَيِّنُونَ بِزِينَةٍ أَرْزَيْنَ فِي عَيْنِي مِثْلَ الزُّهْدِ. (۲)

ترجمه: ای موسی! آراسته ترین فرد در نزد من کسی است که خود را به زینت زهد بیاراید، زهد برترین زینهاست.

چنان که در کلامی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

إِنَّ صَلَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ وَ هَلَاكُ آخِرِهَا بِالسُّخْرِ وَ الْأَمَلِ. (۳)

ترجمه: صلاح و سعادت امت من دستیابی به زهد و رسیدن به مرحله یقین است، ولی مایه هلاکت آنان روی آوردن به حرص

و

۱- غررالحکم، ج ۱، ص ۲۰

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹۵

۳- قصارالحمل، ج ۱، ص ۲۸۲

آزمندی و آرزوهای بلندپروازانه و نابجاست.

زهد از نظر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

عده ای از یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مباشرت با همسر، استراحت در شب و غذا خوردن در روز را بر خود تحریم کرده بودند. أم سلمه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این موضوع را به ایشان گزارش داد.

و پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این خبر از منزل خود بیرون آمد و به سوی آنها رفت و فرمود: آیا از زن و همسر خود دوری می گزینید؟ در حالی که من با زنان خود مباشرت می کنم و روز غذا می خورم و شب می خوابم پس هرکس که از سیره و روش من بیزاری جوید از من نیست، چنان که خداوند متعال فرمود: آنچه را برای شما حلال نموده، بر خود حرام نکنید و از حدود خود تجاوز ننمایید (افراط و تفریط نکنید) آری، آنچه که بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است، مسأله برخورداری صحیح انسانها از «طبیات» و استفاده معقول از «مواهب» زندگی است.

زهد پیشگی، هیچ گونه منافاتی با مسأله بهره مندی صحیح از زندگی دنیوی در حد متعارف آن ندارد، حتی در لسان وحی در

برخی از موارد دستیابی به لذات سالم بر برخی از عبادتها نیز ترجیح دارد. مفسر معروف امین الاسلام، طبرسی می نویسد:

روزی تنی چند از صحابه پس از رهنمودهای رسول خدا در قیامت، در خانه عثمان بن مظعون گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که:

۱ روزها را روزه دار باشند. ۲ شبها را در تهجد و عبادت به سر برند. ۳ در رختخواب جای نگیرند. ۴ از غذاهای خوب از جمله گوشت استفاده نکنند. ۵ با زن خود همبستر نگردند. ۶ از بوی خوش استفاده نکنند. ۷ لباس خشن و ضخیم بپوشند. ۸ لذات دنیوی را ترک گویند. ۹ به کار و زندگی پشت پا زده و به سیر و سیاحت پردازند.

تصمیم های فوق به رسول خدا گزارش شد و پیامبر در جمع آنان حضور یافت و به آنان فرمود: من برای شما چنین دستوری صادر نکرده ام. نفس شما بر گردن شما حق دارد..... سپس فرمود: در دین من ترک زن و زندگی و بیزاری از خوردن گوشت و نیز ترک کار و تلاش و پرداختن به مسجد نشینی و روی آوردن به سیاحت و دوره گردی، وجود ندارد، بلکه گوشه نشینی و رهبانیت امت من عبارت است از جنگ و جهاد در راه خدا. (۱)

از بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند نکته را می توان در مورد زهد اسلامی آموخت.

۱ زهد ترک دنیا نیست، بلکه دنیا را به خدمت خویش درآوردن است.

۲ زهد پشت پا زدن به کار و فعالیت های زندگی نیست.

۳ زهد ارزش قائل نشدن برای نعمت های الهی و عدم برخورداری از مواهب و بهره بری زندگی نیست.

جبرئیل امین به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گفت: یا رسول الله! از سوی خداوند متعال حامل هدایای گرانبهایی برای شما هستم، سپس آنها را برشمرد، از جمله آنها زهد بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل تفسیر آن جوینا شد. جبرئیل گفت: زاهد کسی است که دوستدار خالقش را دوست می دارد و دشمن خالقش را به دشمن می گیرد. زاهد کسی است که: در مواردی حتی از استفاده های مشروع و حلال چشم می پوشد و هیچ گاه به حرام چشم نمی دوزد، زیرا می داند حلال خدا مورد حسابرسی و حرام او نیز مایه کیفر و عقاب است.

زهد در کلام سیدالشهداء (علیه السلام)

سرور آزادگان، امام حسین (علیه السلام) در باب حقیقت زهد اسلامی می فرماید:

وَمَا زُهْدُ الْقَتِي بِحَلْقِ رَأْسٍ وَلَا بِلِبَاسِ اثْوَابٍ غَلَاظٍ

وَلَكِنْ بِالْهُدَى قَوْلًا وَفِعْلًا وَادْمَانَ التَّجَشُّعِ فِي اللَّحَاظِ

وَ أَعْمَالِ الَّذِي يُنْجِي وَيُتَمَى بِوُسْعٍ وَالْفَرَارِ مِنَ الشَّوْاطِ

ترجمه: زهد پیشگی آدمی به سر تراشیدن و لباس خشن پوشیدن نیست، بلکه زهد عبارت است، از گفتار و رفتار خود را بر اساس دستورات خدا قرار دادن و نگاه های خود را کنترل نمودن، و روی آوردن به کرداری که مایه نجات و رشد و بالندگی آدمی باشد، و سبب دوری جستن از شعله های بی دود دوزخ گردد. (کنایه از ترک بدخواهیها، شرارتها، اعمال ناستوده و خوبیهای ناپسند)

برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی

اشاره

زهد در زندگی آثار مثبت و سازنده بیشماری دارد که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

۱ تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی:

سرشت آدمی بر طهارت و تقوا به خدامحوری و دین باوری بنیان

نهاده شده است و دوری از رفاه گرایی و لذت پرستی و آراستگی به خصلت زهد و ساده زیستی و بی میلی به دنیا، فطرت پاک آدمی را پرفروغ می سازد و دنیازدگی و غرق شدن در رفاه و عیش و تنعم و غفلت از شعاع فطرت را بی فروغ و خاموش می سازد.

شخصی از امام سجاد(علیه السلام) پرسید:

مَا الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا.

زهد در دنیا چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود:

الرَّغْبَةُ فِي التَّقْوَى

زهد همان روی آوردن و رغبت به تقواست.(۱)

۲ رشد بصیرت و حکمت

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به یاران خود این چنین رهنمود می داد:

مَا زَهْدٌ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَتَبَتِ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ بَصَّرَ عُمْوَبَهَا.(۲)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۳۱۵

۲- قصار الجمل ، ج ۱ ، ص ۲۸۵

هیچ بنده ای در دنیا زهد پیشه خود نسازد، جز آن که حکمت در قلب وی جای دهد و او را نسبت به عیوب دنیا بینا سازد.

امیرالمؤمنین در سخن دیگر فرموده است:

مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِكْمَةُ. (۱)

حکمت و معرفت در پرتو زهدپیشگی به ثمر می نشیند.

مولوی می گوید:

جان شرع و جان تقوا عارف است معرفت محصول زهد سالف است

زهد اندر کاشتن کوشیدن است معرفت آن کشت را درویدن است (۲)

۳ صبر و ثبات

امام کاظم (علیه السلام) فرموده اند: صابرترین شما در برابر بلاها کسانی هستند که زهد آنان بیشتر است. آری، زهد ورزیدن بر استقامت روحی انسان می افزاید و او را با اراده و ثابت قدم می سازد.

در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد توصیف زاهدان

۱- غررالحکم ، ج ۹۷۳۴

۲- مثنوی ، دفتر ششم

راستین آمده است:

الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا قَوْمٌ وَعِظُوا وَاتَّعَظُوا وَأُخِيفُوا فَحَذَرُوا وَعُلِّمُوا فَتَعَلَّمُوا وَإِنْ أَصَابَهُمْ يُسْرٌ فَشَكَرُوا وَإِنْ أَصَابَهُمْ عُسْرٌ صَبَرُوا. (۱)

ترجمه: طبق این حدیث، زهد مشتمل بر صبر و بردباری در برابر سه چیز است:

۱ صبر در برابر ناملایمات و گرفتاریهای زندگی. ۲ صبر در انجام تکالیف و طاعات. ۳ صبر در برابر معصیتهای (خویشتن داری و آلودگیها)

۴ آرامش و سکون نفس

یکی از آثار حیات بخش زهد، آرامش دل است به طور کلی زهد می تواند بسیاری از اسباب و عوامل پیدایش افسردگیهای روحی را از آدمی دور سازد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُكْثِرُ الْحُزْنَ وَالزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ

الْقَلْبِ (۱)

ترجمه: رغبت و میل به دنیا مایه غم و اندوه، و زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا موجب آرامش قلب آدمی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

الرَّاحَةُ فِي الزُّهْدِ أَفْضَلُ الرَّاحَتَيْنِ، مَنْ أَحَبَّ الرَّاحَةَ فَلْيُؤَثِّرِ الزُّهْدَ (۲)

ترجمه: آسودگی و راحتی در زهد نهفته است و زهد برترین آسودگیهاست و کسی که طالب راحتی و آسایش در زندگی است، شیوه زاهدمنشی را برگزیند.

۵ سخاوت و ایثار

در پرتو خوبی ساده زیستی و زاهدمنشی، روحیه سخاوت پیشگی در آدمی تقویت می شود. چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سرور زاهدپیشگان عالم می فرماید:

رَأْسُ السَّخَاءِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا (۳)

۱- نهج الفصاحه ، ص ۳۵۹

۲- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۳۲۹

۳- بحارالانوار ، ج ۷۸ ، ص ۸۰

ترجمه: اساس سخاوت پیشگی، زهدورزی نسبت به دنیاست.

زیرا اگر آدمی به دنیا حریص و شیفته باشد، نمی تواند از آنچه دارد دل برکند و به دیگران عطا نماید، اما خوبی زهدپیشگی و بی میلی نسبت به ثروت، ایثار و دستگیری از حاجتمندان را آسان می سازد.

در کنز العمال آمده است که روزی سائلی به در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و تقاضای کمک کرد. امام به پسرش فرمود: شش درهم پیش مادرت موجود است آن را به سائل عطا کن! امام حسن (علیه السلام) رفت و بازگشت و گفت: مادرم می گوید: این مبلغ به خرید نان اختصاص دارد. امام فرمود: ایمان آدمی کامل نمی شود جز آن که اعتماد او بر آنچه پیش خداست بیشتر باشد از اعتماد او بر چیزی که در دست اوست.

امام حسن (علیه السلام) رفت و آن شش درهم را به سائل تسلیم کرد. دیری نپایید که مردی از دور، نظر امام را جلب کرد که در حال فروش شتری به قیمت ۱۴۰ درهم بود. امام (علیه السلام) به پیش رفت و فرمود: آن را می خرم، ولی پول آن را بعد به تو می دهم. فروشنده پذیرفت و شتر را تحویل داد.

دیری نگذشت که مردی از راه رسید و به امام (علیه السلام) گفت:

این شتر را دویست درهم خریدارم و فوری دویست درهم را تحویل داد و شتر را با خود برد. امام ۱۴۰ درهم را تحویل داد و با شصت درهم وارد منزل شد. فاطمه (علیها السلام) پرسید: این درهم را از کجا به دست آوردی؟ امام جریان را نقل کرد و افزود: این معنای آیه:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا. (۱)

ترجمه: هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن پاداش خواهد بود.

۶ استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف کاریها

انسان زاهد از هر گونه اسراف و تبذیر به دور است و خارج از حد کفاف چیزی را تهیه و مصرف نمی کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

الزُّهْدُ أَنْ لَا تَطْلُبَ الْمَفْقُودَ حَتَّى يَغْدَمَ الْمَوْجُودُ. (۲)

ترجمه: زهد آن است که آنچه را که در دست توست و به کار می آید نادیده نگیری و بدون دلیل در صدد نادیده انگاشتن امکانات موجود

۱- انعام / ۱۶۰

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۴۷

و دست یافتن به امکانات جدید نباشی.

زاهد اسلامی در زندگی روزمره خود اسراف و تبذیر نمی کند. او می داند که خدا، چیزی را بدون هدف و بی ارزش نیافریده و از این رو همواره در صدد شناسایی و کشف رازهای نهفته در طبیعت است و در نتیجه دستیابی به قله رفیع دانش و فرهنگ بشری در پرتو همت اینگونه انسانها میسر است.

به فرموده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله):

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَمِلَتْ عَمَلًا فَأَحْسَنَهُ. (۱)

ترجمه: خدایا بیامرزد کسی را که کار خود را به بهترین وجهی انجام می دهد.

زیرا اگر کسی که اسیر حرص و آز است، در هر کاری فقط در محدوده سود شخصی خود پیش می تازد، در حالی که پرداختن به کارهای مستحکم و ماندگار، از خود گذشتگی و ایثار می طلبد.

۷ استغنا و اعتبار

زاهد در پرتو زهد خود اعتماد ویژه ای به پروردگار خود دارد و از این رو به سرمایه این و آن چشم نمی دوزد و این اسغنای نفسانی

اوست، چنان که در حدیثی می خوانیم:

الزَّاهِدُ اَنْ فِي الدُّنْيَا مُلُوكٌ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ وَ مَنْ لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبَ فِيهَا فَهُوَ فَقِيْرُ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ مَنْ زَهَدَ، مَلَكَهَا وَ مَنْ رَغِبَ فِيهَا مَلَكَهُ. (۱)

ترجمه: زهدپیشگان، ملوک دنیا و آخرتند، زیرا کسی که در دنیا زهد را پیشه خود نسازد و شیفته دنیا و متاع آن باشد، در دنیا و آخرت فقیر است، در حالی که زهد مایه حیثیت و آبروست و رغبت و شیفتگی باعث و رقیب است.

در بیانی دیگر از زهد به عنوان ثروت و سرمایه راستین یاد شده است. چنان که امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: الزُّهْدُ تَزْوَةٌ. (۲)

۸ ورع و تقوا

زهد روحیه ورع و پارسایی را در انسان قوت می بخشد. چنانکه در شب معراج به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وحی شد که:

ای احمد! اگر دوست داری تا با ورع ترین انسان باشی، در دنیا زهد

۱- غررالحکم ، ۱۴۱

۲- غررالحکم ، ۱۴۱

را پیشه خود ساز. (۱)

۹ و ۱۰ کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: انسان زهدپیشه از پرحرفی گریزان است، چنان که آدمی از مردار بدبو فرار می کند. همچنین از تجمل گرایی پرهیز می کند، چنان که مردم از آتش می گریزد، البته آرزوی او کوتاه است و آنچه همیشه در مقابل چشمان اوست سرنوشت ابدی و کوچ کردن از این جهان است. (۲)

۱۱ کنترل خواسته های نفسانی

یکی از فواید و ثمرات حیات بخش و ارزنده زهد در زندگی، مسأله کنترل دل است. در لسان رهبران آسمانی، بر این حقیقت تأکید رفته است که:

«قلب خود را از راه موعظه زنده کن و از طریق زهدپیشگی خواسته های آن را بمیران، و به وسیله یقین تقویتش کن، و از راه حکمت نورانی اش بدار، و با یاد مرگ رام و ذلیلش نما، و به وسیله،

۱- بحار، ج ۷۷، ص ۲۲

۲- بحار، ج ۱۲، ص ۴۷

بی نیازی و اسغنای باطنی پرفروغش ساز و از طریق توجه به تحولات زندگی بصیرتش ببخش» (۱).

۱۲ تقویت قوه تعقل و اندیشه

آنچه که قوه تفکر آدمی را بیش از سایر عوامل تحت نفوذ خود قرار می دهد خداپرستی است که در پرتو زهد از آدمی رخت برمی بندد، بنابراین قوه تعقل انسان زاهد، قویتر از دیگران است. چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

أَحْزَمُكُمْ أَزْهَدُكُمْ (۲).

ترجمه: عاقلترین شما کسی است که زاهدتر باشد.

۱۳ عطوفت و مهربانی

انسان زاهد دارای قساوت نیست، زیرا سنگدلی معلول دنیازدگی است. فرد زاهد نسبت به همگان رحیم و مهربان است، ولی دیگران اگر مهربانی نشان دهند، در مورد کسانی است که محبت به آنها سبب تأمین سود یا رفع زیان شخصی می گردد، بر خلاف زاهد که مهربانی

۱- الحیاه ، ج ۲ ، ص ۳۱۷

۲- غررالحکم ، ج ۲۸۳۳

او بدون اندیشه سود و زیان صورت می گیرد و به فرد خاصی هم اختصاص نمی یابد.

۱۴ تواضع و فروتنی

انسان زهدپیشه دارای فروتنی چشمگیری است و چرا این چنین نباشد، زیرا او در پرتو زهد از اسارت همه عوامل غرور و خودخواهی آزاد گشته است. (۱)

و از طرف دیگر مشیت الهی بر آن است تا انسانهایی که برای خدا زهد و تواضع می کنند، منزلت و والایی به آنها عنایت کند، چنانچه در حدیثی از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) آمده است:

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ. (۲)

ترجمه: کسی که فروتنی کند برای خدا، خداوند او را بزرگ گرداند.

۱- لا يَكُونُ زَاهِدًا حَتَّى يَكُونَ مُتَوَاضِعًا. (غررالحکم)

۲- بحار، ج ۷۵، ص ۱۲۰

عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی

اشاره

در اینجا لازم می‌دانم بطور اختصار در مورد ریشه‌های پیدایش زهد و عوامل آن اشاره کنم

۱ جهان بینی و اعتقاد

ایمان و اعتقاد به وجود خدا و زندگی بهتر در عالم آخرت، و اذعان بدین حقیقت که خداوند بر تمام اعمال و افعال آدمی در همه لحظه‌های زندگی نظارت دارد، و پرونده اعمال وی همراه در دست تدوین است، و همچنین اذعان بدین حقیقت که آدمی در آخرت بر سر سفره عمل دنیوی خود می‌نشیند، نگرشی خاص و حالت ویژه‌ای نسبت به دنیا و زندگی و بهره‌مندی از آن در شخص پدید می‌آورد که «زهد» نام دارد.

زهد جز نگرش خاص بر زندگی مادی در پرتو جهان بینی خاص نیست. بینش و جهان بینی آدمی، هرچه اصیل‌تر باشد، زهد او نیز حقیقی‌تر است، بر این اساس، بینش و اعتقاد را می‌توان یکی از علل پیدایش زهد نامید، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

الَّتِيقِينَ يُثْمِرُ الزُّهْدَ.

ترجمه: یقین مایه باروری زهد است.

امام باقر(علیه السلام) نیز می فرمود:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا زَهَّدَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَبَصَّرَهُ دَوَائِهَا فَأَثْبَتَ فِي قَلْبِهِ الْحِكْمَةَ وَانْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ. (۱)

ترجمه: بنده ای، ایمان خود را تا چهل روز خالص نمی کند، جز آن که خدا وی را روحیه زهدپیشگی نسبت به دنیا عطا کند، و بصیرتش را نسبت به دردها و درمانها تقویت نماید و حکمت و آشنایی به حقایق دنیوی را در دلش پایدار، و بر زبانش جاری سازد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

حجاج در بیابان در کنار آب و استراحتگاه به ندیم خود گفت: کسی را پیش من بیاور که اهل دنیا نباشد. او پیش از گشت و گذار، مردی را که در خواب بود بیدار کرد و پیش حجاج آورد. وی او را به صرف غذا فرا خواند.

پاسخ داد: دعوت کسی را اجابت کردم که از امیر بهتر است. دَعَانِي مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْأَمِيرِ فَاجْتَبَيْهَا.

حجاج گفت او کیست، پاسخ داد. خدا مرا به روزه دعوت کرده و من هم اکنون در این هوای گرم، روزه دار هستم. حجاج گفت: در این روز گرم و طاقت فرسا! پاسخ داد: نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًا. آتش جهنم داغتر و سوزانتر است.

حجاج گفت: الآن روزه را افطار کن و روزهای دیگر قضای آن را به جای آور! پاسخ داد: آیا تداوم زندگی را تا انجام قضای روزه تضمین می کنی. (۱)

آری یک بینش عمیق که مبتنی بر یقین است، آدمی را اینگونه به تسخیر خود درآورده و از پرداختن به امور نفسانی باز می دارد.

۲ علم و آگاهی

علم و آگاهی علاوه بر اینکه ارزش عبادت و بندگی انسان را بالا می برد نقش مهمی هم در کسب زهد و پارسائی دارد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده: پروردگار متعال این نکته را خاطر نشان می کند که:

إِنَّ عِبَادِي زَاهِدُوا مِنْهَا بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ بِي وَ سَائِرُهُمْ مِنْ

خَلْفِي رَغْبُوا فِيهَا بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ بِي. (۱)

ترجمه: بندگان صالح من در دنیا به قدر آگاهی و علم خود نسبت به من از دنیا چشم پوشیده و به وارستگی و زهد می پردازند، و سایر انسانها به قدر جهل خود نسبت به من به دنیا روی می آورند.

بیان فوق، خود راز اصلی روی آوردن به زهد و یا فرار از آن را بازگو می کند، چنان که، صدرالمتألهین شیرازی در کتاب معروف خود اسفار می نویسد:

آنگاه که انسان خردمند به حقیقت احوال زندگی دنیوی و آنچه را که در این دنیا نظر انسان را به خود جلب می کند بیندیشد، از خواب غفلت بیدار می شود و به نعمتهایی که در پیش خداست و به حال آدمی سودمند، واقف می گردد، او از لذات جسمانی چشم می پوشد و از شهوات مادی دوری می جوید. (۲)

۳ یاد برگ

توجه به زوال پذیری زندگی، یکی دیگر از عوامل پیدایش زهد است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۳۹

۲- اسفار، ج ۲، ص ۸

أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ لَمْ يُكْتَبْ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ إِلَّا زَهْدًا فِي الدُّنْيَا. (۱)

ترجمه: همیشه به یاد مرگ باش، زیرا که انسان همواره به یاد مرگ نیفتد، جز آن که نسبت به دنیا زاهد گردد.

وی همچنین به یاران خود هشدار می داد و می فرمود:

إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مُّقْبُوضَةٍ وَأَيَّامٌ مَّعْدُودَةٌ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَعْتَهُ مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدُ غَبَطَةً وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدُ نَدَامَةً وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ. (۲)

ترجمه: عمر شما در کاستی و روزهای زندگی تان اندک و مرگ بطور ناگهانی فرامی رسد، [و بدانید] کسی که به عمل خیر می پردازد میوه شادمانی خواهد چید، و کسی که به کار شر و ناروا می پردازد ثمره آن را خواهد دید، و هرکس هر آنچه را کشته درو خواهد کرد.

امام حسین (علیه السلام) سرور آزادگان هنگامی که بر گورستان نظر می افکند، این چنین زمزمه می نمود:

يَا مَنْ بُدُنِيَاهُ اشْتَغَلَ قَدْ غَرَّ طُولُ الْأَمَلِ

۱- مشکاه الانوار، ص ۳۰۵

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۸

الْمَوْتُ يَأْتِي بَعَثَهُ وَ الْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ (۱)

ترجمه: ای کسی که به امور دنیوی خود سرگرمی و آرزوهای دراز تو را مغرور ساخته! [آگاه باش که] مرگ، ناگهانی و بی خبری درمی رسد و قبر، صندوق کردار است.

۴ تزهد (زی زهد را به خود گرفتن)

تزهد، در حقیقت تلقین به زهدورزی است و اگر با اخلاص همراه باشد، مایه پدید آمدن صفت ارزنده زهد در آدمی می گردد.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

أَوَّلُ الزُّهْدِ التَّزَهُدُ. (۲)

آغاز زهد، زهدنمایی است.

و نیز فرموده:

الزُّهْدُ يُؤَدِّي إِلَى الزُّهْدِ. (۳)

زهدنمایی، به پیدایش صفت زهد، منجر می شود.

۱- نهج الشهاده، ص ۴۷

۲- غررالحکم، ج ۲۹۲۲

۳- غررالحکم، ج ۱۱۰۰

۵ توجه به آثار حیات بخش زهد

آگاهی از ثمرات مثبت و سازنده زهد نیز یکی از موجبات روی آوردن انسان به زهد و پارسایی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

إِنْ كُنْتُمْ زَهْدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شَفَاءِ الدُّنْيَا وَفُرْتُمْ بِدَارِ الْبَقَاءِ. (۱)

شما اگر زهد را پیشه خود سازید از چنگال بدبختیهای دنیوی، رها گشته و در آخرت سرفراز خواهید بود.

۶ توجه به زندگی زهدیپشگان

مقاومت در برابر خواسته های نفسانی، کار ساده ای نیست، زیرا سختیها و ناکامیها و دشواریهای سنگین و طاقت فرسایی را به همراه دارد که گامی استوار و عزمی آهنین می طلبد، و البته توجه به دشواریهای دیگران به ویژه که جزء شخصیتهای بزرگ علمی و دینی باشند تحمل سختیها را آسان می نماید و در تقویت روحیه زهدپیشگی مؤثر است.

عمری است که تیر زهر آماجم بر تارک افلاس و فلاکت تاجم

یک شمه ز مفلسی اگر شرح دهم چندان که خدا غنی است من محتاجم (۱)

* * * * *

ای چرخ که با مردم نادان یاری هر لحظه بر اهل فضل، غم می باری

پیوسته، ز تو بر دل من باز غمی است گویا که ز اهل دانشم پنداری (۲)

فرازی از زهد امام صادق (علیه السلام)

هریک از پیشوایان راستین اسلامی، به ویژه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیش کسوتان و پیش قراولان به حقیقت پیوسته این راهنند، لکن به خاطر اختصار به برخی از ابعاد زندگی پربار امام صادق (علیه السلام) را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- در کلیات اشعار شیخ بهایی، ص ۸۶ و ۸۷

۲- در کلیات اشعار شیخ بهایی، ص ۸۶ و ۸۷

مالک بن انس، فقیه معروف مدینه در شرح احوال امام صادق (علیه السلام) می گوید:

امام صادق (علیه السلام) مردی بود که اوقاتش از سه خصلت خالی نبود: یا در حال روزه و یا در حال نماز و یا آنکه مشغول ذکر بود. او از شخصیت‌های طراز اول عبادت پیشه گان و از بزرگ زاهدانی بود که از خدا می ترسید. (۱)

علامه مجلسی از صاحب کتاب طبقات المشایخ چنین می نویسد:

إِنَّ الْإِمَامَ جَعْفَرَ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هُوَ ذُو عِلْمٍ عَزِيزٍ فِي الدِّينِ وَ زُهْدٌ بَالِغٌ فِي الدُّنْيَا وَ وَرَعٌ تَامٌّ عَنِ الشَّهَوَاتِ. (۲)

امام صادق (علیه السلام) دانشی عمیق نسبت به مسائل دینی و زهدی چشمگیر نسبت به امور دنیوی داشت، همچنین از امور نفسانی به طور کامل دوری می کردند.

چنانکه محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» می نویسد:

..... هُوَ مِنْ عُظْمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ سَادَاتِهِمْ ذُو عِلْمٍ جَهَّهِ وَ عِبَادَةٍ مُؤَخَّرَةٍ وَ أُوَادٍ مُتَوَاصِلَةٍ وَ زَهَادَةٍ بَيْنَهُ وَ تِلَاوَةٍ

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹

۲- بحار، ج ۷۷، ص ۹

كثِيرِهِ وَ يَسْتَخْرِجُ مِنْ بَحْرِهِ جَوَاهِرَهُ.

امام صادق(علیه السلام): از بزرگان اهل بیت است، او دارای دانشی وسیع، عبادتی چشمگیر، و ذکری همیشگی و زهدی راستین است، همواره مشغول خواندن قرآن و استخراج گوهرهای گرانبها(نکته های دینی و علمی) از دریای آن است.

آری، امام صادق(علیه السلام) هرگز در پی بازاریابی و زهدفروشی نبود برخلاف بعضی از افراد که زهد خود را وسیله ای برای جلب توجه دیگران قرار داده، و از این راه به مقصود خود نایل می آیند، این گونه از زهد ارزشی ندارد و مصداق این گفته از سعدی است که:

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

اعتدال و میانه روی در زندگی

یکی از ویژگی‌های انسانهای وارسته و کامل اعتدال در زندگی می باشد. لذا وقتی سیره پیشوایان دین را هم بررسی می کنیم، این مطلب را بخوبی مشاهده می کنیم که آنها بطور مستمر اعتدال در همه مسائل مختلف زندگی را داشته اند و در همه جا معتدل زیسته و رفتارشان با مردم بر همین اساس بوده و حتی یاران خود را از افراط (زیاده روی) و تفریط (کندرویها) نهی کرده و راه میانه روی را سفارش می نمودند.

کوتاه سخن آنکه یک مسلمان واقعی در تمام جهات زندگی، مادی و معنوی، راه اعتدال و حد میانه و وسط را می اندیشد و می پیماید، چنانکه مسلمانان در قرآن به عنوان «امت وسط» معرفی شده اند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً سَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ وَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونِ الرَّسُولَ عَلَیْكُمْ شَهِدًا. (۱)

ترجمه: همین گونه شما را امت میانه ای قرار دادیم تا گواه (و)

الگوی) مردم باشید و پیامبر(صلی الله علیه و آله) هم گواه بر شما باشد.

همچنین در قرآن دو وصف بندگان خاص پروردگار چنین آمده:

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.

ترجمه: آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری بلکه در میان این دو، حد اعتدال دارند.

و در مورد دیگر از زبان لقمان می خوانیم که در مقام نصیحت به پسرش گفت:

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. (۱)

ترجمه: پسر! در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (یعنی هرگز فریاد مزین بلکه به طور معتدل سخن بگو) که زشت ترن صداها صدای خران است.

در روایات اسلامی نیز بسیار سخن از «اعتدال» به میان آمده، در اینجا به عنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا می شود.

رسول گرامی(صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین(علیه السلام)

فرمود:

إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ، وَلَا تُبَعْصِ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ، فَإِنَّ الْمُتَّبِتَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَ. (۱)

ترجمه: همانا این دین، متین و استوار است، با نرمش در آن وارد شو، و عبادت پروردگار را (با زیاده روی) مبعوض خود نگردان، زیرا خسته کننده مرکوب (آن کسی که در راندن مرکب خود زیاده روی کرده) نه مرکوب باقی گذاشته و نه با پیمودن مسافت، به مقصد رسیده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام شهادت، در ضمن وصیت خود به پسرش امام حسن (علیه السلام) فرمود:

اِقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَ اِقْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ. (۲)

ترجمه: ای پسر! در شئون زندگی خود میانه رو باش، و همچنین در عبادت کردن رعایت اعتدال کن.

قال علی (علیه السلام):

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷

۲- بحار، ج ۷۸، ص ۱۰

المؤمن سیرته القصد. (۱)

ترجمه: شیوه زندگی مؤمن براساس میانه روی است.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله):

من اقتصد اغناه الله. (۲)

ترجمه: کسی که میانه روی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: من در جوانی مشغول طواف کعبه بودم و در عبادت خدا کوشش فراوان می کردم، در حالی که غرق در عرق شده بودم، پدرم مرا دید و به من فرمود:

يا جعفر يا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ.

ترجمه: ای جعفر ای پسر! کمتر از آنچه می بینم عبادت کن، چرا که خداوند هرگاه بنده ای را دوست دارد به اندکی از او خشنود می شود.

از آیات و روایات فوق نتیجه می گیریم که اسلام دین اعتدال در همه امور حتی در عبادت خدا است. ۱ اعتدال در انفاق. ۲ اعتدال در راه رفتن. ۳ اعتدال در سخن گفتن. ۴ اعتدال در معاش و مخارج

۱- میزان الحکمه ، ج ۹ ، ص ۱۳۸

۲- میزان الحکمه ، ج ۹ ، ص ۱۳۹

زندگی. ۵ اعتدال در عبادت. ۶ و به طور کلی، اعتدال در همه شئون زندگی، سیره و روش انسان باایمان است.

نتایج شوم دوری از اعتدال

دوری از حد اعتدال در همه امور، موجب پیامدهای انحرافی و بسیار زیانبخش خواهد شد. افراط و تفریط در مسائل اعتقادی، موجب کفر و شرک شده و انسان را در وادی هولناک الحاد و بی دینی قرار می دهد.

به عنوان مثال آنان که در مورد امام علی (علیه السلام) راه اعتدال را نپیمودند، بلکه راه افراط را گرفته، در صف غلات و علی اللّهی درآمدند، که امامان (علیهم السلام) از آنها بیزاری جسته و آنها را لعن کردند و برعکس آنانکه در مورد حضرت راه تفریط را پیمودند، کارشان به جایی رسید که مانند خوارج، علی (علیه السلام) را کافر خواندند و به جنگ او رفتند، لذا حضرت علی (علیه السلام) کشتن آنها را واجب دانست، و در جنگ نهروان چهارهزار نفر آنها را کشت. (۱)

و در سخنی حضرت علی (علیه السلام) به هلاکت آنها تصریح

کرده و می فرماید:

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ. (۱)

ترجمه: دو کس در مورد من هلاک شدند، ۱ دوست غلو کننده. ۲ و دشمن بدخواه.

همچنین افراط در روش، موجب اسراف و رفاه طلبی و تجملات شده و روح انسان را از ارزشهای انسانی دور ساخته و مسخ می کند.

تفریط در روش، گاهی موجب صوفی گری و بازی های صوفیانه شده، که انسان را فرسخها از اسلام ناب دور می سازد.

فراز نخست

صوفی ها گروه تفریطی بودند و هستند که از حد اعتدال اسلامی گریزان شده و در لباس و غذا و زندگی به راه تفریط افتاده اند، امامان شیعه (علیهم السلام) در تجمل و برخورد، شدیداً آنها را محکوم می کردند و روش آنها را تخطئه می نمودند. به عنوان نمونه:

جمعی از صوفیان، در خراسان به حضور امام رضا (علیه السلام) رسیدند و به لباس زیبایی که آن حضرت پوشیده بود اعتراض کردند.

حضرت رضا(علیه السلام) با آنها که از حد اعتدال خارج شده بودند، برخورد شدید کرد، و شیوه زندگی حضرت یوسف(علیه السلام) و لباس زیبای او را به عنوان مثال بیان نمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»(۱)

ترجمه: بگو چه کسی زینتهایی را که خداوند آفریده و روزی های پاکیزه را حرام نموده است.

در حدیث دیگری حضرت رضا(علیه السلام) راجع صوفیه فرموده:

مَنْ ذُكِرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّةُ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهِدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله). (۲)

ترجمه: کسی که در نزد او، از صوفیه یاد شود، و او آنها را با زبان و قلبش انکار نکند، از ما نیست، و کسی که آنها را انکار کند، گوئی در رکاب رسول خدا(صلى الله عليه و آله) با کافران جنگ می کند.

۱- اعراف / ۲۳۸

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷

محمد بن حسین بن ابی خطاب می گوید: یا امام هادی (علیه السلام) را مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم، ناگاه جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند، و به گرد هم حلقه زدند و به ذکر «لا إله إلا الله» مشغول شدند، امام هادی (علیه السلام) فرمود:

لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخَدَّاعِينَ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ وَ مُخَرَّبُوا قَوَاعِدَ الدِّينِ. (۱)

ترجمه: به این دغلبازان توجه نکنید، چرا که آنها همدم شیطانها و ویران کننده پایه های دین می باشند.

گاهی هم افراط در عمل موجب وسواس در همه کارها شده و از انسان، موجودی طفیلی و پریشان و سست عنصر می سازد، که در همه چیز شک می کند، و در این مسیر تا حد دیوانگی به پیش می رود.

لذا ائمه (علیهم السلام) با شیوه های مختلف با افراد وسواسی برخورد داشته، تا بلکه آنها را به سوی حد اعتدال اسلامی هدایت کنند. به عنوان نمونه:

عبدالله بن سنان می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم، در حضور ایشان از مردی که در وضو و نماز وسواس گرفتار بود یاد شد، عرض کردم: «او مرد عاقلی است، (دیوانه نیست) در عین حال مبتلا به وسواس است».

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

وَ أَيْ عَقْلٌ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟

این چه عقلی است که او دارد با اینکه شیطان اطاعت می نماید؟

عرض کردم: چگونه از شیطان اطاعت می کند؟ حضرت فرمود: از خودش بپرس که این وسواس از کجا به سوی او می آید. بدان که او در پاسخ به تو می گوید:

مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.

از کار شیطان است.

فراز چهارم

زراره می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مردی در نماز، زیاد شک می کند که چند رکعت خوانده و چند رکعت باقی است، و هرچه نمازش را تکرار می کند، باز همین شک (وسواس)

را دارد، چه کند؟

سپس فرمود: شیطان خبیث را با شکستن نماز خود و تکرار آن به طمع نیندازید و به او اجازه نفوذ دیگر ندهید، چرا که او دست بردار نیست، بار دیگر با القائات خود ما را به وسوسه و شک می اندازد، بنابراین به شک خود اعتناء نکنید، وقتی که شما مکرر اعتنا نکردید، او نیز مأیوس شده و به سراغ شما نخواهد آمد.

إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عَصَى لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ. (۱)

ترجمه: همانا شیطان ناپاک می خواهد از او اطاعت شود، پس هرگاه از او اطاعت نشد، دیگر به سوی شما باز نگردد.

همچنین افراط در عبادت موجب خستگی و بی میلی شده و روح شادابی را از انسان می گیرد و در نتیجه عبادت او را بی محتوا می سازد.

تفریط و کوتاهی در عبادت نیز نتیجه معکوس داشته و موجب پرت شدن انسان از فضای ملکوتی ایمان، به وادی هولناک گناه خواهد شد.

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) خبر رسید عده ای از شاگردان راستین شما در مقابل افراطهای عده ای راه تفریط پیش گرفته اند. و آنها گوشت نمی خورند، و بوی خوش استعمال نمی کردند و ترک همسر و اهل و عیال نموده بودند و تنها به چند عبادت خشک رو آورده بودند فرمود:

چه شده است که عده ای از امت من، گوشت نمی خورند و از بوی خوش استفاده نمی کنند و نزد همسران خود نمی روند.

أَمَا إِنِّي آكِلُ اللَّحْمِ وَ أَشُمُّ الطَّيِّبِ وَ آتِي النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي. (۱)

ترجمه: آگاه باشید، من گوشت می خورم و از بوی خوش بهره مند می شوم و نزد همسرانم می روم، کسی که از شیوه من دوری کند، از من نیست.

به این ترتیب می بینیم راه صحیح و اصولی و نتیجه بخش، همان راه اعتدال است، و راه تفریط و افراط، موجب انحرافها و نتایج شوم و ویرانگر خواهد شد.

ص: ۲۲۰

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۲۱

گفتار دهم

سخاوت

گفتار دهم: سخاوت

اشاره

۱۰ سخاوت

واژه سخاوت د راصل از «سَخَا» گرفته شده و «سَخَا النَّارَ وَ يَسْخُوها» به این معنی است که خاکستر آتش را از آتش پاک کند تا بهتر بسوزد و روشن شود. (۱)

همانگونه که آتش هم اطراف خود را روشن می کند و هم کانون سرد خانه را گرم می نماید هم غذا را پخته و آماده برای خوردن می نماید.

سخاوت نیز از همین ریشه است و موجب روشنایی و گرم کردن کانون خانواده ها و زمینه سازی برای بهره مندی بینوایان است. لذا در قرآن آمده است:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. (۲)

ترجمه: هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه

۱- منجد الطلاب ، واژه سخا

۲- آل عمران / ۹۲

دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن باخبر است.

در ادبیات عرب «بَرَّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشد.

جالب این که بَر در آیه بطور مطلق ذکر شده و نشان می دهد تا سخاوت و انفاق نباشد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد.

در قرآن هرچند کلمه سخاوت نیامده ولی این معنی با تعبیرهایی، مانند ترک بخل، ستایش انفاق و بهره رسانی به دیگران، که بیانگر همان معنی سخاوت آمده. لذا در قرآن در وصف بندگان خالص خدا می فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. (۱)

ترجمه: آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

باید توجه داشت که مرز بین سخاوت و اسراف، بسیار باریک است. چه بسا افرادی به اسراف و بریز و پاش، که از گناهان کبیره

است دست می زند و آن سخاوت می نامند. از این رو باید توجه داشت که سخاوت به معنی جود و بخشش به اندازه، و در راه حق و عدالت است، که اگر از اندازه و از مرز حق خارج شود، سر از اسراف بیرون آورده و مذموم خواهد بود. بر همین اساس امام حسن عسکری (علیه السلام) فرموده:

إِنَّ لِلسَّخَاءِ مِقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرْفٌ. (۱)

ترجمه: همانا سخاوت دارای اندازه است که اگر از آن اندازه گذشت، اسراف است.

ناگفته نماند که سخاوت معمولاً به معنی دست و دل باز بودن در بذل و بخشش است. ولی مطابق پاره ای از روایات، به معنی حالت و بی اعتنایی به اموال دیگران نیز آمده.

إِنَّ سَخَاءَ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، لَأَفْضَلُ مِنْ سَخَاءِ الْبَدْلِ. (۲)

ترجمه: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: سخاوت و بلندنظری و بی اعتنایی انسان از اموال دیگران، از سخاوت در بذل و بخشش برتر است.

۱- بحار، ج ۶۹، ص ۴۰۷

۲- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۷۸

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است:

السَّخَاءُ خُلِقَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ. (۱)

ترجمه: سخاوت، اخلاق بزرگ الهی است.

در واقع تمام سخاوتها در وجود ذی جود پروردگار متجلی است، زیرا هرچه داریم از اوست. نعمتهای گوناگون زمین و آسمان، حیات وجود ما، همه از اوست و هر جا سخاوتی است از او سرچشمه گرفته است، زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم، حتی ضعف جود و بخشش نیز از مواهب اوست.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

سخاوت از اخلاق انبیاء است و ستون ایمان است و هیچ فرد باایمانی وجود ندارد مگر این که با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد، مگر این که دارای یقین و همت عالی است، زیرا سخاوت، شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد کرده، آنچه را که بذل نموده در نظر او کم اهمیت است. (۲)

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا بعد از ذات پاک

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۳۳۷

۲- بحار، ج ۶۸، ص ۳۵۵

الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیاء، نشانه ایمان و یقین آنهاست.

در حدیث دیگر از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است:

تَحُلُّ بِالسَّخَاءِ وَالْوَرَعِ فَهُمَا حُلِيَةُ الْإِيمَانِ وَ أَشْرَفُ خِلَاقِكَ. (۱)

ترجمه: به سخاوت و ورع خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست.

و عنه علیه السلام:

السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ. (۲)

ترجمه: سخاوت میوه درخت عقل می باشد.

آثار و پیامدهای سخاوت

آری سخاوت در عین این که ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان می افزاید، عقل می گوید: دلیل ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.

۱- غررالحکم، حدیث ۴۵۱۱

۲- غررالحکم، حدیث ۶۴۴۰

از سوی دیگر سخاوت، گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جذب می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل و دانش او بیفزایند. و سوی دیگر سخاوت فاصله طبقاتی جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاریهای ناشی از فاصله طبقاتی را از بین برد و یا کاهش می دهد.

آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حس انتقامجویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.

سخاوت مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرماید:

الْجُودُ خَارِسُ الْأَعْرَاضِ. (۱)

ترجمه: جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند.

دیگر اینکه جود و سخاوت آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد، به همین دلیل از صفات انبیاء شمرده شده و همان گونه که در روایات آمده شعاع نور یقین است حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد به حال آنها مفید و سودمند است.

در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی (علیه السلام) وحی نمود:

لا تَقْتُلُ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِيٌّ (۱)

سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است.

درست است که سامری، منشأ فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آئین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفت و ذلّت و حقارت گذراند که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت، ولی با این همه به حضرت موسی (علیه السلام) وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

فراز اول

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عَدِيٌّ» فرمود:

دُفِعَ عَنْ أَبِيكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ لِسَخَاءِ نَفْسِهِ. (۲)

ترجمه: عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد.

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند،

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۱

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۴

ولی یکی از آنها را استثناء کرد.

آن مرد تعجب کرد و گفت: با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم. آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد. آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل زمین هم دوست دارند..... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند. (۱)

فراز دوّم

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طواف کعبه مشغول بود مردی را دید که پرده کعبه را گرفته و می گوید: خدایا! به حرمت این خانه مرا بیامرز! حضرت پرسید: گناهت چیست؟ او گفت: من مردی ثروتمند هستم. هر وقت فقیری به سوی من می آید و چیزی از من می خواهد گویا شعله آتشی به من رو می آورد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: از من دور شو! و مرا به

آتش خود نسوزان. سپس فرمود: اگر تو بین رکن و مقام (کنار کعبه) دو هزار رکعت نماز بگذاری و آن قدر گریه بکنی که از اشکهایت نهرها جاری گردد و ولی با خصلت بخل بمیری، اهل دوزخ خواهی بود. (۱)

فراز سوم

روزی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پنج بار خرما برای مردی فرستاد. شخصی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: «او چیزی از تو تقاضا نکرد، وانگهی یک بار برای او کفایت می کند.» امیرالمؤمنین (علیه السلام) با تندی به او فرمود:

لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَ تَبَخَّلُ أَنْتَ. (۲)

ترجمه: خداوند مثل تو را در میان مؤمنان، زیاد نکند. من می بخشم ولی تو بخل می ورزی.

فراز چهارم

فقیری به محضر امام صادق (علیه السلام) آمد. آن حضرت ۴۰۰ درهم به او داد. او تشکر کرد و از آنجا رفت. امام به دنبالش فرستاد که بیا. او آمد، امام ننگین انگشتری به او داد و فرمود: «این ننگین ده هزار

۱- جامع السعادات، علامه نراقی، ج ۲، ص ۱۵۴

۲- وسائل، ج ۶، ص ۳۱۸

درهم ارزش دارد. هنگامی که نیازمند شدی آن را به همین قیمت بفروش.» او عرض کرد: چرا این مبلغ را با مبلغ اول. یکجا به من ندادی و دوباره مرا احضار نمودی؟ امام صادق(علیه السلام) از قول رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا أَبْقَتْ غَنِيًّا. (۱)

ترجمه: بهترین صدقه آن است که موجب بی نیازی انسان نیازمند گردد.

آری یکی از اصول اخلاقی که در زندگی همه امامان بطور فراوان وجود داشته، جود و سخاوت است. آنها در زندگی دست و دل باز بودند و با دست کرم و گشوده خود به بینوایان و دوستان و نیازمندان بطور فراوان بذل و بخشش می کردند و در این راستا زندگی بسیاری را سامان بخشیدند.

ص: ۲۳۲

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۳۳

گفتار یازدهم

توکل

گفتار یازدهم: توکل

۱۱ توکل

توکل از ماده و کالت به معنی انتخاب و کیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است، بدیهی است هر قدر و کیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکل احساس آرامش بیشتری می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد. انسانی که بر خدا توکل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند بلکه به اتکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

هر گاه توکل به مفهوم کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایداری است.

تو گوئی توکل جامی است، که مُهر الهی بر آن زده شده و مُهر آن باز نمی شود مگر با اعتماد و توکل به پروردگار!

«کمترین حد توکل آن است که از مقدرات خود پیش از وقت، زیاده از مقدر که تقسیم شده کوشش نکند. حقیقت توکل به ایشار واگذاری امورش به حق است و متوکل اگر توجه اش به علت حقیقی یعنی خدا باشد (نه آن تلاش و حرکت) مانع از رسیدن به حقیقت توکل است. توکل به حرف و لفظ و ادعا محقق نمی شود، بلکه امر باطنی است که آن کلید ایمان است و با وداع همه آرزوها، متوکل به حقیقت توکل می رسد.»^(۱)

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیاء و اولیاء و صالحان و در مکتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسأله توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است.

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.^(۲)

ترجمه: و هر کس (در هر امری) بر خدا توکل کند خدا او را کفالت خواهد کرد که امرش (بر همه عالم) نافذ و رواست و بر هر چیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است.

۱- تذکره الحقایق ، ص ۷۲

۲- طلاق / ۳

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (۱)

ترجمه: هرگاه عزم کاری گرفتی بر خدا توکل کن که خدا آنان که بر او اعتماد کند را دوست دارد.

در حدیثی از رسول خدا آمده است:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. (۲)

ترجمه: کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند.

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است:

التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ. (۳)

ترجمه: توکل بر خدا سبب نجات از هر بدی می شود.

امام صادق (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید:

إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَاهُ. (۴)

ترجمه: توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خود می کنند.

۱- آل عمران / ۱۵۹

۲- کنز العمال ، ج ۳ ، ص ۱۰۱

۳- بحار الانوار ، ج ۷۸ ، ص ۷۹

۴- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۵

در روایتی دیگر از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمده است که فرمود:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصُّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ. (۱)

ترجمه: کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد.

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر به فرمان او دارد.

در سخنی دیگر از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد، که در درون انسان نیز مؤثر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد، فرمود:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ. (۲)

ترجمه: کسی که توکل بر خدا کند شبهات برای او روشن می شود.

شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکل بر خدا در احادیث بالا- به قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری

۱- غررالحکم ، شماره ۹۰۲۸

۲- غررالحکم ، شماره ۸۹۸۵

بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکل بر خدا و دل بستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فردی ضعیف و ناتوان می سازد که قادر بر هیچ کار مهمی نیست.

کوتاه سخن اینکه: توکل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که در عین توجه، عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک باز می دارد.

انسان باید با کمال قدرت و قوت از هر گونه وسیله مادی برای پیروز شدن بر مشکلات بهره گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با این حال متکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد، و پیروزی را از او بداند نه غیر او!

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم، حضرت جبرئیل سؤال فرمود:

مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. توکل بر خداوند بزرگ چیست.

عرض کرد:

الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ.....(۱)

حقیقت توکل علم و آگاهی به این است که مخلوق نمی تواند زیانی برساند و نه سودی و نه چیزی ببخشد، و نه از او باز دارد، و (دیگر) به کار بستن یأس از خلق است. (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بدانند)

سپس فرمود: هنگامی که بنده خدا چنین باشد جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و مونسسی جز خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکل.

در حدیث دیگری که از امام معصوم پرسیدند توکل چیست؟ فرمود:

لَا تَخَافُ سِوَاهُ.

توکل این است که از غیر خدا نترسی. (۱)

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که روح توکل انقطاع الی الله یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیه نباشد به حقیقت توکل نائل نشده است.

در روایت دیگری علی بن مؤید می گوید از امام کاظم (علیه السلام) تفسیر آیه وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ را پرسیدم، فرمود:

اَلتَّوَكُّلُ عَلَى اللّٰهِ دَرَجَاتٌ مِنْهَا اَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ فِي اُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ اَنَّهُ لَا يَالُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا
وَ تَعْلَمُ اَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكَ اِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَ فِي غَيْرِهَا. (۱)

ترجمه: توکل دارای مراتب گوناگون است. از جمله درجات توکل آن است که در تمام امورت بر خدا توکل کنی و از آنچه خدا نسبت به تو انجام داده راضی باشی و بدانی که خدا جز خیر و فضیلت برای تو نمی خواهد و نیز بدانی که در تمام این امور اختیار با اوست. پس با واگذار کردن امور به او بر خدا توکل داشته باش.

خلاصه این که انسان همه چیز را باید از خدا داشته و خود را وابسته به قدرت لایزال او بداند و با این پیوند، همچون قطره ای که به دریا می پیوندد، خود را در امواج سهمگین بیندازد و از هیچ چیز نهراسد، زیرا:

قطره چون متصل به دریا شد تو دگر قطره اش مخوان دریا است

مرحوم نراقی در این باره می گوید:

هم حیات از او بود هم مرگ از او بینوایی زو نوا و برگ از او

درد از او باشد و درمان از او هم علاج سینه سوزان از او

عزت از او ذلت و خواری از او صحت از او رنج و بیماری از او

غصه از او غم از او شادی از او هم خرابی زو و آبادی از او

محنت از او رنج از او راحت از او فقر از او و گنج از او ذلت از او

می نجنبند ذره ای بی امر او جملگی مرهون لطف و قهر او (۱)

اینک جا دارد فرازهایی از زندگانی متوکلان علی الله، که رأس آنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام) می باشد در اینجا یادآور می شویم به امید اینکه روح توکل در ما قوی تر و این شجره طیبه در وجود ما بارورتر شود.

در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مردی همیشه متوکل به خدا بود و برای تجارت از شام به مدینه می آمد. روزی در راه دزد شامی سوار بر اسب، بر سر راه او آمد و شمشیر به قصد کشتن او کشید. تاجر گفت: ای سارق هرگاه مقصود تو مال من است، بیا بگیر و از قتل من درگذر، سارق گفت قتل تو لازم است، اگر تو را نکشم مرا به حکومت معرفی می کنی. تاجر گفت: پس مرا مهلت بده تا دو رکعت نماز بخوانم، سارق او را امان داد تا نماز بخواند.

مشغول نماز شد و دست به دعا بلند کرد و گفت: بارخدا یا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تو شنیدم هرکس توکل کند و ذکر نام تو نماید در امان باشد، من در اینجا ناصری ندارم و به کرم تو امیدوارم. چون این کلمات بر زبان جاری ساخت و به دریای صفت توکل خویش را انداخت، دید سواری بر اسب سفیدی نمودار شد، و سارق با او درگیر شد، آن سوار به یک ضربه او را کشت و به نزد تاجر آمد و گفت: ای متوکل دشمن خدا را کشتم.

و خدا تو را از دست او خلاص نمود. تاجر گفت: تو کیستی که در صحرا به داد من غریب رسیدی؟ گفت من توکل توأم که خدا مرا به صورت ملکی درآورده و در آسمان بودم که جبرئیل به من ندا داد: که

صاحب خود در زمین دریاب و دشمن او را هلاک نما.

الآن آمدم و دشمن تو را هلاک کردم، پس غایب شد. تاجر به سجده افتاد و خدای را شکر کرد، و به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در باب توکل اعتقاد بیشتری پیدا کرد.

پس تاجر به مدینه آمد و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و آن واقعه را نقل کرد، و حضرت تصدیق فرمود. (۱)

فراز دوم

حماد بن حبیبت کوفی گفت: سالی برای انجام حج با عده ای بیرون شدیم همین که از جایگاه هایی به نام «زباله» کوچ کردیم بادی سهمگین و سیاه وزید، آنقدر شدید بود که قافله را از هم متفرق ساخت. من در بیابان سرگردان ماندم تا خود را به زمینی که از آب و گیاه خالی بود رساندم. تاریکی شب مرا گرفت، از دور درختی به نظرم رسید، نزدیک آن رفتم، جوانی را دیدم با جامه های سفید که بوی مشک از او می وزید، به طرف آن درخت آمد. با خود گفتم این شخص یکی از اولیاء خدا باشد!

ترسیدم اگر مرا ببیند به جای دیگری برود، لذا خود را پوشیده داشتم. او آماده نماز شد و اوّل دعا کرد. (یا مَنْ حَاذَ كُلِّ شَيْءٍ

مَكْتُوبًا.....) آنگاه وارد نماز شد. من به آن مکان نزدیک شدم، چشمه آبی دیدم که از زمین می جوشید. وضو ساختم و پشت سرش به نماز ایستادم. در نماز چون به آیه ای می گذشت که در آن وعده یا وعید بود با ناله آه، آن آیه را تکرار می کرد. شب روی به نهایت گذشت، جوان از جای خود حرکت نمود و به راز و نیاز مشغول شد. ترسیدم از نظر غائب شود، نزدش رفتم و عرض کردم تو را سوگند می دهم به آن کسی که خستگی را از تو گرفته و لذت تنهائی در کامت قرار داده، بر من ترحم نما، که راه گم کرده ام و آرزو دارم به کردار تو موفق شوم.

فرمود: اگر به راستی بر خدا توکل می کردی گم نمی شدی، اینک از دنبالم بیا، به کنار درخت رفت و دست مرا گرفت(و با طَيِّ الْأَرْضِ) مرا به جائی آورد.

صبح طلوع کرده بود و فرمود: مژده باد تو را به این مکان که مکه است، و در همین حین بود که صدای حاجیان را شنیدم! عرض کردم تو را سوگند می دهم به آن کسی که به او در قیامت امیدواری بگو کیستی؟ فرمود: اکنون که سوگند دادی من علی بن الحسین(زین العابدین) هستم.(۱)

آری! هرگاه در امور و داستانهای متوکلین به خوبی اندیشه کنیم،

متوجه این حقیقت می شویم که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد و به مضمون این آیه شریفه می رسیم:

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَضْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ. (۱)

ترجمه: هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه) زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری بر تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش خواهد (و شایسته بداند، هر چیزی را) می رساند و او آمرزنده مهربان است.

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

ص: ۲۴۶

گفتار دوازدهم

صبر و استقامت در زندگی

گفتار دوازدهم: صبر و استقامت در زندگی

اشاره

۱۲ صبر و استقامت در زندگی

یکی از ویژگی‌های مهم در زندگی ائمه معصومین (علیهم السلام) اصل «صبر و استقامت» است به طوری که آن بزرگواران اُسوه صبر و مقاومت در زندگی بودند.

آری زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیب است که اگر در مقابل آن بیایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع» بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد.

اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفته الله» و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱ صبر بر اطاعت؛ یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲ صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه.

۳ صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع.

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان (علیه السلام) موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می داند در قرآن مجید نیز کمترین موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارد.

قرآن برای صابران اجر فراوانی قائل شده است.

إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱)

ترجمه: بدرستی که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.

و کلید ورود بهشت، صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گویند:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. (۱)

ترجمه: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان.

در شأن و اهمیت صبر، روایات بسیاری از طریق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است و این مطلب بیانگر اوج ارزش صبر است لذا ما بعنوان نمونه به چند حدیث بسنده می کنیم.

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَ لَا أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ. (۲)

ترجمه: صبر بهترین مرکب سواری است: خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده از صبر روزی نداده است.

تعبیر به بهترین مرکب در این حدیث شریف به این جهت است که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی ها است و انسان بدون صبر به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

در حدیث دیگر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در تعبیر زیبای

۱- رعد / ۲۴

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ح ۱۰۰۲۵

دیگری فرمود:

الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ. (۱)

ترجمه: صبر، گنجی از گنج های بهشت است.

دلیل این امر با نقل حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به وضوح روشن می شود:

الصَّبْرُ عُونٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ. (۲)

ترجمه: صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند.

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

در حدیث دیگری باز از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است:

إِنْ صَبَرْتَ أَدْرَكَتْ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزَعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعَكَ عَذَابَ النَّارِ. (۳)

ترجمه: اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود، به مقامهای ابرار نیکوکاران می رسی و اگر صبر نکردی، این بی صبری تو را در

۱- محجبه البیضاء، ج ۷، ص ۱۰۷

۲- جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵۳

۳- شرح غررالحکم، ح ۳۷۱۳

عذاب دوزخ وارد می کند.

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند:

مَنْ ابْتَلَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ. (۱)

ترجمه: هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد پاداش هزار شهید دارد.

اینها بخش مختصری از احادیثی بود، که درباره اهمیت صبر انسان ها و پاداش و شکیبایان وارد شده است.

من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد، در ضمن همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت ها است که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در اموال و نفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر! انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد، و هم در برابر عوامل منفی و مصائب و آفات، قادر به ایستادگی نیست.

به همین دلیل، کلید اصل پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، اینها بقاء و دوامی ندارد. لذا امیرالمؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ. (۱)

بر شما باد صبر و استقامت کردن، زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند

سر به بدن است.

در حدیث دیگر از علی (علیه السلام) نقل شده است:

مَنْ رَكَبَ مَرَاكِبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَيْدَانِ النَّصْرِ. (۱)

ترجمه: کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می نهد.

باز همان امام بزرگوار آمده است:

مِفْتَاحُ الظَّفْرِ لُزُومُ الصَّبْرِ. (۲)

ترجمه: کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است.

صبر و ظفر دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید. (۳)

از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده گناه می شوند، زیرا گناه جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعِهِ قَدْ أَوْرَثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَدَّهِ

۱- کنزالفوائد ، ص ۵۸

۲- بحار ، ج ۶۸ ، ح ۴۵

۳- حافظ

سَاعَهُ قَدْ أَوْزَتْ حُزْنَنا طَوِيلًا. (۱)

ترجمه: بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است، و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه طولانی به بار آورده است.

ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت‌ها و زیان‌های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود، بطور مثال در مورد مرگ نزدیکان باید گفت که چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه باهم متولد شوند و همه باهم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می‌پوشند، آنها که زودتر می‌روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می‌سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامت‌ش را از دست می‌دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست و دلشان از کار می‌ماند.

آری! صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می‌دهد.

در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق (علیه السلام) ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت‌ها و گرفتارها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همنی معنی است.

خلاصه این که درباره اهمیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هرچه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت.

إِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قَدَامَ مُحَمَّدٍ (۱).

ترجمه: هر کس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده است را به دست می آورد.

کلید صبر کسی را باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت بسازد و صبر نما که عاقبت سحر از پرده روی بنماید

فرازهایی از صبر و استقامت اهل بیت (علیهم السلام)

اختران ولایت الگوهای صبر و مقاومت در زندگی بوده اند، بدینسان لحظه ای در مصائب و حوادث تلخ زندگیشان بی صبری و جزع نکرده اند در اینجا چند نمونه از این فرازها را ذکر می کنیم.

فراز اول

پس از رحلت و شهادت جانگداز حضرت زهرا (علیها السلام) و پدر بزرگوارشان رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) بر امیرالمؤمنان (علیه السلام) بسیار سخت و ناگوار شد. بخصوص نامهربانیهای مردم و سیاست و حکومت آن زمان! و آن جناب تدبیر را در پرتو صبر و استقامت بسنده کرد و با این شیوه زندگی خود را ادامه داد و فرمود:

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدْ وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا. (۱)

ترجمه: سرانجام دیدم صبر و شکیبایی به عقل و خرد نزدیکتر است از این رو صبر کردم با اینکه (بر اثر فشار حوادث تلخ) همچون کسی بودم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان، راه گلویش

را گرفته است.

و نیز فرمود:

وَصَبْرَتْ مِنْ كَظْمِ الْعَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ، وَ آلامٍ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشُّفَارِ. (۱)

ترجمه: و با فرو خوردن خشم در امری که از حنظل تلخ تر و از تیزی دم شمشیر برای قلب درناکتر بود، صبر نمودم.

فراز دوم

روزی رسول خدا با امیر مؤمنان (علیه السلام) به سوی مسجد قبا می رفتند، در راه به بوستانی خرم برخوردند، حضرت عرض کرد یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوستان خوبی است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بوستان تو در بهشت از این بهتر است!

از این بوستان گذشتند تا از هفت بوستان رد شدند، و همین کلام، میان حضرت و پیامبر (صلی الله علیه و آله) رد بدل شد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در آغوش کشید و زار زار بگریست و حضرت هم گریست، حضرت علی (علیه السلام) علت گریه را جویا شدند پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

به یاد کینه هائی افتادم که در سینه های این مردم از تو جای گرفته است، پس از وفات من، آن کینه ها آشکار می شود. حضرت پرسید: یا رسول الله! من چه باید بکنم. فرمود: صبر و شکیبایی، اگر صبر نکنی بیشتر به مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا بر هلاکت دینم می ترسی؟ فرمود: حیات تو در صبر است. (۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَهَالَهُ فَرَعٌ. قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ. (۲)

ترجمه: هرگاه امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در برابر حوادث بسیار تلخ و شکننده قرار می گرفت برمی خواست و نماز می خواند و سپس آیه از سوره بقره را تلاوت می کرد. «از صبر و نماز یاری جوید».

فراز سوم

مفضل بن عمر یکی از شاگردان برجسته امام صادق(علیه السلام) پسری به نام اسماعیل داشت، که از دنیا رفت، او در برابر این مصیبت

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۲۲

۲- تفسیر صافی، ذیل آیه ۴۵ بقره

بی تابی می کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرزندش موسی بن جعفر (علیه السلام) را نزد او فرستاد و فرمود: سلام مرا به مفصل برسان و به او بگو:

إِنَّا أَصَبْنَا بِإِسْمَاعِيلَ فَصَبْرُنَا فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْنَا، إِنَّا إِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا، وَ أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَّمْنَاهُ لِأَمْرِ اللَّهِ. (۱)

ترجمه: همانا مصیبت (فرزندم) اسماعیل به ما رسید، صبر کردیم، تو هم مانند ما صبر کن. ما هرگاه اراده کاری می کنیم و خدا اراده دیگری دارد، تسلیم فرمان خدا می شویم.

فراز چهارم

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا در برابر سخت ترین و غم بارترین حوادث، هرچه به شهادت نزدیکتر می شد، چهره اش شادتر می گردید. یاران به همدیگر می گفتند «به چهره امام حسین (علیه السلام) بنگرید که نشان می دهد، هیچ گونه باکی از مرگ ندارد». امام حسین (علیه السلام) به یاران را دلداری می داد و می فرمودش: صَبْرًا بَيْنِي الْكِرَامِ. ای فرزندان شرف و کرامت! صبور باشید.

حمید بن مسلم می گوید: سوگند به خدا هرگز مرد مغلوب و

گرفتاریهای مانند حسین (علیه السلام) را ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته باشند و در عین حال دلاورتر و صبورتر و قویتر آن حضرت باشد. در لحظات شهادت نیز در مناجاتش با خدا از صبر و استقامت می گفت و نرمی می کرد!

صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكَ يَا رَبِّ. (۱)

پروردگارا! بر قضای تو صبر و استقامت می کنم.

ص: ۲۶۱

گفتار سیزدهم

شجاعت

گفتار سیزدهم: شجاعت

اشاره

۱۳ شجاعت

یکی از ویژگیها و صفات برجسته همه پیامبران الهی و ائمه معصومین (علیهم السلام) «اصل شجاعت» است که دارای آثار درخشان اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. در این فصل به بررسی این اصل می پردازیم.

واژه شجاعت در اصل به معنی استواری و استحکام قلب و اراده در شرایط و پیکارهای سخت و طاقت فرسا است. بنابراین شجاعت یک امر قلبی است و در جان و اعماق روح انسان ریشه دارد.

شجاعت در فارسی به معنی دلاوری و دلیری است که ضد آن ترسویی و اضطراب است که از ناتوانی نفس، و ضعف نفس، سرچشمه می گیرد، چنانکه امیر مؤمنان (علیه السلام) در سخنی فرمود:

شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ. (۱)

ترجمه: ترس زیاد از ناتوانی نفس و ضعف یقین نشأت می گیرد.

باید توجه داشت که دارای ابعاد و اقسام وسیع است به معنی شجاعت بدنی، روحی و غیره می آید. شخصی از امام حسن (علیه السلام) پرسید: شجاعت چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

مُؤَافِقَةُ الْأَقْرَانِ، وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ. (۱)

ترجمه: رو در روی با هموردان، و استقامت در میدان جنگ.

بنابراین شجاعت معنی وسیعی دارد که یک شعبه آن شجاعت بدنی و مقاومت جسمی است. و با توجه به معنی اراده نیرومند قلبی، می توان در هر ارزشی که اراده قلبی موجب آن شده، نفس شجاعت را تماشا کرد. از این رو امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

أَشَجُّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. (۲)

ترجمه: شجاع ترین انسانها کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.

و نیز فرمود:

أَشَجُّ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ. (۳)

۱- تحف العقول، ص ۲۵۵

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸۹

۳- غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷۷

ترجمه: شجاع ترین انسانها، سخاوتمندترین آنها است.

شجاعت از نظر قرآن و روایات

هرچند واژه شجاعت در قرآن نیامده، ولی این معنی با تعبیرات، استقامت، صبر، شدت، مقاومت و ثبات قدم بیان شده است، به عنوان نمونه در قرآن آمده:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ. (۱)

ترجمه: محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند، در برابر کفار، سرسخت و محکم (نترس) می باشند.

از زبان حضرت لوط پیامبر نقل شده که خطاب به کافران کارشکن گفت:

لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ.

ترجمه: ای کاش (و افسوس) در برابر شما قدرتی داشتم، یا پشتیبان محکمی در اختیارم بود.

حضرت لوط (علیه السلام) آرزو می کند که دارای یاران شجاع و نیرومند باشد و با حمایت آنها بر دشمن پیروز گردد. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از قوه همان

حضرت مهدی (علیه السلام) است و منظور از پشتیبان قوی ۳۱۳ نفر از یاران حضرت می باشند.» (۱)

نتیجه اینکه: انسانهای شجاع و نیرومند، در قرآن به عنوان حامیان قوی پیامبران شمرده شده اند، و یاران راستین حضرت مهدی (علیه السلام) از شجاعت و شهامت فوق العاده ای برخوردار می باشند. لذا امیرالمؤمنان (علیه السلام) در تعریف و مذمت شجاعت و ترس می فرماید:

الشُّجَاعَةُ زَيْنٌ، الْجُبْنُ شَيْنٌ. (۲)

ترجمه: شجاعت برای انسان زینت و ترسویی برایش نکتب می باشد.

و عنه (علیه السلام):

اِحْذَرُوا الْجُبْنَ فَإِنَّهُ عَارٌ وَ مَنَقَصَةٌ. (۳)

ترجمه: شجاعت برای انسان زینت و ترسویی برایش نکتب می باشد.

در حدیث دیگری حضرت علی (علیه السلام) دوستان خود را از

۱- تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۲۸

۲- غررالحکم، ج ۱، ص ۳۴

۳- غررالحکم، ج ۱، ص ۱۴۱

مشورت با افراد ترسو نهی می کند، چرا که ترس آنها را از آفات مشورت است. می فرماید:

لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ. (۱)

ترجمه: هرگز با انسان ترسو مشورت نکن، چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد.

همین معنی در عهد نامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است. امام (علیه السلام) مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می کند. (۲)

اینک نظر خوانندگان عزیز را به چند فراز از شجاعت پیشوایان اسلام جلب می کنم.

فراز اول

یکی از ویژگیها و امتیازات روشن امام علی (علیه السلام) که دوست و دشمن اعتراف داشته، شجاعت و نبردهای قهرمانانه و

۱- غررالحکم ، حدیث ۱۰۳۴۹

۲- نهج البلاغه ، نامه ۵۳

پیروزمندانه ایشان در جنگهای عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد از آن می باشد. او در یکی از سخنان خود می فرماید:

وَ اللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتْ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا. (۱)

ترجمه: سوگند به خدا اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به یکدیگر بدهند بر ضد من پشت به آن نبرد ننمایم.

و در مورد دیگر در پاسخ آنانکه تأخیر جنگ در صفین را به خاطر ترس علی (علیه السلام) از مرگ می پنداشتند می فرماید:

أَمَا قَوْلُكُمْ أَكُلُ دَلِيكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ، فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. (۲)

ترجمه: اما اینکه می گویند آیا (مسامحه از جنگ) از ترس مرگ است؟ سوگند به خدا باک ندارم من به سوی مرگ بروم، یا او به سوی من آید.

فراز دوم

مشرکان در سالهای آغاز بعثت، کودکان خود را وادار کرده بودند تا به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) سنگ پرنی کنند، از این رو

۱- نهج البلاغه ، نامه ۴۵

۲- نهج البلاغه ، خطبه ۵۵

هرگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از منزل بیرون می آمد، بچه های مشرکان به سوی او سنگ پرتاب می کردند. علی (علیه السلام) در آن هنگام در سن نوجوانی بود. به سوی آنها حمله می کرد، آنها همانند گورخر وحشی که از شیر فرار می کردند گریزان می شدند و در این هنگام این آیه نازل شد:

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ. (۱)

ترجمه: گویی گورخرانی رمیده اند * که از مقابل شیری فرار کرده اند.

فراز سوم

ماجرای عاشورا و جانبازیهای امام حسین (علیه السلام) و یارانش، و گفتار آن حضرت در مراحل مختلف بیانگر شجاعت بی نظیر امام می باشد.

همچنین هنگامی که امام سجاد (علیه السلام) به صورت اسیر در مجلس ابن زیاد خون آشام در کوفه وارد شد، گفتگوی شدیدی بین آنها رخ داد، تا جایی که ابن زیاد قصد کشتن حضرت را کرد. در این

هنگام حضرت زینب(علیهاالسلام) با فریادهای خود، از کشتن امام سجاد(علیه السلام) جلوگیری کرد، و در همین لحظه خطرناک، امام خطاب به ابن زیاد فرمود: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی.

أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا مِنَ اللَّهِ الشَّهَادَةُ.

ترجمه: آیا ندانسته ای که کشته شدن یک کار عادی و معمولی برای ما است، و کرامت و افتخار ما از جانب خدا، شهادت است.

وقتی که ابن زیاد این منظره دلآوری و شجاعت امام سجاد(علیه السلام) و زینب(علیهاالسلام) را مشاهده کرد گفت: دست از علی بن الحسین(علیه السلام) بردارید، و او را برای زینب باقی گذارید. و باز گفت: تعجب می کنم از این پیوند محکم که زینب(علیهاالسلام) دوست دارد همراه برادرزاده اش کشته گردد. (۱)

فراز چهارم

روزی مأمون با خوشحالی و شادی به محضر حضرت رضا(علیه السلام) آمد و نامه ای را خواند که در آن آمده بود از پیروزی لشکر و فتح یکی از بلاد کابل!

امام با شجاعت تمام این خوشحالی را مذموم خواند! و فرمود: آیا فتح یکی از قریه های شرک تو را شادمان ساخته. مأمون: آیا چنین فتحی مایه شادی نیست؟

حضرت فرمود: ای رئیس مؤمنان! در مورد امت محمد(صلی الله علیه و آله) و مسئولیت و زمامداری که خداوند آن را در اختیارت نهاده از خدا بترس.

همانا تو امر مسلمانان را تباه ساخته ای، حکمرانی را به غیر خود واگذار نموده ای که در میان مسلمانان به غیر حکم خدا حکمرانی می کنند(یعنی با نصب فرمانداران نالایق و ستمگر حق مسلمانان بلاد تباه نموده ای، و اکنون بخاطر فتح آن شادی می کنی) تو در این بلاد نشسته ای ولی خانه هجرت و محل فرود وحی(مدینه) را ترک نموده ای(و بر اثر ظلم حکمرانان ستمگرت) به مسلمانان مهاجر و انصار ظلم می شود، به طوری که مدتها بر بی نوایی و ستم دیدگی افرادی از آنها می گذرد، و دسترسی به تو ندارند و کسی به داد آنها نمی رسد، از خدا بترس و به امور مسلمانان توجه داشته باش! آیا نمی دانی که زمامدار مسلمانان مانند ستون وسط خیمه است، که هرکسی که در درون خیمه است بخواهد می تواند آن ستون را بگیرد تو نیز باید به مسلمانان این گونه نزدیک باشی و مردم به تو

دسترسی داشته باشند و شکایتهای خود را به تو برسانند.....

بیانات امام به قدری قاطع بود که مأمون تسلیم شد و خود را آماده سفر به سوی عراق (و سپس حجاز) کرد، ولی حوادثی پیش آمد که به این مقصود نرسید.....[\(۱\)](#)

ص: ۲۷۲

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۷۳

گفتار چهاردهم

تغافل

گفتار چهاردهم: تغافل

۱۴ تغافل

یکی از اصول اخلاقی امامان (علیهم السلام) که کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته «اصل تغافل» است که از مهمترین اصلهای اخلاقی آنهاست. و امروزه از نظر روان شناسی و جامعه شناسی، نقش بسزایی در آرامش روان و دوری جامعه از درگیریهای ضد اخلاقی می باشد. برای روشن شدن مطلب، لازم است به بررسی چند مطلب در این رابطه بپردازیم:

تغافل یعنی شخصی چیزی را می داند و از آن آگاهی دارد، ولی از روی مصلحت، خود را غافل و بی خبر نشان می دهد و به گونه ای برخورد می کند که طرف مقابل تصور می کند که او از موضوع بی خبر است.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این موضوع تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد. بطور مثال اعتراض می کردند به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته

شود فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید: می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را می پذیرد. قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره می کند:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ.....(۱)

ترجمه: از آنها کسانی هستند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را آزار می دهد و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را تغافل می دیده این تغافل مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

در حدیث معروفی که از امام سجاد(علیه السلام) نقل شده است پیرامون تغافل می فرمایند:

صَلَاحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلْأُ مِ كِيَالِ ثُلَاثَا فِطْنَةً

ترجمه: مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانۀ ای که دو سوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد.

این روایت در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد.

ابتدا تأکید هوشیاری و بیداری و ترک غفلت می کند و سهم آن را دو سوم می دانند. و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند، بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنایی و بی توجهی قرار گیرد، دستور به تغافل می دهد، مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمیت چندانی ندارد، انسان را از تفکر در امور مهم باز می دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می کند، کار پسندیده ای است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید:

مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ (۲)

۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۹۲

۲- نهج البلاغه، قصار شمار ۲۲۲

ترجمه: یکی از بارزش ترین کارهای کریمان، تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند.

حدیث دیگری از آن امام بزرگوار(علیه السلام) می فرماید:

مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَلَا يَغُضَّ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَغَصَّتْ عَيْشَتُهُ. (۱)

ترجمه: کسی که تغافل و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد.

بدیهی است، زندگی انسانها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

باز حدیثی از همان امام بزرگوار آمده:

وَ عَظُمُوا أَقْدَارُكُمْ بِالَّتَغَافَلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ..... وَلَا تَكُونُوا بَحَاثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرَ عَابِبُكُمْ..... وَ تَكْرُمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْإِسْتِقْصَاءِ. (۲)

ترجمه: قدر و منزلت خود را با تغافل نسبت به امور پست و کوچک

۱- غررالحکم ، شماره ۹۱۴۹

۲- بحار الانوار ، ج ۷۵ ، ص ۶۴

بالا برید..... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید، که عیب جوینان شما زیاد می شوند..... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید.

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر بخوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد، که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی که مصلحت در آن است که در پرده بماند. اینک توجه شما را به چند فراز از تغافل و گذشت در زندگی پیشوایان اسلام جلب می کنم.

فراز اول

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) روزی مشاهده فرمود چند نفر از خوارج در کوفه به او فحش و ناسزا گفتند. آن بزرگوار با کمال متانت

از کنار آنها گذشت و فرمود: منظورشان من نیستم و این شعر «منسوب» را بیان فرمود:

وَلَقَدْ أَمَرْتُ عَلَى اللَّيْمِ يَسُبُّنِي فَمَضَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَا يَعْنِينِي

ترجمه: همانا از کنار پست فطرتی عبور کردم به من ناسزا می گفت، از آنجا گذشتم و گفتم مرا قصد نکرده است.

به این ترتیب آن بزرگوار، از اصل تغافل استفاده کرده است. البته ناگفته نماند که بین تغافل و غفلت فرق بسیار است. غفلت خصلت ناپسندی است که از آن به شدت نهی شده است. غفلت یک نوع بی تفاوتی و سستی و مستی است که انسان را از یاد خدا و مسایل زنده اسلامی دور نگه می دارد و در پرتگاه انحراف و سقوط قرار می دهد.

لذا امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

الْغَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْدَاءِ (۱)

ترجمه: غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است.

زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی از غفلت و بی خبری سرچشمه می گیرد.

در مدینه شخصی از بستگان عمر بن خطاب با امام کاظم (علیه السلام) دشمنی می کرد و به طور مکرر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان و رسالت بدگویی می نمود.

چند نفر از یاران امام به آن حضرت عرض کردند به ما اجازه دهید تا این نامرد تبهکار را سر به نیست کنیم. امام آنها را به شدت از این کار برحذر داشت و سپس فرمود: او کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه مشغول کشاورزی است. امام (علیه السلام) بر مرکب خود سوار شد و به سراغش رفت وقتی به مزرعه اش رسید، او با ناراحتی فریاد زد: آهای! کشت و کار ما را پامال مکن. امام کاظم (علیه السلام) همچنان به طرف او رفت، وقتی به او رسید از گذشته ها وی چشم پوشید و به او خسته نباشی گفت. سپس با چهره ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده ای؟ او گفت: «صد دینار» حضرت فرمود: چقدر امید داری محصول برداری؟ گفت علم غیب ندارم. امام (علیه السلام) دو مرتبه سؤال را تکرار کرد، او گفت: امیدوارم ۲۰۰ دینار برداشت نمایم. حضرت کیسه ای که محتوی ۳۰۰ دینار بود به او داد و فرمود: این را بگیر و خداوند آنچه که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد.

آن شخص گستاخ، در برابر چشم پوشی و تغافل حضرت از رفتار بد او شرمنده شد و همان لحظه از ایشان عذرخواهی کرد. و ملتسمانه از آقا خواست تا او را مورد بخشش قرار دهند.

امام با لبخند ملیحی او را بخشید و از آنجا گذشت. چند روزی نگذشت که اصحاب امام کاظم (علیه السلام) دیدند آن مرد گستاخ در مسجد به محضر امام آمد و با کمال خوشرویی به ایشان نگریست و گفت:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (۱)

ترجمه: خداوند آگاهتر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد.

یاران امام دیدند برخورد آن مرد به طور کامل عوض شده. او بار دیگر امام را ستود و سئوالاتی کرد و امام پاسخش را داد و او رفت.

امام کاظم (علیه السلام) هنگام بازگشت به خانه، به اصحاب فرمود: این همان شخصی بود که شما از من اجازه می خواستید تا او را بکشید، اینک می پرسم کدامیک از این دو راه بهتر بود؟ آنچه شما می خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من با دادن اندکی پول کارش را سامان دادم و (با گذشت و تغافل و چشم پوشی) روح و روانش را

اصلاح نمودم. (۱)

کوتاه سخن اینکه تغافل بجا و نادیده گرفتن بموقع خواه ممتد و خواه کوتاه مدت در تقلیل ناملايمات و شخصیت زندگی نقش مؤثر دارد. ما بخواهیم یا نخواهیم حیات آدمی را انواع بلایای طبیعی و آفات اجتماعی احاطه کرده است و هر انسانی در طول زندگی خود بیش و کم با مصائب گوناگون مواجه می شود و کسانی در این میدان زندگی پیروز می شوند که روحیه سرشار و قوی از ایمان و تقوی داشته باشند و با تاسی به سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) خود را از مشکلات زندگی رهائی بخشند و با تغافل کردن از شدت و آلمش (اندوهش) بکاهند. و کم کم به دست فراموشی اش بسپارند.

در انتها شکر و سپاس خدا را که توفیق به حقیر داد ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت (علیهم السلام) را تدوین و تحریر کنم از درگاه خداوند بزرگ خواستاریم در ادامه این نوشتار مزید توفیق و عنایت مرحمت فرماید.

وَ اٰخِرُ دَعْوَانَا اِنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حوزه علمیه اصفهان ۲۹/۸/۸۰

سید محمد رضا هاشم زاده

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹